



1

۱۴۸۸

شماره

۵۷۲

فهرست

~~۱۴۸۸~~
۱۴۸۸

بسم الله الرحمن الرحيم
 اینکه نماز تقسیم میشود بواجب و مستحب و اول منقسم میشود بوقت و اول
 یوقیه **دو** بقره جمعه **سوم** عیدین **چهار** آیات پنج طواف ششم
 آنکه به نذر و عید و نحو هما لازم میشود و اما بوقیه پس و آن چند مطلب است
مطلب اول در اوقات آنجا است و در آنست **مطلب است** **مطلب اول**
 آنکه اول وقت نماز ظهر و اول شمس است و مقدار چهار رکعت که اغلب
 ناس در احوال و افعال باقتضای باقل واجب بعمل آورند و رخی خاصه و منکر
 دو رکعت بطریق مذکور و رخی مسافر و مختص و غایب است و قبل از غروب آفتاب است

مقدار

مقدار مختص بجهت است و اما این دو حد مشترک بین اقسام است
 و اول نماز مغرب بمثل نمودن حد مشرقیه است از سمت راست بجانب
 مغرب چنانچه آخر وقت غایت نصف شب است و مقدار کفایت هر یک
 بمغنی که مذکور شد مختص باوست و بین این مشترک بین اقسام است
 و اول وقت نماز صبح بطریق مذکور است فوق الاقنی منتهی حاصل باین و در وقت
 مشرق که من شمس است در جانب عرض و آخر آن طلوع شمس است
مطلب دوم آنکه هرگاه جعفر یا نفاس یا اعما یا جوف یا جمر شده
 بعد از دخول وقت نماز اگر تا زمان عروض نماز را بعمل نیاورد و است
 و از اول وقت منقضی شده است مقدار یکی که کفایت نماز صبح یا شرایط
 منقوضه نماید قضای آن نماز لازمست و الا فلا و هرگاه این غرض
 رفع شد و از آخر وقت درک نمود مقدار برابر اگر کفایت شرایط منقوضه
 و یک رکعت از نماز نماید آن نماز واجب است و همچنین هرگاه طفل یا نعلبند

و بعد از بلوغ و رکعت نمود مقدار برابر که کفایت و خصوص یک رکعت
از نماز نماید لیکن هر آنست که نماز او بوده باشد پس نیست و اعتبار آن
نمود بلکه لیکن هر آنست که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت است نماید
لیکن کفایت یثیم و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و لیکن هر آنست
که وسعت زمان بجهت رفع خفت مستحب بوده باشد و در جمیع محو
مذکور هرگاه اخلال نماز در همان وقت نماید آخر است و قضای
آن واجب است و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب
رکعت نماید مقدار برابر که کفایت پنج رکعت را نماید نماز ظهر و عصر هر دو
بر آن شخص لازم خواهد بود و همچنین هرگاه قبل از نصف شب و رکعت
کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشاء هر دو لازم خواهد بود
مطلب چهارم در وقت قبل از شروع نمودن نماز تحصیل علم بدو حال وقت
نماز با امکان علم و در صورت عدم امکان علم اکتفا بطنی و حال وقت جایز است

که اگر

که اگر آنکه کل انحرای صلاه واقع شود در خارج وقت که در این وقت
نماز باطلست یا اینکه در اثنای نماز و اعتقاد او قبل از دخول
وقت مشتمل شود اما بعدی که اگر نماز را تمام نماید و در این نماز وقت داخل
میشود و بعضی انحرای نماز بعد از دخول وقت میشود پس قطع نماز در این
وقت که مشتمل شد که هنوز وقت داخل شده و مستحب است **بدانکه**
هرگاه کسی مستقول نماز عصر یا غایت شد اعتقاد اینکه ظهر یا مغرب را بجا
آورده است و بعد از آن خلاف آن بر او ظاهر شد پس ظهر خلاف
در اثنای نماز آنست با بعد از فراغ اگر در اثنای نماز است پس اگر بجهت نماز
و ظهر خلاف هر دو در وقت مختص نماز سابق بوده یا هر دو در وقت
مشترک بوده یا شروع در وقت مختص نماز سابق و ظهر خلاف در وقت
مشترک بوده لازمست که عدول نماز سابق نماید و اگر هر دو مختص نماز لاحق
بوده عدول جایز نیست و همچنین ظاهر نیست که اگر شروع در وقت مشترک

و ظمور خلاف در وقت مختص بود و عدول نمیتواند نمود و اگر ظمور خلاف
بعد از فراغ از نماز است پس اگر زمان فراغ از نماز لاحق بر زمان شروع
بود و مختص بنماز سابق بود و نماز زمان شروع مختص بنماز سابق و زمان فراغ
مشترک بود و ظاهر نیست که این نماز باطلست و اگر هر دو زمان
مشترک است ظاهر نیست که نماز لاحق صحیح است پس اینها بدیهه
سابقه است و اگر زمان شروع مشترک و زمان فراغ مختص بنماز لاحق
بود و یا هر دو زمان مختص بلاحق بود و باشد و این دو صورت نیز نماز
لاحق صحیح است و نماز سابق قضا خواهد بود و پس مشخص که جواز عدول مختص
به تشرک و راثنای نماز است بشرط بقای محل عدول تا آنکه هر دو نماز ادائی
بوده باشد یا هر دو قضائی یا مختلف باین معنی که عدول قضا و ادای
و عدول البته قضا و تصویر عکس آن اگر چه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست
و قوت محل عدول موقوف نسبت بر باد و فی کل نسبت بعد و اول البته بلکه

بمقتضی

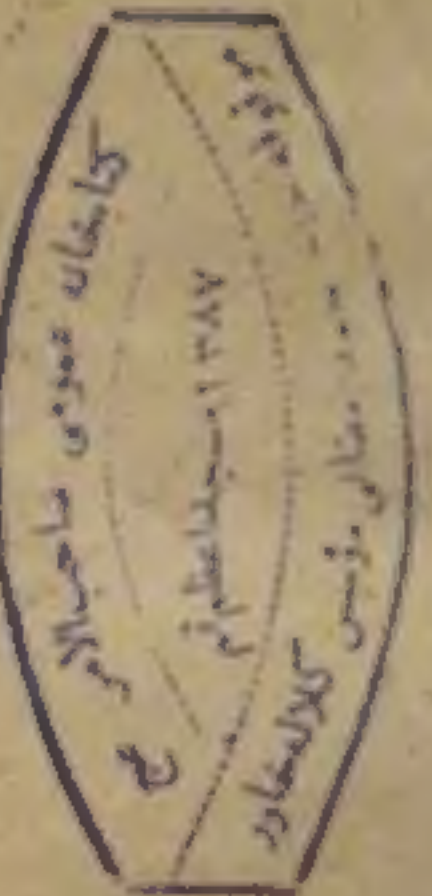
بمطلق زیاده و فی است پس اگر است و در حکمت چهارم نماز است مثلاً
عدول بمغرب نمی تواند نمود و اگر چه شروع فراتر باشد پس بنموده باشد
مطلب نهم در بیان - قبله است **فصل پنجم** بدانکه قبله عبارت
از قضائی است که قبله معطر شاعل آنست و فوق آسمان و از تحت
ناحت اثر ادراخ کسایکه ممکنند از استقبالی آن و جهت قضائی
کسایکه ممکن نیستند و جهت قضائی جانی است که تحقیق کعبه در آن معلوم
ما مطلقاً باشد و بجهت علم در صورت امکان لازم است و با عدم امکان
اظهار و نظن نمیتوان نمود و همانکه نظن بجهت استقامت و بان منظره نمیتواند نمود
و انحصار نظن اقوال لازم نیست مگر آنکه علم باشد که ناخیز نظن اقوی
میشود و در این صورت احوط بلکه و در نیست که حکم بوجوب ناخیز شود
لازم است اجتماع و در تشخیص قبله لکن در بلاد مسلمانان و بجا ریب
و متغایر آنها نمیتواند نمود و مگر در صورت علم یا ظن بخلاف بلکه در صورت شک

نیز چنین است و اگر جمیع جهات در صورت عدم ممکن از ظن و نظر مکلف
 مساوی باشد لازم است عمل آورد و چهار نماز و اگر نبود و باشد
 بلکه امر قبله منحصر در سه جهت باشد لازم است ایستادن در سه سمت
 و اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اکتفا نماید بر دو نماز و در سمت اول و
 نماز ششم القبلة باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا اول چهار نماز
 ظهر چهار جانب نماید و بعد از آن چهار نماز عصر را که لازم نیست
 که ایستادن نماید بر نماز عصر و این سمتی که اول شروع نماز ظهر نمود و بلکه
 جایز نیست که اول و قبله عمل آورد نماز عصر را پس باید که نماز ظهر چهارم
 بآن سمت نمود و باید دانست که نماز چهار سمت در صورت سه
 وقت است و در حال تنقیح وقت اکتفا نماید با آنچه وقت کفایت نماید
 هرگاه که وقت کفایت نکند مگر یک نماز اقامه چهار بهمان یک نماید و قنوت
 لازم نیست و در بعضی جهت و در این صورت چهار سمت و اگر کفایت نماز

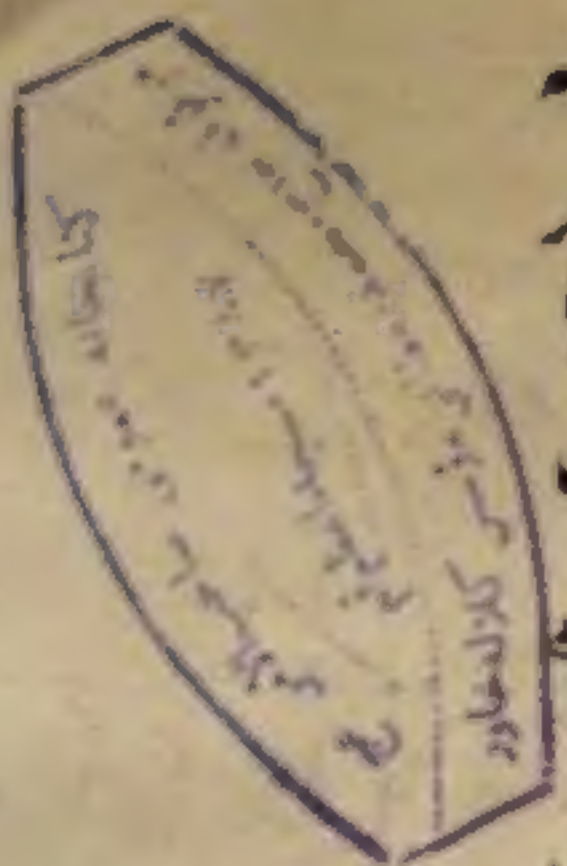
نماید

نماید لازم است و نماز و جهات واجب نیست که متعین یا غیر نماز نماید
 وقت مشخص شود بلکه ظاهر نیست که جایز است در اول وقت مشغول
 بنماز شود مگر عالم باشد بر فایده و مافوق وقت در این صورت و نیست
 که کسی بگوید لازم است تأخیر و اگر از اول و اول مثلاً مقدار چهار رکعت
 نماز منقضی شد بر متعین و قبله بعد از آن محسوب بعضی معارض بر سقطة
 تکلیف شد پس باید که ضعیفه جایز شد پس اگر بعد از آن تفل عذر باقی
 بر تخیر است لازم است در حال قضا رعایت نمودن حال و اگر پس از آن
 که چهار نماز ظهر قضا نماید و قضای نماز عصر را و لازم نیست بلکه
 ممکن است کسی او قاناید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد
 که تاخیر در قضا نماید تا رفع نجس شود و اگر متعین نیست در حد قضا اکتفاء
 یک نماز ظهر میتواند نمود و اگر مقدار شانزده رکعت نماز اول و اول
 منقضی شد بعد از آن عذر سقطة تکلیف عارض شد ظاهر نیست

که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد بلکه اگر مقدار
 هفت نماز چهار رکعتی مثلاً که بسته قدر عارض شود قضای نماز عصر
 لازم نیست چنانچه اگر مقدار سه نماز چهار رکعتی گذشته قدر روی به
 قضای نماز ظهر واجب نیست و آنچه مذکور شد در صورتی است که در اول
 وقت متعجل باشد و الا قضا واجب است با مقتضای مقدار چهار رکعت
 یا هشت رکعت با مقتضای زمان طهارت اگر چه ماهی زمان بخیر و فرض
 قدر مقدار چهار نماز بلکه یک نماز متحمل شد باشد و اگر قدر رفع شد
 در حالتی که باقی مانده باشد از آخر وقت بمقدار چهار نماز با طهارت
 ظاهر نیست که این مقدار مختص نماز عصر بوده باشد و قضای نماز
 ظهر هم واجب نخواهد و هرگاه مقدار پنج نماز از آخر وقت درک نماید
 واجب است یک نماز ظهر بجز آنکه خواهد و چهار نماز عصر بجز چهار رکعت
 و اگر مقدار شش نماز یا هفت باقی مانده و نماز یا سه نماز ظهر بدست
 است



یا سه رکعت و چهار نماز عصر بجز چهار رکعت نیست و باید دانست که کسی
 که مکلف است نماز چهار رکعت و بعد از فراغ از یک نماز بخیر و فرض شد
 پس اگر آن نماز بخلاف جهت قبضه شده است اعاده آن نسبت قبضه
 واجب است و الا احوط اعاده است بلکه در غیبت که واجب بوده باشد
 و اگر رفع بخیر و را شامی نماز شود قطع آن لازم است آنم از آنکه موافق جهت
 قبضه بود و یا مخالف و اما نماز نیست پس مکلف است که بگوید که این نیست
 که اگر تکلیف یک نماز بخیر جعنی که بود باشد میتوان نمود و اما غیر این مثل آیات
 غیر کسوفین که موقوفست بوقت نبوده باشد تاخیر نماز نماید تا رفع بخیر شود
 آنوقت یک نماز بسوی قبضه نماید و اما کسوفین پس اگر وقت وسعت
 چهار نماز را داشته باشد لازمست که عمل نماید و اگر وسعت نداشته باشد
 اقتضای نماز یا پنج وقت وسعت دارد و در غیبت و مثل نماز نیست
 و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل بمقتضای فرع اولی بوده باشد خصوصاً



و مثل ناز نیست و غیره و باید دانست که جایز نیست منجر قضا
 نماید منجر و غیر منجر و اما اقتضای غیر منجر منجر در سمتی که غیر منجر مقتضی
 اینست که قضا نیست جایز نیست بی شکل و اما در سمتی مقتضی
 اینست که سمت قبل است و در حکم بجز از اقتضای شکل است **بدانکه**
 اگر حکمی در آشنای ناز واجب التفات القضا نماید عدا بخلاف قضا
 بجهت بدن یا بوجه شمای با بکل بدن یا بجانب بدن یا بکل بدن
 یا بهین بدن یا با یک یا با ناز و با طلست اگر التفات نماید بوجه شمای
 بجانب بدن یا با یک یا با بهین بدن و یا ناز و صحیح است و اگر سخا
 التفات نماید بوجه بدن بخلاف قضا یا بجانب بدن یا با بوجه شمای
 بخلاف قضا ناز و با طلست و اگر التفات نماید بوجه بسوی بدن
 یا با یا با بهین بدن و یا ناز و صحیح است و اگر التفات نماید بکل
 بدن یا با بهین بدن یا با یک یا با ناز و در اینوقت مستعمل بعضی اجابات ناز بود و اما
 ناز

ناز و با طلست اگر چه از واجبات غیر رکعتی بوده باشد و اگر مشغول
 نباشد حکم بطلان شکست احتیاط و را عاده است و اما ناز
 نافله پس ظاهر نیست که بیجک از اقسام مذکوره باعث بطلان
 نشود و اگر چه التفات بکل بدن بوده باشد بخلاف قضا منتهی
بدانکه اگر خطا در قضا می باشد بعد از فراغ نماز پس اگر نماز
 او بنفس بدن یا نفس یا باطلست یا بخلاف قضا واقع شده اگر وقت
 باقیست عاده و اگر نیست و اگر وقت خارج شده قضای آن لازم
 نیست اگر چه در قضا غیر احوط است و انقباض است و اگر با بهین
 بدن و یا ناز و صحیح است و اگر خطای ظاهر شود و آشنای نماز
 پس اگر با بهین بدن و یا ناز بوده لازمست که میل نماید بجانب قضا
 و ظاهر نیست که در حال میل مشغول واجب از واجبات ناز لازمست
 که نشود و در باقی صورتها نیز لازمست و جاهل مثل عاده است

پس هرگاه کسی عذر نماز را بغير حجت قهله نموده باشد نماز او باطلست
 و جاهل نیز مثل اوست و اما کسی که پس از آنکه در حکم است
 لاین معنی که اول میباید آنست که واجب است استقبال قبله
 در نماز و فراموش نمودن پس اگر متقصیر است ظاهر نیست که حکم
 او حکم جاهل است پس نماز او باطلست اگر چه بین المشرق و المغرب افتاده
 شده باشد بلکه حکم بطلان است هر چند بسمت قبله باشد
 و اگر غیر متقصیر است پس در نیست که آنهم چنین باشد و اگر کسی
 او در موضوع است باین معنی که اولاً است قهله را تشبیح داده
 لکن فراموش نمودن پس ظاهر آنست که حکم آن حکم خطی است پس اگر
 باین بین و بسا شد صحیح است و اگر نفس احدی با خلاف قبله
 باطل است بلکه در نیست که در خارج وقت هم لازم است قضای
 آن و این در صورتی است که تذکر بعد از فراغ از نماز باشد تا هرگاه

تذکر

تذکر در اثنای نماز بود و باشد پس اگر باین بین و بسا بود باشد
 میباید بسمت قبله و اگر نفس یکی با خلاف قبله
 بود و باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازمست **غافل**
 در خوف کعبه و در حال ضرورت جایز است ظاهر نیست که جایز نیست
 در حال اختیار لکن مع آنکه اشته و اما نماز در سطح کعبه پس کافی و در
 ایستاده یا رکوع و سجود مثل سایر مواضع مجزئ است که بجا آید لکن لازم
 بنحوی بایستد که در جمیع احوال چیزی از قضای خانه پیش روی او باقی
 بود و باشد **بدانکه** کیفیت استقبال در حال قیام و زانو نیست
 که رکوع یا بر مشا و یم بدن را بسمت قبله کند و در احتیاط طور
 کشتان پادمان نیز چنین است و در حال رکوع و سجود باین است
 و در حال سجود معلومست که این طریق نیست **دلیل**
 در لباس معمولی است و در آن چند مصلحت است **اول** آنست

اول

که جایز نیست نماز را بخرای حیوان غیر ماکول اللهم بالثلث یا بالغر
 چه صاحب خون جنت و غیر این و غرض بجاکی و حواصل نماز
 فاسدست خواه و غرض لباس باشد یا میوه باشد بلکه موی چسبیده
 بهم چنین است و اگر چنین نباشد مثل بودن او در جوف قلمدان است
 و رجب نماز باطل نیست و اما بخرای انسان پس را بخرای غیر نجس
 خود نماز باطل نیست اگر چه ندان و بر فعل باشد مثلاً و اگر آن غرض
 گوشت و شته باشد حکم بطلان مشکل است و احوط اجتناب است
 و در بخرای غیر ظاهر نیست که در مثل موی ناخن و عرق و فی و آب و هین
 و دماغ نماز باطل نیست و اما در مثل ندان و انگشت و نحو اینها ظاهر است
 که باطل است و اما مثل شیر اگر چه شیر بوده باشد پس حکم خالی از اشکال
 نیست احوط اجتناب است و اگر حیوان خون چمند نداشته باشد
 پس اگر گوشت نداشته باشد مثل شیش و یکت و پشه و مکمل اشکالی

در عدم

و در عدم از احوط اجتناب نیست و هم چنین است از نبور خضوصاً
 مثل موی غسل و ازین بابست بر شمس اجتناب لازم نیست
 و اگر صاحب گوشت باشد مثل بعضی قیام ماهی که ماکول نیست
 پس و در نیست که اجتناب از بخرای آن لازم باشد بخلاف صدق
 که ظاهر نیست که اجتناب لازم نباشد سیاه و آری که در جوف
 اوست و اگر چیزی شسته یعنی مرده و باشد ماهی که از حیوان
 ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد باشد یا غیر جلد لکن تجلیکاس
 باشد ظاهر اینست که اجتناب لازمست و اگر چسبیده است مثل
 موی ظاهر نیست که اجتناب لازم نیست و هم چنین است تنخوان شسته
 بهر چند احتمال بر آن نجس البین است باز اجتناب لازم نیست
 و اما قریب اجتناب از جانه که از کورک آن آن بوده باشد لازم نیست
 و هم چنین است جلد و موی آن و اما در بخرای آن مثل تنخوان

و غیر پس ظاهر ازوم اجتناب است و اما سنجاب و احوال پس
 ناز و رجاء و دست شده از جامد و پراختما جایز است اگر چه جناب
 احوال است و در انخرای یکراست و جوان جایز نیست **اول**
 و در انخرای میت است **بدانکه** میثاکر از ماکول الذم است پس خبری است
 که حیات را و حلال نموده ظاهر نیست که استمال آن در زمان
 و غیره جایز است مگر در صورتیکه مانع بوده باشد مثل بوی فحش
 و غیره و بوی عینا خارج از میت و اگر از انخرای نبوده که جواز و رانها حلال
 کرده پس ناز و ران بلکه ناز بان جایز نیست اگر چه بالایتم بالصلوات
 بوده باشد بلکه استمال آنجا در مشام انتفاع و در خارج ناز نیز
 جایز نیست و معلوم شد از آنچه مذکور شد که انخرای میت غریبه
 ماکول الذم ظاهر است و اما در صورت موت شد میثاکر
 و همچنین است اگر انخرای میت از نجس العین فحش نیست و آنچه
 مذکور شد

مذکور شد میثاکر انخرای میت ملبوس باشد یا غیره ملبوس یا محمل
 یا لا یتم به الا تمیز باشد یا نه و تحت الحیوة باشد یا نه مگر تفصیلا در
 انخرای میت از ماکول الذم مذکور شد پس در جمیع این صور اجتناب
 لازم و ما عدم اجتناب مگر بالکل است **بدانکه** حاکم در صورت عدم
 ثبوت تذکیر مثل صورت غریبه میت بود نیست پس استعمال حلیه و
 میثاکر از میت باشد یا از ماکول الذم در زمان جایز نیست و ثابت
 میشود تذکیر میثاکر و اخبار عدلین بلکه عدل واحد و بیرون جاوه
 و در بازار سه یا تمیز از میثاکر و البیة معلوم الاسلام باشد
 و چون الحال و اگر معلوم الکفر باشد استعمال آن جایز نیست مگر تذکیر
 از ثابت شود یا میثاکر یا اخبار عدلین یا عدل واحد و اما
 جاوه مطلقه و چه در بلاد ساسین پس اگر آثار تمیز را آن بوده باشد
 ظاهر جواز استعمال است و الا استعمال جایز نیست مگر با ثبوت تذکیر

مرا

از وجوه مذکوره یا مضمون الشکر که باشد از هر راه که حاصل
 شود اما جلوه و در بلا و سلب و غیره از این باب است اما از این جهت
 استعمال است و با عدم آثار پس از غلبه بر ترکیب به هر یک از اینها نیست
 استعمال اولی الا فدا و اگر مرده شود و مسلمان نماز عر یا با یا با کسب حاصل
 از حیوان غیر ماکول الا اول متعین است و اگر مرده شود و مسلمان لباس
 از قبیله غیر ماکول الا و میده ماکول الا هر یک از اینها نیست و اگر مرده و
 شود و مسلمان لباس از قبیله ماکول الا و از ماکول الا غیر ماکول الا اسکالی
 و ترجیح است و در نسبت که ترجیح ماکول الا و الا بود باشد
 از عکس یا **تجمل مطلب** و قیود احکام عریست بدانکه جایز نیست
 در حق مرد پوشیدن لباس عریست و در نماز وجه و در غیر نماز و سلب
 نماز است مگر در حال عریست که راجع باشد و در شریعت و حال ضرورت
 و جایز است در حق زنان و عدم حوازی نسبت بمردان در صورتی نیست
 که فحاشی

که فحاشی به چندی نباشد که نماز و ران نماز باشد و هرگاه
 لباس مکتب باشد از این جهت و در مسلمانان پوشیدن نماز کردن
 در آن جایز است به چند ابرش آن علاوه باشد و اما فی حدیث
 عریست بر او نماید و اگر فحاشی باشد بچندین که نماز و ران نماز
 استماع شمری ندارد و حکم که در نماز حاکم ابرش است و اگر کسی
 در خانه نماز کند نماز عریست ظاهر نیست که صحیح است و اگر
 بدانکه عریست و نماز کند و بعد از فراغ شخص شود که عریست
 نبوده است ظاهر نیست که باطل است و فحاشی نیست در حریم بانا
 بشمار به التسلو و غیره پس نماز و ران نماز عریست یا اگر بنده عریست
 باطل است و به چندین است و در کلام عریست اگر رویه و استماع
 از اینها عریست باشد و اگر بعضی از اینها یا بعضی از آن عریست باشد یا اگر
 عریست قلیل بود باشد اسکالی در جوانان نیست و اگر بسیار بود باشد

حکم بجز از اطمینان است اگر چه اجتناب اقرب از طریق نجات و افاق بطریق
اجتناب است خصوصاً در صورتی که کلاه و ده دار باشد و کلاه و ده
عرب باشد و اما اگر منفر کلاه عرب باشد و ده کلاه غیر عرب بود و اما
اشکال در آن گزینست و کلاه عرب در غیر لازم جایز نیست بر
کزار و نمانستن گزینند عرب در کلاه و اخیال و نمانستن گزینند
عرب در لیقه زیر جامه و پوشیدن آن زیر جامه و غیره حال آنکه
خادر بود اگر چه اجتناب اقرب بسا است و حکم حسی شکل درین
مقام حکم جالست و اگر مکلف مرده شود میان لباس عرب
و عریان از لباس اختیار ثانی متعین است و اگر مرده شود میان
متنجس و عریان اول متعین و اگر شنبه شود بر او عرب غیر عرب اگر مکلفین
آن شخص نباشد اجتناب لازم است و همچنین در صورت شک است
بجایی که ناز و آن مساحت است یا نه و اما در رفتن بر شش حرارتش

براق

بر آن نماندن اجتناب نمودن بر آن یا نماندن نمودن برست و همچنین ثابت
نیست و به چنین جایز است سوار شدن بچار وانی که روی
پالان عرب باشد و همچنین به کلاه روی زین انداخته شود و اما
عرب بخود و چوبیدن اگر چه نلی بر اینست که جایز است شوال نمود
کلاه و اجتناب است و اما در حال ناز پس جایز نیست و اما عرب
محمول پس نماندن نیست که موجب بطلان نماند شود و اما چانه که کلاه
آن عرب باشد یا قبطان از ابرش و ساود و خنده باشد یا نماند
یا بند عرب که تشابه بدوزند پس نماند و او میسر است **مطلب**
در حکم نماندن و طاعت بدانکه نماند و رجاء طاعت طاعت خواه طاعتی
مختص بود یا باشد یا نه و به شد بخیر می که نماند و آن جایز است مثل
مشتول فقر و ریس مان و نحو اینها و اگر لباس طاعت یا فقر و طاعت
مالا بقیمه آید بود و باشد پس در مثل نماند و رجاء و اینست و غیره

بالکل است و اما اگر کثرت طلب چنانچه نیست و درست نمودن میان
 و ثلث بر نیست که باز بالکل است و اما مثل کمره طلا و رقیب و ختن
 یا پارچه مینو یا از مشتول طلا را سحاف لباس نمودن پس مثل
 انعام استعمال نموده چنانچه نیست و در نیست که موجب ابطالان نازینه
 بشود و اما اگر کثرت طلا و جواهر بر فرش طلا و در نیست که انبساط
 حرام باشد و آنچه مذکور شد در صورت طلای خالص است و اگر خالص
 نبوده باشد یا این نحو که طلا روشن آن نموده باشند پس احتیاط شد
 و احتیاط از آنست خواه در نماز یا خارج از نماز و اما طلا با خود و آن
 ثلث بر نیست که موجب ابطالان نماز نبوده باشد خواه مسکوک باشد
 یا غیر مسکوک بلکه پارچه مینو یا از مشتول طلا بوده باشد یا کاه یا
 بوده باشد موجب ابطالان نماز نبوده پس منع در صورتی است
 که ملبوس یا خرقه ملبوس باشد پس طلای محمول مثل حیر و محمول است

موجب

موجب ابطالان نماز نیست و آنچه مذکور شد نسبت به و است
 و اما زمان پس مطلقا نقص ندارد و نه پوشیدن لباس از طلا و نه
 نماز نمودن در آن و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن بر روی آن
 و نه بر و انداختن **مطلب** سو اگر چیزی در حالت زور یا خود
 داشته باشد که سائر نیست قدم باشد که سائر چیزی از ساق
 نباشد یعنی اینست که باز بالکل نیست که احتیاط شد و احتیاط
 و در صورت عدم احتیاط احتیاط و اما غاوه نماز است که در صورت
 فراموشی نموده بعد از نماز متذکر شود **مطلب** بطلان لباس که به
 بدانکه هر لباسی که شخصی مالکیت منفعت آن نبوده باشد یا از و آن
 در تحریف و آن از جانب مالک نباشد معصوب خواهد بود و نماز
 و آن بالکل است و آن بر سه قسم است **اول** عیب و آن یا مختص
 بنماز است یا شمل بر نماز و غیر نماز هر دو است مثل اینکه گوید بر تن من

که خواسته باشی مازون هستی و اگر با وجود اذن علم و ابرو بعد مرفعی
 مالک آن تصرف جایز نیست و مازو را آن باطل است و اگر ظن دارد
 بعد مرفعا با شک دارد و در مرفعا و عدم مرفعا ظاهرا نیست
 که تصرف غیر جایز نیست و مازو را آن باطل است و اگر اذن
 مشید ظن بر مرفعاست ظاهرا نیست که تصرف جایز است پس با
 صحیح خواهد بود **در قیاس** نحوی و آن استناد در مرفعی مالک است
 در تصرف اعلی با اعتبار محدود و اذن از مالک در تصرف اعلی مثل
 اینکه بگویم پیش خیمه که من را نمیگیرم تو این لباس را استعمال کنی در وقت
 بنا آبی مثلا پس استناد در مرفعی و در حال مازو میشود مثل اینکه بدین
 میگویم بد که را نمیگیرم استعمال این لباس را آنانی و در حال مازو پس استناد
 میشود در مرفعی و نسبت بدوست خود با آنکه بگاشی گوید را نمیگیرم این
 جامه را بپوشی در حال مازو پس استناد در مرفعی و میشود نسبت بگاشی

صلی

صلی باشد **سوم** شایده حال آن اذن نیست که حاصل
 میشود بجهت تصرف بلا حلقه حال مالک با خود و ظاهرا نیست
 که معهود را اذن شایده حال علم بر مرفعی مالک است ظن کفایت میکند
 مگر در مرفعی مستعد ظاهرا نیست که ظن بر مرفعی مالک را کافی
 میباشد و اگر تعارض میسر مسلمان باشد مذکور و ظاهرا نیست
 حال است و اگر کسی فراموش نماید موضوع را مثل اینکه می دانست
 که این یوب مالک آن نیست و هر چند مازو از جانب مالک نیست
 و در آن مازو بعمال آورده کن در وقت پوشیدن آن و مازو کردن
 در آن فراموش کرده بعد از آن مازو کند که شود و ظاهرا نیست که
 او صحیح است و اگر حکم را فراموش نموده مثل اینکه فراموش نمود که مازو
 در لباس معصوب حکما جایز نیست پس اگر کسی از تقطیر است
 مثال اینکه از بیکداری مبلانی و مسامحه فراموش شود ظاهرا نیست

که نماز و باطل است و اگر مستند به تحقیق نبوده ظاهر نیست که نماز
او صحیح است اگر چه عاده اقرب با حتما و است و اگر جاهل بموضع
مثل اینکه نماز و لباس بعد از آوردن با عتقا و اینکه لباس از خود و است
یا مأذون بوده است و در تصرف در آن با اینکه روال بلد و مأذون نموده تا
در آن لباس نماید یا غایب است یا از او است یا اینکه کتف به آن
زوال پیدا نمود و نماز را در آن لباس بعد از آوردن ظاهر نیست
که نماز صحیح است **مطلب** شکر عورت است بدانکه واجب است
بر مرد آن شکر ذکر و تحقیق محل غروب غایب در حال نماز و غیر
حالت نماز با خصوص نماز محرم و شرط صحت نماز است پس اگر
کشف کتف عورتین یا احدی از نماز و باطل است و چه چنین
اگر فراموشی نموده موضوع را یعنی میباید است که عورت او را
که در حال نماز فراموش نمود یا فراموش نمود کار را در صورت
نماز

نماز و باطل است و اگر جاهل بموضع بوده و این میباید است
که عورت او مستور نبوده بلکه مستور نبوده و بعد از نماز
از نماز ملکی شد که عورت او مستور نبوده و ظاهر نیست که نماز او
در این صورت صحیح است و اما زن پس اگر او از او است واجب است
که شکر نماید جمیع بدن خود را در حال نماز مگر روبرو و کتف و قدم و او
از روبرو نیست که شستن آن در وضو واجب است پس بعد از آن
مقدار را واجب است که در بابت المقدس بپوشد و اما کتف بسیار
بر اینست که مراد از آن از زننده بوده و باشد تا سرانگشتان
و مراد از زنندگی اجتناب استخوان مساعد و آنست بنا بر این
باید چیزی از پائین تر نیز پوشانید و من باب المقدسه بلکه اگر
اینست که پشت و کتف نیز پوشانیده شود و اما قدان
پس ظاهر اینست که مراد از قدان سرانگشتان است تا محل

اجتماع استخوان ساق و قدام که قلیبا یا پهن تر از مفصل را بپوشاند
تا منظم شود که مقدار لازم را بپوشاند و فرقی در وجود و عدم
ناظر نیست اگر چه فرقی شود در شب تا که قطع داشته نبوده آن
احدی در آن مکان پس لازم است که بپوشاند مقدار که مذکور شد و تا
کند و در صورت اخلاص کمالات و به فضا ناز باطن خواهد بود و اگر از آن
گیر نیست پس تحت ناز و مو قوت بر سر و رفته و نیست و فرقی میان
مرد و زن در عهد و نسیان و جمل نیست پس در صورت نسیان
ناز بر و باطن و در صورت جعل مو قوت ناز بر و و هیچ نیست
و اینها در صورتی است که متذکر با عالم شود و بعد از فراغ ناز
پس اگر در انشای ناز مطلق شود اگر بعد از اخلاص مباشر فعلی نشد
و بدون فاصله بر عورت نمود و ناز را تمام نمود و شکال ناز را
و در نیست با تخیل فصل اگر مباشر فعلی از افعال نشد و بر صیغ بود و با

تکثیر از قلیبا

و اگر قدامت مباشر فعلی از افعال واجب شده باشد ناز و
باطن است و اگر مستقیم از تحصیل سائر بود و فعل منافی نیست و وقت
مستقیم نیست نبوغی که اگر ناز را قطع نماید و تحصیل سائر نماید مستقیم
از ناز رعت از ناز بر عورت نخواهد بود و لازم است که ناز
تمام نماید با عدم مستر عورت که با کفایت نماید و در رکوع و سجود
بایمان بدین حرکت از آنجا و اگر وقت موسع است لازم است قطع
ناز و بعد از مستر عورت ناز را از سر بگیرد و اگر با قطع ناز ممکن
از تحصیل سائر نیست لازم است که همان حالت ناز را تمام
نماید که در رکوع و سجود کفایت نماید بایمان بر بدین حرکت و فرقی
در این باب بین دقیق وقت و سعه آن نیست و در صورت اسهال
از ناز قهر ناز را تمام نماید و با عدم اسهال نشسته نماید و غلبه
احتمال مستقیم نیست که دست را بر عورت بگذارد و اگر قدامت از ناز

و زن نماز عالم بود کشف عورت و در حال شروع نماز پوشش نمود و
 و را شامی نماز متذکر شد پس اگر مشکلی از تحصیل پا بر بود باشد وقت موسیبا
 لازمست قطع نماز و تنیاف من اکثر و ثانی بر اینست که قطع نماز لازمست
 اگر چه مشکلی باشد از دست و را شامی نمازها عدم فعل منافی و اگر مشکلی از تحصیل پا
 نباشد قطع نماز جایز نیست لکن نماز تمام نماید بپایان و در صورت این
 از نماز با یا بپایان او غ و سجود و تمام نماید بپایان در صورت
 عدم این و اگر وقت منقضی باشد پس اگر در شامی نماز مشکلی از دست
 بود و سجودی مستلزم فعل منافی نبود و باشد لازمست شتر عورت و تمام
 نماز و اگر مشکلی باین طریق نباشد نماز را تمام نماید بپایان و باین از نماز
 و شتر با عدم این با وضع دست بر عورت و یا بپایان سجده رکوع
 و سجود بدانکه شرط است شتر عورت فحش نیست بفرافهمی بلکه در نماز
 نافله هم چنینست و ثانی بر اینست که فحش نیست بفرافهمی بوجه

کلیه

بلکه ثابتست در جمیع مملو و مفروقه مثل جمود و عیست و نما
 آیات کلی کلامی که هست در نماز میت است **عنا را نیست** که ستر
 عورت لازم نیست و اگر نماز موقوف بود باشد پس اگر مشکلی از دست
 بود و معذرت الکت با شتر عورت نماز میت نماید ثانی بر اینست که نما
 او میسرست و اگر مشکلی نبود و اگر چه بوضع دست بر قبل باشد و نما
 را بپایان نماید ثانی بر اینست که نماز او باطلست و متعینست که نما
 میت را نشسته بعمل آورد و لکن در این حالت اگر کسی باشد که ممکن
 از نماز بپایان و باشد گفتا بنماز اول جایز نیست **بدانکه شتر عورت**
 واجبست و را غرای فشیله نماز و در سجده سهو ثانی بر اینست
 که لازم نیست و هم چنین سجده شکر و سجود تلاوت و بدانکه مراد
 از شتر کسی که واجبست و نماز باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود
 تا غرای در آن مکان بوده باشد و موافق روبرو متعین بوده باشد و نظر نماید

بله قیاس معارف رتبه عورت متحقق نشود و این متحقق میشود بشرط
 از پیش عفت با آن جانب است و چپ پس مستور بر آنست پس
 عورت آنحت لازم نیست بنا بر این هرگاه و این معنی متحقق شد
 که شتر طاعت نماز است متحقق شد و اگر چه در بعضی حالات نماز رتبه
 نسبت بنحو و تمیزی و نیت شدن بوده باشد مثل اینکه نماز در راه بی نماز
 بعد آورد و در این صورت در حال میل را که عکس است رتبه عورت
 نسبت بنحو و متحقق میشود ظاهر این است که مثل این نظر بر آنست که
 بنوده باشد پس عورت آنحت لازم نیست مگر در صورت که فتنه
 شود که نماز نماید و بالای سقف از آن سقف سوراخ داشته باشد
 تحت و این شخص را با برود و طرف سوراخ بگذارد و در تحت شخص را
 هرگاه آنظر به آنکه عورت او را به پند و این صورت و نیت است
 آنحت نیز واجب بوده باشد و بدانکه لازمست ترتیب میان آن تمامه
 و کلبه

و کلبه و کلبه پس در صورت امکان لباس جایز نیست شتر کلبه
 و برکت و رخت و در صورت عدم کلبه یا لباس جایز نیست که شتر عورت
 نماید بلباه بلکه با امکان شتر بلباه رعایت آن لازمست و عدول
 از آن بنماز عاریتاً جایز نیست و لازمست شتر بلباه بر کلبه
 و در صورتیکه ممکن از کلبه و برکت و رخت نبوده باشد در این وقت
 معنی است که با امکان شتر عورت نماید بلبه واجباً و اینست که اینقدر
 بباله که عورت مستور شود و در صورت عدم کلبه از آن نماز برهنه
 بنماید بعد آورد و همچنین ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریتاً در صورت
 مفروضه و همچنین است یعنی جایز نیست تا آخر و نماز تا مسکن برسان شود
 بلکه لازمست رعایت وقت نماز و ظاهر اینست که نماز پسندیده و عمل
 آورد و در صورتی که از نماز و نشسته در صورت عدم مسکن از نماز
 و علی التقدیر من جایز نیست کوع و سجود بله قیاس معارف بلکه معنی است

اما بسبب بدل برکت از رکوع و سجود و در ایستادن سجود و سر را
پشته یا نه یا برود و طایفه ای نیست که در صورت ایستادن سجود
لازم بود باشد که بلند نماید چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
ناشیانی بر ایستادن سجود و غلبه گذارد و باشد خواه بدست خود بلند
نماید یا سجود دیگر **بدانکه** نای بر اینست که لازم نیست بر غاری
در حال نماز دست خود را بر عورت گذاشتن چنانچه است و او و همسر
اگرچه رعایت آن اقرب با حیاط است و آنچه مذکور شد که وضع دست
بر عورت لازم نیست نسبت به محبت ناست و اما بر کافران ظری
بوده باشد گذاشتن دست بر عورت محبت است از ناظر نای بر اینست
که لازم بود باشد پس بر قدر از عورت که نای بر بود باشد و صورت
نشسته اگرچه با غشای رخت مملو و وضع بد لازم نبوده باشد
لکن بجهت استمرار ناظر لازمست و بدانکه واجب نیست بر فتنه
که ناخبر

۴۰
که تاخیر نماز نماید که در صورتیکه علم داشته که تاخیر میکند از نماز
خواهد شد و در صورت ظن میکند یا حوطا تاخیر است اگرچه ظاهر عدم
لزوم تاخیر است **بدانکه** ماموم غایب شد از امام غایبی است از نماز
بدل از رکوع و سجود بلکه امام می نشینی در وسط مامومین بخون بر روی
امام مقدم بر ساقوی مامومین بوده باشد و نای بر اینست که لازم
بوده باشد که تا نای مامومین رکعت منف بایستد و منفوف
جایز نبوده باشد و اگر کسی که عورت او مستور بوده باشد و مکلف بقیام
در رکوع و سجود و بنوی متعارف نبوده باشد افسد بجهت نماز قبول
نموده و اگر مکلف از رکوع و سجود بوده باشد و رعیت که باز
اقتدا جایز بوده باشد و اما رکوع و سجود امام بطریق ایما
بوده باشد و رکوع و سجود این بطریق متعارف و اگر مکلف مکلف باشد
از چیزی که سائر احد العورتین باشد نای بر اینست که و بر استور نماز

و نماز را با رکوع و سجود نماید و اگر مزد و شوق میان نماز و رکعتها
 نجس و نماز عاری باشد با رکوع و سجود **غبار** ثانی است بلی اگر
 ضرورتی داعی باشد مثل پروت و هوا و در لباس نجس بی عیب است
 و اگر کسی سائری بدشته باشد محصل آن هم آنکه لا رتبه است خواه بمبایعه
 یا استیجار یا استماره و اگر در این صورت لباسی که با او همیشه نماید
 و در نیست که قبول همه لازم بوده باشد **انکه** اگر کسی نماز را
 شود و مطلع بر آن باشد که خود در بعضی از اوقات از نماز مازاد می
 و اگر در آشنای نماز مطلع شد پس اگر در آشنای نماز مسکین است و رقبه
 خود بوده باشد نجوی که تسلیم منافعی از منافعات نماز نشود و
 نماید و بعد از اطلاع و قبل از آنکه نمودن مباحث فعلی از افعال نماز نشود
 و اگر متکلم نبوده باشد و آشنای نماز مگر با رکعت فعل منافعی اگر در خصی
 وقت بوده باشد نماز را بجهان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد

در این

در این صورت خالی از اشکال نیست لکن لما بر اینست که انما
 نماز بجهان حالت در حق او جایز باشد و التفت بجهان نماز تواند نمود
 کما حیث طاعتا و این نماز است بعد از تمام و اما هرگاه بعد از نماز
 وقت و قبل از نماز عالم شود که آقایی او را و آشنای وقت آزاد خواهد
 بی اینست که میتوان نماز را با عدم ستر سرس و رقبه نماید و اما هرگاه
 بداند که در آشنای نماز او آشنای خواهد نمود باز حکم بر ستر سرس و رقبه
 قبل از شروع و نماز مکن نیست لکن حیث طاعتا چنین صورتی
 نیست که تاخیر شروع نمودن نماز ستر سرس و رقبه خود را بیکباری
 نزد خود موجود نماید که بعد از آنکه آشنای نماز نماید این صورتی است
 که وقت آزاد باشد و پیش از آنکه باشد و اما اگر شخصی نباشد که آشنای نماز
 آزاد خواهد شد حکم بعد و وجوب بی اینست و اگر نداند که در آشنای نماز آزاد
 بشود لکن بداند که چه وقت آزاد خواهد شد لرحه حکم بر ستر سرس و رقبه

که با احتیاط و در این صورت متوقف می بیند که قبل از شروع و در زمان
 ششتر نماید و اما صهیبه که غایب می ماند ببلوغ خود و در اثنای وقت
 پس اگر می رسد که بعد از بلوغ وقت وسعت کاملی از برای حرکت
 از آن و از پس در چنین حالتی صحر خواهد نمود و اگر بگذرد از اثنای نماز
 ببلوغ نخواهد رسید پس اگر و آنکه بعد از بلوغ در آن خواهد شد زیرا
 که کفایت حرکت باید پس صحر نماید بعد از بلوغ نماز را بقتضای وجوب نماز
 بستر بر پس و رقبه و اما هرگاه اتفاق افتد ببلوغ و در اثنای نماز با عدم علم
 قبل از شروع و در نماز پس اگر ببلوغ بچیزی باشد که مبیح طهارت بوده باشد
 و مستطیع تکلیف نماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود
 و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبیح طهارت بوده باشد که مستطیع تکلیف است
 نبوده باشد مثلاً از آنکه اگر وقت کفایت طهارت اگر چه تمیز بوده باشد
 یا اگر کفایت از نماز نماید از دست که بعد از طهارت استناف نماز نماید
 پس

یا ستر پس و رقبه و اگر ببلوغ بچیزی بوده باشد که مبیح نبوده باشد
 پس اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت حرکت نماز قضا خواهد شد
 فی اشکال نماز را تمام می تواند نمود اگر چه با عدم ستر رقبه بوده باشد
 و قضا می همان نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت از او باشد
 خالی از آن نیست که با تمام همان نماز مقدر می از وقت باقی خواهد ماند
 که کفایت کل نماز نماید و در صورت تأخیر قطع نماز لازم و بعد از قطع استبا
 نماز خواهد نمود و در صورت او اگر چه از آن تمام خالی از اشکال نیست
 ظاهر اینست که باز قطع و استناف صلو بعد از ستر پس و رقبه لازم
 بوده باشد در مکان **مستل است** و در آن چند مسجدهست **اول**
 در تعریف مکان است بدانکه مکان مصلی عبارت است از محل و قوف مصلی
 اگر چه بواسطه بوده باشد بافضائی که هر سبب از آن بدن مصلی در حالت
 انسا حال نماز بوده باشد اگر چه بکوشش از جا او بوده بسبب تکلیف افعال

نمازها بر این هرگاه که صد فرسخ بر روی هم بگذارد و بر روی آن
 یکی که فوق همه است بایستد اگر این فروش را قطع زینتی که این فروش بر روی
 او آن واقع شده هم ملک مصلحت است عینا و منفعتا یا منفعت شعانی
 یا مازون بوده باشد و نماز با حاکم آن متعلق است پس اگر نماز فروش بودی
 هم انداخت و فروش کنی که کل این فروش مباح است مگر آن یکی که روی زمین
 واقع شده نماز او با ملک است و همچنین اگر فروش را قطع زمین مصلحت باشد
 لکن قضائی که بدان مصلحتی از او بر میگردد در حال قیام یا قعود غیر مباح باشد
 نماز او باطل است و همچنین اگر هم اینها مصلحت باشد مگر موضع سجود
 و موضع دستها هم یا بعضی نماز باطل است و همچنین اگر مباح بوده باشد
 مگر قضای که بعضی از بدن مصلحتی از او بر میگردد در حال سجود یا آنکه
 هم مباح بود و لکن آنکه مصلحتی ندارد و رجبی که در سجده است واقع میشود
 در محل معصوب نماز او باطل است پس مکانی که مصلحتی ندارد در محل قیام

و قعود

و قعود بان محل و قعود عینا مصلحتی که در حال سجود و قعود و قعود
 لباس آن بایستد آنجا که با فعل نماز قضا یا تکلیف بدن و لباس مصلحتی
 از او بر میگردد در حال قیام و قعود و ركون و سجود اگر اینها مصلحتی
 یا حاکم مکان متعلق است و الا فلا و اما مکان با اعتبار طهارت و نجاست
 پس میگویند محبت نماز مشروط به نجاست بخلم مکان از نجاست ملکی
 بلکه آنقدر که مسلم است آنست که محل چوبه خالی بوده باشد از نجاست
 اگر چه متعبدی به نجاست نبوده باشد لکن خلوص موانع دیگر ملا فی اعضاء
 محل با لباس مصلحتی میشود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر است
 که خالی از نجاست میسر بوده باشد **و هم معتبر در محبت نماز**
 مالکیت محل است منفعت مکان نماز و مالکیت عین بدون منفعت
 کفایت نمیکند پس میباید یا منفعت ملک مصلحتی باشد یا مازون
 از جانب مالک بوده باشد یا زن صریح یا فحری باشد در حال و معافی

انچه در سجده لباس گذشت پس اگر کسی در مکانی نماز بجا آورد و آنکس
 منفعت او نبوده باشد و نماز او از جانب آنکس نیت نموده باشد
 پس اگر عالم بود که این مکان معصوب میباشد نماز او باطل است خواه
 عالم باشد که نماز در مکان معصوب صحیح نیست بانه و اگر جاهل بخصیت
 آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را نداند برود و نماز او نمود که نماز او را محال
 آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه معصوب بوده ظاهر نیست
 که نماز او صحیح بوده باشد و اگر عالم بود که این مکان معصوب است که فراموش
 نمود و بعد از نماز متذکر شد ظاهر نیست که نماز صحیح بوده باشد و اگر
 مبطل است که در مکان معصوب نماز جایز نیست و بعد فراموش نمود و با
 در آن مکان با علم بخصیت نماز او رواست اگر کسی آنرا متذکر نشود
 او باطل است و اگر کسی متذکر نشود و باشد ظاهر نیست که نماز او
 صحیح است **سوم** هرگاه کسی داخل در مکان معصوب شد لازم است که فوراً

پسرون



پسرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز مضییق است
 و ممکن نیست از دو رکعت نماز در مکان معصوب بعد از خروج
 نماز برای نیست که تاخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که نماز را
 در خروج نموده بعد از دخول در مکان معصوب نماز را از نماز را
 در وقت و بقدری که بعد از آنقضای وقت بجا آورد و تا آنکه فضیلت
 وقت بخیر بوده باشد که بعد از خروج از مکان معصوب ممکن است دو رکعت
 یا یک رکعت نماز در وقت بعد از دخول در مکان معصوب نبوده باشد
 ظاهر نیست که نماز در حال خروج لازم بوده باشد که لازم است
 که آنچه با نماز رکوع و سجده و سجود نماید بلکه رکوع و سجود و حرکت
 دادن سر و سجده بجهت سجود یا نه تر بوده باشد مشکل است که ظاهر نیست
 که حرکت دادن سر و سجده بجهت رکوع و نماز کی نماید بر آن بجهت سجود
 منحصر نبوده باشد و اما اگر امتدادی داشته باشد که در نماز بجا آورد

کما یا با سه بجیت رکوع و سجود و نماز و دیگر بجیت آنها
 احوط خواهد بود و اگر از نماز مالک بجز نماز مکان باشد از نماز
 نماز و ششم شود که مراد مالک اینست که نماز را قطع نموده پس
 رفته باشد و نیست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را
 تمام نماید و بعد از فراغ پیروان رود و اگر احتیاط منتهی است
 که در این وقت اقتضای احوال نماز و ترک امور نموده نماز را
 تمام نماید و اگر کسی مضطر بوده باشد و بودن در مکان معصوب
 مجبور در نماز کردن در آن مکان بوده باشد نماز او صحیح خواهد بود و اگر
 مجبور در مکان هست و لکن مجبور در نماز در آن مکان نیست مثل
 اینکه مجبور در مکان معصوب باشد شنبه و زمره و میان نماز
 در آن مکان نیست لکن اگر او در آن حال برضای مالک و نماز نمون
 نموده باشد ظاهرا نیست که لازم باشد و این صورت اقتضای نماز
 و رضای

و تصرف با نیکو اوقات و ساعات مکان منتهی از آن میشود پس رکوع و سجود
 و این نوع منصرف نموده و نماز مالک بجیت رکوع و سجود و نماز **چهارم**
 هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده باشد و در نماز او پیش
 رونق و مشغول نماز شود و بجهت هرگاه از نماز در مکانی مشغول نماز بوده باشد
 و مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول نماز شود و ظاهرا نیست که در
 هر دو صورت جایز بوده باشد **پنجم** از مست که در مکانی معصوب
 سوای جبهه خالی بودن از نماز است متعدد غیر معصوب است اگر مکان
 نجس بکون باشد و سوابق هم بلند لکن بقدری که معصوب نیست نماز
 نیست و اما جبهه پس معتد و لمحات محل آن قدر است که وضع کنایت
 نماید و بجز سجده **جایز بودن سجده** و سهان چپ و راست که سجده بر آن
 صحیح است و بر آن چند صحبت است **اول** جایز نیست سجده اگر بر زمین
 ناپاک و نجس است و از زمین روتیده باشد بشرط آنکه آلودگی بجا نبوده باشد

پس سجده بر شال آید و کوزه و شکسته را بخورای اینجا جایز خواهد بود و
 و هم چنین سجده بر حجر و سنگ ریزه و اما سجده بر گیاهی بر اینست که جایز
 بوده باشد که این اجتناب در صورتی که آن گیاه از غیر اوقی بطریق احتیاط است
 و در هر گاه چندی را بگذری ماکول باشد و در بگذری دیگر ماکول نباشد
 و این است که سجده بر آن جایز نبوده باشد بر چند و در بگذری که غیر
 ماکول است و اگر نباتی ماکول باشد و رانیده و رانیده شده و رانیده شده و رانیده شده
 و او را در پوست غریزه و این است که جایز است که جایز است که جایز است که جایز است
 پس سجده بر برکت موه را و اما احوال جایز نخواهد بود و بخلاف آن را بفر
 که جایز است و اما مثل غریزه و او را در پوست و فندقی که پوست اینجا
 ماکول است در اول نه و رانیده پس سجده بر آنجا و در اول احوال جایز نیست
 و همچنین است و اما اگر ماکول باشد و رانیده شده و رانیده شده و رانیده شده
 که شکسته شده سجده بر پوست آن جایز نیست و همچنین است و فندقی

و کرده

و کرده و و بعد از آن که شکسته شد و مغز آن اخراش شد پس سجده بر پوست
 آنجا و در این حال که منقصل از مغز شد جایز خواهد بود و همچنین است
 پوست غریزه و بپسند و نه و اما اینکه منقصل است با صانع خواهد بود
 کرده باشد یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از بار کردن بر جدا
 نمودن ماکول از آن ساز پوست گیاهی است که سجده بر آن پوست جدا
 از اصل جایز بوده باشد و اگر آن نبات ماکول نباشد و رانیده و ماکول نباشد
 و رانیده شده و رانیده شده و رانیده شده و رانیده شده و رانیده شده
 در جریحه احوال و اما کف و در و شکسته پس سجده بر اینجا جایز نیست
 قبل از بار کردن بوده باشد یا بعد بلکه سجده بر آنجا جایز نیست اگر چه
 از پوست در نیاورده باشند و اما پوست آنجا پس گیاهی است که سجده
 بر آنجا جایز نیست و در احوال با صانع و جایز است بعد از آنکه احوال از
 احوال و اما از ملبوس بودن نبات آنست که شعله و ملبوس بودن از شعله

پس سجد بر قطن و کتان جائز نخواهد بود خواه قبل از غسل بوده باشد
یا بعد از گرفتن بوده باشد یا بعد و هرگاه چیرگی بافته شده باشد
از معاد و اللبس و غیر معاد و اللبس مثل پاییف نم باشد اگر چه در حال
واقع شود بر غیر معاد و اللبس سجد صحیح خواهد بود و اگر واقع شود بر
معاد و اللبس صحیح نخواهد بود و از این قبیل است چیرگی که در فخری
از جبهه واقع شود و بدان که حصیر از آن بافته شده است صحیح است و اگر
واقع شود بر ریس آن تنخوا و یا بر ریس آن و آن گویا با هر صحیح خواهد بود
سوم جایز است سجود بر کاغذ خواه باخود باشد از چیرگی که
بر آن جائز باشد یا نه مثل کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده باشد
بلکه تمام اینست که سجود بر کاغذ جائز بوده باشد اگر چه باخود از هر
بوده باشد لکن احتساب از این است که با کمال از غیر مشروط با احتیاط است اگر چه
چیرگی نوشته باشد بر کاغذ یا کتابت چیرگی است که سجود بر آن جایز است
در جواز

۳۷
در سجود بر آن نیست و اگر با کتابت چیرگی است که سجود
بر آن جایز نیست پس موضع بر کاغذی که از کتابت است که وضع چیرگی
کتابت میکنند و سجود بر آن جایز است در صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع
خالی از کتابت و اگر کتابت مشغول سطح کاغذ است نه اینست که سجود
صحیح نبوده باشد **چهارم** بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود چیرگی باغفتن
آنکه آن چیرگی است که سجود بر آن صحیح است بعد از آنکه باغفتن او
ظاهر شد ششیم شد که سجود بر آن جایز نبوده پس اگر عارض شد بخت
حال قبل از آنکه بدانند که واجب و مستحب است از رسانیدن چیرگی
که سجود بر آن صحیح است ظاهر اینست که لازم بوده باشد که ششای خود را
بکشد تا برساند چیرگی که سجود بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن
آن آتیان دیگر واجب نماید و هرگاه در این صورت این ششای که بکشد
از رسانیدن چیرگی که سجود بر آن صحیح بوده باشد بجهت این جائز خواهد بود

بنا بر این سخن متوجه می شود و میان رسانیدن جبهه را مان خیر نیست
 آنرا بجهت آنست که تفصیل داده شود و این مقام را بهر که از آن وضعی
 که سجد بر آن صحیح است یا ساقیست یا موضوعی که جبهه بر آن واقع شده
 یا پائین است یا بلند تر از ساقی بوده باشد و این نیست که ششانی را
 بکشد تا برساند یا موضوعی که سجد بر آن جایز است و همچنین اگر
 موضوعی که ششانی را بسوی آن می کشد خفص از آن موضع و آن بود که اگر حکم
 بتعیین کشیدن ششانی بکنیم بقیمت او را بدو از رسانیدن جبهه را
 که سجد بر آن صحیح بوده باشد یا ششانی یا تا هرگاه بلند تر از آن موضع
 بوده باشد خالی از این نیست که غلو با قاطع است یا بطریق سبب
 اگر اول آنست ظاهر نیست که رسانیدن جبهه را که سجد بر آن صحیح است
 بجهت اولی است اگر رسانیدن جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل
 در صورت اختصیه و جمیع است و از آنچه مذکور شد متوجه می شود که اگر ششانی را

و اولی

و اولی فقه بر مثل ترک آن برنجی مثلا اگر داده باشد و بعد از آنکه
 مستحکم شد منفرات حرکت دادن ناموضع تر یا که آن قرار گیر و اولی است
 از اینکه سر را از آنجا حرکت داده بهر برساند و اگر غایت کفایت حال
 بعد از آنکه بداند که واجب ظاهر نیست که سجد این صحیح بوده باشد اگر غایت
 بجهت کفایت حال بعد از رفع رسد از حدی شکال سجد می خورد و اگر غایت کفایت
 حال قبل از آنکه بداند که واجب لکن می کشد نیست از رسانیدن جبهه را که سجد
 بر آن صحیح بوده باشد و نه از رسانیدن جبهه را که سجد بر آن صحیح بوده باشد
 بجهت با عدم فعل ششانی و نیست که تفصیل داده شود و این مقام را بهر
 که در سجد است و باقی رسد از حدی شکال سجد می خورد و اگر غایت کفایت
 و این صورت و نیست که بگویم سجد او صحیح بوده باشد یا نیست
 که آنجا بداند که سجد او صحیح است و اگر غایت کفایت حال در سجد او صحیح است
 از آنکه در آن حالت می کشد نیست از جبهه را که سجد بر آن صحیح بوده باشد

بارش رسد ممکن از آن خواهد بود و در این صورت غایب نیست که اینان
 مذکور محال است در حق او مستحق بود و باشد اگر در غیر سجد و سجده است که اگر چه محال
 ممکن از این جهت که سجد و سجد بر آن جایز بود و باشد نسبت به بعد از آن که این
 خواهد بود و این صورت نیز ممکن و صورت مذکور ایمان بکبر واجب و در محال است
 نماید عمل از آن رفع رسد و بعد از تحصیل باطلی سجد و علیه ایمان و انقیاد سجد
 و این سه صورت اگر چه محال است که اینها در امور دین منتهی غایت
 احتیاط است با عاقل و ناز و از این صورت است که بپسندیده از هر سجد
 ممکن از تحصیل خیر که سجد بر آن صحیح بود و باشد نسبت با عدم فعل منافی
 در این صورت ناز با طاعت خواهد بود و آنچه مذکور شد در جمیع اقسام در سجد
 بر خیر نیز جاریست پس با کما سجد و سجد بر این طاعت با آنکه بعد از آن
 رسد آن خود است یا قبل از آن است پس سجد و سجد در طاعت عاقل و ایمان
 خالی از احتیاط نیست و اگر ایمان است یعنی غایت محال است حال از رفع سجد است
 نه سجد

پس یا قبل از ایمان بکبر واجب است یا بعد از ایمان با آن که عمل از ایمان
 بکبر واجب بود و باشد که ایمان نیست که سجد میجوید و باشد که ایمان از ایمان
 بکبر واجب بود و باشد که ایمان محال است که بود و باشد از سبب این جهت
 پنج چیز است که سجد بر آن صحیح بود و باشد بر سبب این که سجد بر ایمان نمود و بعد از ایمان
 بکبر ایمان ناز نماید و اگر ایمان محال است که ایمان نبود و باشد یا این که سجد بر ایمان
 خواهد بود با عدم فعل منافی آن و علی القدر محال است که سجد بر ایمان است یا غیر آن
 نفسیه محال است که نیست که باشد **چهارم** هرگاه مقتضای شریعت ناز نماید و اگر
 ناز غدیر میسر سجد که نسبت از وضع جبهه یا ایستادن و علیه مثل ایستادن بر روی
 و شش و می آید و معری در وسط کمر و شش و می آید و شش و می آید و شش و می آید
 و آن معری بر پشت و رفته پس اگر وقت منقضی است بکبر که ناز را فایده
 تا تحصیل نماید خیر را که سجد بر آن صحیح بود و اگر ناز در وقت نماز نمود
 ظاهر نیست که فعل ناز جایز نبوده باشد بلکه معین است که ناز ناز نماید

و در حین سجده بر کف با ثوب تنصیفی که پهن خواهد بود و اگر
وقت موس است معین است که نماز را قیام نماید و تنصیفی که
سجده بر آن صحیح است تنصیف نماز نماید **ششم** اگر مردی که در سجده
بر ارض و نبات کاندنبود و باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن
لباس که معمول از قطن و کتان بود و باشد و همچنین جایز است در این صورت
سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه لباس اگر چه خمر ثوب نبوده باشد
و اما ثوب معمول از حریر یا پنبه است که جایز نبوده باشد اگر چه خمر زمان
بود و باشد و اما ثوب مصنوعی از پشم یا پنبه و در نیست که سجده بر آن جایز
نبوده باشد اگر چه در فصل بر ووت هوا بود و باشد لکن با کمال احتیاط بر ثوب
معمول از قطن و کتان چنانچه همان خواهد شد و ظاهر نیست که لازم
نبوده باشد که ثوب از خود معملی بوده بلکه اگر چه بلوس یا نبوده باشد و
غیر از سجده و همچنین صورت از آن و سجده بر ثوب مقدس است و سجده
بر کف

۴۰
بر کف و اعدا نمائید بر ثوب تنصیفی که مذکور شد و سه چندین عدد ممکن
از سجده بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر نیست
که سجده بر قطعه کف منع نیست اما سجده بر لباس خود یا بر خود یا بر لباس
کف یا بر زمین بگذرد و بر قطعه کف یا بر زمین یا بر کف یا بر دست یا بر
چوب و در صورت مستوره کف اگر مستور بود و باشد قطن و کتان سجده بر آن جایز است
بلکه احتیاط نیست که نماز آن مستور نموده باشد از آن سجده بر آن نماز نماید بر کف اگر
آن نماز از غیر قطن و کتان بود و باشد حکم سجده بر روی آن نماز مستحکم است
با کمال احتیاط و قطن و کتان با ثوب منسوز آنجا بلکه جایز نیست ظاهر نیست
که هر که ممکن است سجده بر ارض مستحکم نیست سجده بر ثوب با اعدا ممکن از ثوب سجده
بر کف میتواند نمود خواه آن از سجده بر ارض حرارت هوا بود و باشد یا بر ووت
و اما نبات در سجده بر ثوب یا بر کف عدد ممکن است از سجده بر ارض مستحکم است
نماز بانه بلکه بهنگام در اول و اول نماز از موضع چهار موضع نیست بهمان وقت

میتوان سجده بر ثوب نمود اگر چه مختلفان بوده باشد که در آخر وقت
 ممکن از وضع جبهه بر ارض باشد تا بر ثوب است اگر چه احتیاط اول است
 و به چنین است حال در سجده ای که باین معنی که فرض میکنند و سجده میکنند
 از سجده بر ارض نیست بجهت حرارت هوا که در سردی است بجهت برادر بود و با وجود
 این میتوان سجده بر ثوب نماید بانه بلکه لازم است بتسبیح بکشد و سجده
 بر ارض نماید اگر چه ظاهر از ظاهر موصوفه است اما است که البته احتیاط در
 ثوب است حاصل آنست که اگر ممکن است بر ارض یا نبات غیر مالک و ملبوس بود
 یا کما سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورتی که از بر سر ثوب نیست
 حرکت که خواسته باشد اگر چه فی الفضل از دیگری بوده باشد و اگر ممکن است بجهت
 انوار آلوده نبوده باشد و نیست سجده بر فطن و گمان ثوب منسوب را بجا نموده
 باشد و در صورت عدم ممکن از اینها جایز نیست سجده بر معدنیات یا بدشمال است
 و غیر ذلک و امثال اینها و در صورت عدم ممکن از اینها نیز جایز نیست سجده نماید

بر خیزد

بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه متحرک از اینها مثل ثوب معمول است
 و بر فاشمال اینها و در صورتی که ممکن از بر سر نبوده باشد و بر سر سجده
 بر فاشمال نماید بر سر سجده بر سر است فاشمال از غیر از جبهه خواهد بود
هفته واجبست که نماز سجده نبوی بوده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد
 یا سجده بر سر است و یک جنبه و کار رفتن امثال اینها که جبهه بر آن نشسته شود
 جایز نیست اما هرگاه مضطر بود باشد و جنبه بر آن آسمان نماز نماید از
 که ترک سجده نماید و التماس نماید بر سر یا سجده بر روی نیست که التماس
 باین یا در حال استیاضه جایز نبوده باشد پس لازم نیست که نشیند بجهت
 التماس عدول از سجده و یا بیاورد در صورتی است که رفتن بجا نبوده باشد
 که جبهه قرار گیرد و اما هرگاه باین باشد نبوده باشد نماز مذکور جایز است
 که تهنیت باین صورت نماز را را آنجا جایز خواهد بود و سجده بر ثوب معمول
 میباشد و در **هفته** آنچه مذکور شد که میساید سجده بر ارض یا نبات ارض

بوده باشد فحق محل جبهه است اما بر اعضا چنین نیست بلکه آنها اگر
 چه اختیار بوده و بر چه واقع شود اگر چه بر روی می شود و هر یک از آنها با
 جایز خواهد بود و اگر چه هم بود باشد که بشرط و بر آنکه رطوبتی نداشته باشد
 که تعدی نماید به بدن بالکس معلی **نهم** ظاهر نیست که بقدر و بر
 از جبهه لا بد که در کله و در این اشج و علیه نباشد بلکه بعد از معادنی باشد
 که جبهه را بر آن خیره گذارده است و صدق را فانی از آن نیز خشن است پس محل
 که جبهه را واقع میشود و پس بوده باشد که محل قدری از جبهه که موضع انحراف
 ثابت است که جبهه را با رقص میگرداند و در سجد میچرخد و در جبهه و در
 محو از طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه که بشرط آنکه
 نجاست علاوه بر این قدر تعدی به محل کند که اگر آن بعد از تعدی به عضوها
 مثل خون که از در هر دو اما اگر ششها و سینه که تعدی نماید و عضوها
 نبوده باشد فی شکی که از باطن است و اما غیر جبهه از اعضای بدن
 میگوید

پس طهارت محل آنها معتبر نیست بلکه معتبر خلوص محل آنها است و شکی نیست
 متعدیه غیر معفو عنها پس اگر کسی شستن است متعدیه غیر معفو عنها
 تا باطن خواهد بود و بجهت رسیدن به است غیر معفو عنها **دهم**
 و ریهان ترجیح انواع چندانی است که در حال اختیار سجد بر آنجا حذر
 بداند هرگاه که مرده و شود و میان سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس
 اول متعین است فی اسکان هرگاه که در یک منف بود باشد مثلاً ایستاده
 هر دو از فطن بود باشد یا هر دو از نجس بود باشد و هرگاه که مختلف و
 باشد مثل اینکه یکی از فطن و دیگری از نجس باشد که نجس را با سجده
 بر سجده بر لیس فطن معتبر است و اگر نجس را با سجده بر لیس
 باشد ظاهر نیست که سجده بر طاهر معتبر است پس لازم است که سجده
 بر لیس باشد یا بر مرده و شود و میان سجود بر نجس یا طاهر و علیه
 و طاهر لا یشع الشجر و علیه مثل سجود بر نجس و ثوب طاهر یا بر نجس

که سجده در ظاهر متعین بود باشد و هر چند است سجده بر زان نجس یا کاند
 نجس و ثوب ظاهر اگر چنانچه بود باشد و اگر مرد بود باشد میان سجده
 بر زان یا این سجده و علیه و سجده بالارض سجده و علیه ظاهر نیست که اول
 و اگر مرد و شود میان سجده و بر زان یا این سجده و علیه و سجده بر زان
 نجاست ظاهر نیست که اول متعین است و اگر مرد و شود یا این سجده بر زان
 یا این سجده و علیه و سجده بر زان یا این سجده است و از آنجا معلوم شد
 که با وجود تکلیف در سجده و بر زان یا این سجده و علیه و اگر سجده بر زان
 نباشد که زان یا این سجده ظاهر نیست که یا با بدل سجده متعین بود باشد
 و اما سجده که بر زان یا این سجده در صورتی است که نجاست تعدی بر محل
 که اگر تعدی کند لازم است عدول از یکوید یا یا با یک سجده بر زان یا این سجده
 اگر چنانکه است تعدی نماید که نیست تفصیل میان نجس که متعین بود باشد
 بعد از تعدی که بعد و غیر آن اگر اول بود باشد لازم است سجده و اگر زانی باشد

نوع

فرق شود میان کسی که حیض نجس بود باشد قبل شروع نماز و مسکین
 از طایفه نبوده باشد و کسی که حیض او با بر باشد اگر اول است سجده متعین
 و اگر زانی است نجاست کمال است و اگر چه من است سجده متعین سجده و اگر زان
 صورت و نماز بعد از آن و اگر کسی با سجده و دیگر با یا با بدل سجده شاید
 احوط بود باشد و نماز با یا با را مقدم بر نماز با سجده و صورت
 که مسکین از طایفه بر حیض نبوده باشد و اگر مسکین از طایفه نبوده باشد نماز با سجده
 مقدم دارد بر نماز با یا با **دوم** هم هر که با این سجده متعین شود یا این سجده
 علیه و سجده بر زان یا این سجده اگر موقعی نجس شد و موقعی نجس شد
 آن را معصوب متعین شد و غیر معصوب در این صورت تا مقدم است
 در آن مکان یا تا اگر مقدم است تا این معنی که ممکن است سجده بر موقع دیگر نیست
 و شکال است در این موقع متعین است چنانچه است بلکه لازم است و اگر
 ممکن بود باشد از سجده بر زان یا با یا با علم خالی از اشکال نیست نظر

آنچه پنهان شود و در نزد دیدار بر ثوب طاهر و از آن محسوس است
 سجده بر ثوب طاهر و بر آن محسوس جایز نبود و مشتبه نمی شود و موضوع محسوس
 حکم محسوس را در او مشتبه به محسوس به حکم مجازا رسیده و این محسوس است
 بلکه در نسبت که در این صورت است به مقتضای این باشد و هرگاه ممکن باشد
 بر موضوع دیگر بود و باشد خالی از آن نسبت با آن استنباط و موضوع محسوس
 یا غیر محسوس را در موضوع محسوس مثل اینکه یک موضوع از طایفه محسوس باشد که
 از ساز و طایفه دیگر بود و باشد بایک طایفه در میان این طایفه محسوس باشد
 و طایفه محسوس باشد و باشد بغير آن در امثال این و صورتی که در موضوع
 چیزی نسبت به آن نیست که ساز و موضوع دیگر شود و باشد و اما هرگاه موضوع
 غیر محسوس بود و باشد ظاهر اینست که اجتناب واجب نبود و باشد و
 محسوس در این مقام آنست که در اجتناب آنچه بر آن مشتبه نبوده باشد
 به ما و غیر محسوس در این مقام آنست که در اجتناب از آن محسوس
 بوده

بوده باشد و معیار و تحقیق مشقت و عدم آن حال اغلب است
 و از آن دانسته است بلکه مشهور و متفق و محسوس است
 اقوال آنست که از آن دانسته است و مستحب است ملحقا حواء و در هر وقت
 بود و یا افرادی جهت برده باشد یا اختیاری باعث و احتیاج برده باشد
 مثل جمعی از زرقه های بود و باشد یا اقلی **در بیان افعال غلظت**
 نخست به ما که افعال اجتناب از نیست است **اول نسبت است**
 و مراد از نسبت در این مقام آنست که بعد از هر چه شروع و زرقه که در این
 نه از مقتضای مباحثی و در هر جهت امثال امر خود و در عالم حلال باشد ظاهر است
 همین قدر کفایت نماید و در محسوس حواء واجب باشد از استنباط
 باشد یا اقتضای آن باشد یا اقتضای امر و مقتضای نسبت و در هر نسبت به این
 از عبادات مثل وضو و غسل و بصر و زکوة و خیر و محسوس و در این نسبت در جمیع
 همان مرقبت که متعلق است به هر یک از عبادات مذکور و کیفیت که مذکور شد

الا انما في محال ريك از عبادات مذکوره و انما ان بنفای بقیت که مفسر
 عین نیست است تشریح خواهد بود و لکن این را نیست که موجب باطل
 عبادت نشود و اگر در صورتیکه فرض شود انشکاک مفسر از انرا که
 محقق عبادت است لکن این باب را بعد است در حالیکه متلفظ با تصور
 و اساده بوده باشد بلکه در این حال انشکاک از انرا که نیست و ظاهر است
 که تعیین قصد و انما چه در اماکن اربعه لازم نیست و رعایت ان احوط است
 و هرگاه تکلیف است به تمام وقت و در و ثابت بوده باشد مثل اینکه کسی
 و دیگری او بوده باشد تعیین تمام یا قصد در حالت نیست لازمست چنانچه
 هرگاه این فرض نیست بدو تمام یا بدو قصد متحقق شود و این لازمست بر هرگاه
 اشتراک میان صاحب مستحب بوده باشد مثل نماز نافله صبح یا غیره
 از طلوع فجر و رختی کسی که نافله کرده باشد تعیین واجب یا نه
 لازمست و کما نیست که لازم میشود بر کف در حال نیست تعریف و منفی
 مبدع است

۴۵
 مثال اینکه بر امام لازمست و جماعت را جبهه که امامت نماید خود
 و چون انرا ثابت بود و باشد مثل نماز جمعه و عیدین و رختی شرايط
 باها لغز نموده باشد مثل اینکه رختی خود واجب نموده است بنزدیکان
 که نماز تعیین را یک عبت نموده باشد امامت او در صورت استجاب با عبت
 پس بر امام لازم نیست که قصد امامت بکند بلکه باقیه از نظر امام عبت رختی
 منعقد است و در رختی امون لازمست در صورتیکه قصد او شریعت نیست
 اقتضا نموده باشد **مفسر** است که نیست شرط امامت بخوان این که خبیثه
 و غیره نماز رکعت از نیست که برابر اجرای محمود و ان نیست که نیست خارج جنوبیت
 است و شرط تحقق حصول امثال است و چون نیست معلوم عبادت است از قصد
 با تمام معلوم و انما قصد با انتقای قصد از میشود که موجب غایت نماید این است
 با امثال در طاعت خود و در حال است یا مثل یا در متعدد و انما اگر استیجاب
 و انی با امثال مختلف است خوف عقوبت و آنرا بزرگ امثال و حصول نبوا

ما بود و با فراوانی از ملت با محبت غریب نزد امرا یا هر دو با تامل کمال انبیا
 بلکه در نیست که حکم اجماع شود اگر چه منظور غریب نزد مردم بود و باطل
 البته نه با اکثریت است و در حق نیست تا وی نیست که انبیا را با محبت
 بجهت آنکه خلاف عاقل است تا آن امر فرموده است با آنکه رضای الهی در
 جلال و عزت او روان است با آنکه این طاعت محسوب گردد و عالم است که
 موجب ثواب میشود و اگر عین خواست بر کاره کل این طاعت منتهی شود
 خواه هیچ نیست بود و مثل اینکه منتهی است عادت نمودن صورتها را
 بعمل آوردن آنکه نعوذ و یا الله در آن قصد ریاضت نماید و صورتها را باطل
 بود و خصوصاً در صورتها را در با عبادت انرا نیست که داعی برافراشته
 بعبادت و محبت غریب مخلوقین بود و باشد خواه بجهت اینکه او را خوب است بجهت
 اینکه تعظیم او را منظور است باشد یا آنکه او را چیز پسندید که اجابت
 او را بخشد و مگر این معنی موجب بطولان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت

مختص

مختص است با سلاخ عمر این را بجز داعی قرار و بدین یک منظره است
 الهی حجاب و در تقریب حبس بخلق قیام بود و باشد ما که مقتضای
 بود و باشد طاعت الهی حجاب و طلب غایت بدر که احب غایت
 و این اعراض و بینه مقصودها نیست بود و باشد طاعت الهی حجاب
 نمود و بدین آنچه مذکور شد در بیان نیست یکبار و اخلاص را آن در حق
 نمودن به از نیست که این باقی آن است و در عین آن تا آخر لازم نیست بلکه
 همانقدر که تمام مملو نماید مقتضای آن نیست که نیست صحت مملو بود
 است از عین نیست تا آخر مملو نیست که در جمیع احوال مملو باشد و نیست
 که اینان با آن لازم معنی میباشد بجهت قضا و طاعت خلاق عالم است و امر
 لازم نیست که لازم نیست بلکه امری که لازم و معنی و تحت مملو است
 که نیستی که در او آن مملو مقتضی شد جمیع اعمالی که مقتضای آن انبیا نماید
 تعبیر از این مطلب میباشد با سلاخ عمر که پسندید که نحوه شود که اخلاص با این

مشهور و نامرئی خواهد بود و بعد از آن طلب باید دانست که آنچه مذکور شد
 از قصد یا نیت بودن در حال نیت بود و اما اگر نیت بر یا و فعلی افعال یا
 نماید پس اگر قصد بر یا نماید و فعل واجب از واجبات باشد و نیت بر آن
 باشد و نخواهد بود پس افعال با بر حکم خواهد بود بعد از آنکه می شود و
 عاود نماید فعلی را بعد از آن نیت باشد و عود بقتضای نیت سابقه
 یانه و اما که قصد بر یا و فعلی افعال مستحبه باشد و نیت بر آن
 افعال باشد و می شود و اما هرگاه قصد بر یا نماید و نیت بر آن
 واجب و نه در اعمای مستحبه باشد و نیت بر یا نماید و فعلی که بعد از آن نیت
 و فعلی را می گردان بر کون بود و یا بعد از آن نیت آن نمود و می شد قصد
 رکوع بعد از عود بقتضای نیت سابقه باشد و نیت که موجب اتمام نیت
 پس کار نیز خواهد بود اگر چه احتیاط در این مقتضای عاود نیست بعد از آن
 و اما قصد قطع نیت بر یا و در حال نیت این نیت مستحب بود و باشد مستحب و اتم
 نیت

نیت و نیت است هرگاه در حال نیت نیت بر یا و نیت
 آن نیت باشد و در حالت نیت نیت و اما نیت قطع و نیت بر یا و اگر
 در حال نیت قطع می باشد فعلی را افعال واجب و نیت بر آن
 اتم شود و عاود افعال نیت نماید بعد از آن نیت عود بقتضای نیت
 نیت بر یا و نیت که چند بود و یا نیت بر افعال مستحبه بود و
 اگر چه احتیاط در این صورت مقتضای نیت نیست بعد از آن عاود و یا و اما
 نیت قطع نیت نمود و در نیت می باشد بعد از افعال بعد از آن نیت
 و عود بقتضای نیت مستحب و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت
 اگر چه احتیاط مقتضای عاود نیست بعد از آن نیت و اما نیت بر یا و نیت
 نیت بر یا و نیت و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت
 یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت
 و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت بر یا و نیت

قیام رکوع و قیام از رکوع محمد رکوع شری غافل از رکوع شد مقتضای
 که رکوع را بعمل آورد و نشست بقصد سجده و نشاند رکوع را باین
 نماورد و است لازمست که دست بایستد و آنوقت متوجه بقصد
 رکوع و بعد بجهت رکوع انبات نمی کند و اگر اگر مشکلی باشد از قیام
 استقلال در جمیع احوال از شکر و لرزوم رعایت آن نیست اگر شکر باشد
 از قیام استقلال در هر حال از حالات که اگر شکر از قیام استنادی
 و در جمیع احوال از لرزوم است که اختیار نماید و اگر شکر است از قیام استقلال
 و رعایت احوال از لرزوم استنادی در بعضی دیگر لازمست که جمیع اینها در قیام
 قیام استقلال در قیام و استنادی در غیر قیام و در اینها در رکوع
 با هر یک در رکوع هرگاه کسی مقتضای این بود و باشد که هرگاه اختیار قیام استقلال
 کند و بعضی احوال از قیام خواهد شد بقصد و در بعضی احوال دیگر خلاف
 آنکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی یا اگر از قیام استنادی خواهد بود یا

عدول

عدول است استقلال با استناد و این صورت جوایز خواهد بود و این نیست
 که جایز خواهد بود و یا نه تمام نیست که جایز نبوده باشد و این نیست
 از قیام استقلال این است که اختیار نماید اگر چه مقتضای این باشد که با اختیار
 آن مختار خواهد شد بقصد و بعضی احوال از رکوع نماید و این نیست که از دست
 برمی آید و در حال قیام استنادی بجهت و یا به جهت نشاندن بجهت و یا به جهت
 نخواهد بود و این است که باشد یا این که قیام بر این پایه است و این
 انداخته باشد با عین این خواهد بود که اینها در هر واحد بود و این است که
 واحد یا از قیام مقتضای این باشد که اگر شکر از قیام استقلال نباشد
 عدول نماید بقیام استنادی و اگر شکر از قیام نباشد بقصد استقلال و الا
 بقصد استنادی و هرگاه که مکلف مشکلی از قیام نبوده باشد که در آنجا
 اختیار قیام نماید مختار خواهد شد یا با جهت رکوع و هر چه فایده
 هرگاه عدول از قیام بقصد نماید و این وقت اگر چه از اوقات خواهد بود

کس را که در سوره و غیره میگوید و خواهد بود پس لازم است که اختیار قیام
 نماید و عدول بشود و جایز نیست هرگاه کسی اختیار جلوس نمود و رکن از
 او نماند بود و باشد از قیام بجهت آنکه او داخل رکن شود و این قیام
 در حق او واجب است پس بر میخیزد و بعد از آن برکوع میرود و اگر نماز است
 که لم یکنه بعد از قیام بر این سخن واجب نبوده باشد و اگر رکعت از قیام نبوده باشد
 از همان جلوس برکوع میرود و این معنی که نمی شود و بعدی که محال می شود و روی او
 با چیزی باشد یا نوری او هست و کمال آنست که نمی شود و بعدی که محال می شود
 جمعه و بموضع سجود او برکاء و شکر نه باشد از سجود و معهود که وضع جبهه را بجهت
 غلبه بود و باشد پس هرگاه که شکر از آنجا نبوی آن قسم کمال رکوع می کند متحقق شود
 فصحا آمده باشد و این فرود کمال را نیز در رکوع اختیار نمود و لازم است
 در سجود که نمی شود و علاوه را از آنکه اگر در رکوع نمی شود و آن فرق بین آنجا
 رکوعی و سجودی حاصل شود و هرگاه در این صورت این فرود کمال رکوع اختیار

نمونه

نموده خواهد افتاد و نموده باشد بفرموده فی اینه فی هر نسبت که در آنجا
 سجودی لازم است علاوه را از آنکه اگر در رکوع یا بر آورد و باشد سجود
 فرقی بین و آنجا حاصل شود و طی هر نسبت که علاوه را از آنکه در بر آورد
 لازم نبوده باشد بعد از آنکه لازم است با قدر سه تن که و ما فی باشد که ما سجود
 بر آنکه بود و از آنجا می رکوعی و هرگاه که شکر نیست علاوه را از آنجا که فرود کمال
 رکوع آن متحقق میشود پس با خیاط و متعلق نیست که از آنجا رکوعی و قیام دارد
 بفرموده فی این بفرموده که در آنجا اگر چه که متعلق این و عدم سجود بفرموده کمال نیست
 کس را عینا خیاط را میماند این تمام است تا به این که است **بدانکه**
 هرگاه که تکلیف قدره نیست نه باشد لازم است قدره و بعد از آنکه کتب
 بهین رویت بعد از سجود که او را بفرموده میماند از آنکه در صورت عدم قدره که
 به این اختیار جانب بسیار نماید که است هرگاه که شکر است و هیچ یک نباشد
 بر پشت سجود را با یک جانب فیده را از نموده شروع باز نماید و در زمین

این سه حالت لازم است که رکوع و سجود باید باشد و اگر کسی
 ناید با امکان و یا با بجهت سجود و یا در سجود باشد از این جهت رکوع
 و یا عدم آن از این جهت که باید واجب است و مقتضای اینست
 که غرض از این جهت سجود و یا در سجود باشد از غرض غایتی که در این
 بدو رکوع و سجود در حال ایستادن یا در حال رکوع یا در حال سجود
 اگر رکوع و سجود در حال غرض غایتی باشد و یا در وقت عین و یا در اینجا مقام
 رفیع است یا در اینجا در صورتیکه ایستادن بر آن ایستادن بدو رکوع و یا در
 حرکت دادن رکوع و آرام گرفتن و یا لا محاله رکوع و یا در مقام رفیع است
 در رکوع و سجود خواهد بود و مقتضای آنکه ایستادن یا بجهت رکوع و سجود مقتضای
 اطمینان است و یا در اینجا نیست بلکه ثابت است و در هر موضعی که ممکن است از رکوع
 و سجود بطریق معتد و نبودن باشد و یا در اینجا نیست که واجب است در حال
 ایستادن یا بجهت سجود و اگر ایستادن بر آن ایستادن نبود باشد بلند نمودن خیر بر آن سجود

بر آن

بر آن سجود بود و یا شد اگر ممکن بود و یا شد بلند نمودن آن خیر نیست
 با مقتضای غیر از وقت بر آن سجود و یا در اینجا نیست که واجب است
 بر آن ایستادن نبود و یا شد بلند نمودن آن واجب است و یا شد بلند نمودن آن واجب
 که رسانیدن خیر بر آن سجود و یا در اینجا نیست که واجب است و یا شد بلند نمودن آن واجب
 نبود و یا شد بلند نمودن آن ایستادن یا بجهت سجود و یا در اینجا نیست که واجب است
 در صورت امکان اگر رعایت آن نماید بلند نمودن باشد **بدانکه**
 هرگاه ممکن است شغل نباشد و یا در اینجا نیست که واجب است و یا شد بلند نمودن آن واجب
 منتقل میشود از قیام استخوانی استخوانی استخوانی و یا در اینجا نیست که واجب است
 منتقل میشود از قیام استخوانی استخوانی استخوانی و یا در اینجا نیست که واجب است
 اعدام امکان و یا در اینجا نیست که واجب است و یا شد بلند نمودن آن واجب
 از این منتقل میشود و یا در اینجا نیست که واجب است و یا شد بلند نمودن آن واجب
 امکان و یا در اینجا نیست که واجب است و یا شد بلند نمودن آن واجب

مولد عرف بود. باشد جز نیست مثل غلبه و غلبه و اگر اقامت آن غلبه
 متحرک است پس اگر کسور است شدن حرکت بنحو مذکور لازم است اگر غلبه
 نماید حاجت اشیاء نیست و اگر مظهر یا منقوص است مثل حقیقت که در
 حالت وقف اشیاء نمیباشد و اما در غیر حالت وقف اشیاء نیست
 که معهود و معهود و اما اشیاء این مقام اشیاء غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 بنا بر این اشیاء که از این محل اشکال است و اگر غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 غائب است پس بخند **قسم اول** آنست که بعد از آن تصرف عرف
 میباشد لکن حرف تدویر خط نیست بلکه همان موقوف است و این صورت
 اشیاء حرکت آن حرف که مقدم بر حرف تدویر خطی است و عیب است
 اگر چه اشیاء حرکت آن حرف مولد حرف بود. باشد خوا مولد و او بود باشد مثل
ن یا مولد الف بود باشد مثل **ص** فایا مولد بود باشد مثل **ح** حمر
 و نحو اینها که کلام و اشیاء تجدی اصاع عرف مد حاصل شود نیست بلکه
 و غلبه

عرف
 قسم الم

در علاوه اشیاء متقد است **قسم دوم** آنست که بعد از آن
 که اشیاء حرکت آن منقوص است یکی از حرف قیامت عرف مقنوب
 میباشد و این صورت بسبب تدویر بود است یا نه در صورت غلبه
 تدویر بود است یا نه است با سکون و در صورت غلبه بود. باشد
 با آن غلبه با عرف تدویر یک کلمه باشد با و و کلمه و در صورت غلبه
 مد سکون بود. باشد این سکون با زانی است با عارضی است بر چند
 قسم میشود **اول** آنست که بسبب تدویر بود. باشد با عرف تدویر
 در یک کلمه جمیع شده باشد و این قسم ظاهر است که اشیاء حرکت آن حرف
 مقدم بر عرف تدویر بود. باشد بعد از مولد عرف بود. باشد **دوم**
 مثل آنست که بسبب تدویر است و او را کلمه اند بود. باشد و این
 صورت اگر چه کار تدویر اشیاء حرکت آن بنحو مذکور نیست لکن بنحو تدویر
 آن نیست بجز از سوال بدنه حقیقی میاید و از فانی بدنه متصل **سوم**

آنست بحسب مدسکون لازم بوده باشد مثل آیه و کما جری و الصالحین
 و این صورت نیز ظاهر است که اشباع حرکت آنحرف مقدم بر حرف مد
 لازم بوده باشد و بعد از این مدسکون لازم و غیره باید **چهارم** آنست
 که سبب مدسکون غیر لازم بوده باشد و این صورت نیز اشباع حرکت
 از حرف بنحویکه مولد حرف بوده باشد فی اشکال جائز است مثل التالین کوان
پنجم آنست که حرف متشکک از سبب مد بوده باشد یا بنحوی که تنه
 و سکون بعد از حرف مد نبوده باشد خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد
 مثل آمن و اونی و ایما یا مقدم نبوده باشد مثل رحم و غفور و شید
 و غیر حالت وقف در جمیع این صور اگر چه در خلال اشباع حرکت آن حرف
 که قبل از حرف مد است مطلقاً جزی نیست که یک بعد جواز از اشباع
 آن بنحویکه منف امتداد معتبر حاصل نشود بلکه حرکت آن سبب مد
 بلکه که نسبت به این بر کما کسی اشباع در ضم فای غفور در جزم نمود
 بنحویکه

بنحویکه امتداد معتبر نشود و در کما جری و الصالحین که نسبت به جمیع
 اکره های رجم و غیر حالت وقف و در چنین امثال این می باشد
 الف لفظ جلاله و مثال التالین و اشباع الف و کما جری و الصالحین که
 اشباع حرکت در غیر فای مد کوزه و این می باشد
 میشود **اذل** آنست که اشباع حرکت به بنحویکه مولد حرف بوده باشد
 و آن حرف در مثل انتقام موضوع باشد بجهت معنی و آن معنی مقصود در متن
 بوده باشد مثل اینک اشباع فتحه قاف نمود و رخصه و رایه که یک سبب مد است
 التالین کما الف حاصل شود معلوم است الف در مثل اینها
 موضوع است از برای علامت ثبوت و این معنی را قهراً باید بشکلی در عدم
 جواز و بطلان و این صورت نیست **دوم** مثل آنست که حرف متشکک
 آنچه را که ربا و متشکک این بود یعنی فای است نمود و اشباع فتحه قاف
 و رایه شیه بنحویکه در این قهراً باید که معین ثبوت است نمود و باید قهراً

به بر نیست و نماز بیست و اما نماز نموده باشد پس بکسب است و تفصیل
 داده شود و رانیت تمام باشد که این زیاده و قیام موجب این میشود که مزید
 فیما خاسر از قرآن و دعا و ذکر شود و اما اگر اول است مثل آنکه اگر کسی در
 بیست و یک نیست و این صورت حکم شود و بطلان نماز و اعاده مقرر می
 نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگر چه در صورت اجتناب آن نماز باشد
 خواهد بود و لکن به گناه اعاده نماید بر وجه صحیح خواهد بود و آنچه مذکور شد
 ظاهر میشود که چنین شباعی را و کار مستحب نماز را بیکبار است و باغ
 موجب غم و بازگردد و آن شود و نماز خواهد بود و اگر کسی در نماز بود
 و در صورت نماز و در صورت سهو بطلان موجب بطلان نیست اگر چه بطلان
 بان و اگر در وقت در جمیع احوال کرد و نخواهد بود و فحش و آنکه آنچه مذکور شد و بیوفایی
 بود که شباع حرکت عرفی که از جمله احوال ناپدید و نماز بود و شد و در آن
 بوده باشد با و کار واجب با و کار مستحب و اما هر گاه غیر از اینها
 مورد است

51
 بود و باشد مثل آنکه و رانیت از نماز بگذرد و بطلان نماز حرکت
 آن نخواهد بود و عرف بوده باشد و اسکانی آن است و این است که
 متعذر است بطلان نماز شود و اما اگر کسی سهواً بوده باشد و نماز
 نداشته باشد و موجب بطلان نماز شود و اگر چه موجب سهو سهو شود
 بعد از آنکه این مباحث متعذر شود و نماز بطلان نماز و اگر کسی در نماز
 و حرکت از نماز هر گاه اشباع و رفعت نماز و بطلان نماز و اگر کسی در نماز
 اگر کسی در وقت نماز استغفار نماید و بطلان نماز نیست و هر گاه این نماز
 نبوده باشد و نماز را نیست که موجب بطلان نماز شود و شباع نماز را بوده
 کرد و در هر یک سهواً بوده باشد و رانیت نماز را نیست که با اعاده
 نماز و نماز صحیح و نماز صحیح بوده باشد و اما هر گاه اشباع و رانیت نماز را نیست
 مانده و اما در هر یک از اینها و با بطلان نماز و این است که با بطلان نماز
 حکم نفس و از نماز استغفار و بطلان نماز و بطلان نماز و این است که با بطلان نماز

و اما بر که فتنه های حلال را شمع نماید و بگوید و او خالص شود پس فتنه
 متغیر می گزیند و عدم حصول اقبال است و اما شمع فتنه های البرجی
 که موافق بود باشد پس فتنه و در آن اعلی است اگر چه نای نبوده آنچه را
 مثل این بیت موضوع برای او بود باشد و چه نسبت حال برای
 فتنه های اگر چه که مذکور شد **مبحث چهارم** در لزوم قیامت و بر تعلق برای
 تکلیف احرار با کلام است بر کثرت در صورتیکه از قیامت بود باشد و آن
 تکلیف احرار باید در حال قیامت پس در سبب صورت اقبال آن فتنه ها
 اراده قیامت باشد و قیامت را شصت و نه سال است و هر چه پیش از آن
 نماید بلکه هر حال انحنای کجاست اگر چه در حق امور موقوف بود باشد
 چنانچه واجب است رعایت قیامت در حال کبریا احرار واجب است رعایت
 جمیع واجبات مازون آنها طهارت از حد و جث و استنبال فساد
 و استغفار و ستم و غیره و آنست که در آن خلل میسر کند از اینجا
 ۴۸

ناید اگر چه در برخی از اینها برای کبریا احرار بود باشد و از اینها
مبحث پنجم در بیان ابطال آن است بسبب نای کبریا احرار و کبریا
 انانیت را نیز از دست چنانچه نای طایع میشود بسبب احوال این طایع میشود
 بسبب نای این نای احرار بود باشد و بسبب نای احرار که کبریا احرار
 بعد از نای نای طایع میشود که نای نای احرار و نای نای طایع
 حال هر فرد از آن نای طایع میشود و در صورت طایع **مبحث ششم** در نسبت
 نای کبریا احرار نسبت احرار بود باشد که فتنه های احرار و نای
 سبب بر کبریا احرار نسبت آن مازون خلاف اینست که نای
 چهارم از واجبات مازون است و در آن چند مبحث است **اول**
 با کلام واجب فراتست مازون فتنه های نای احرار و نای طایع
 از مازون های و در کتب مثل از مازون فتنه های نای احرار و نای طایع
 و خسوف و زلزله و نحو اینها و مازون جمیع و عیب و نای طایع و نای طایع

اما اولین از چهار رکعتی است که بعضی باین نحو استغنی است فراموش شود و اینها
 بالاتفاق و اما وجوب نیکوئی است بر رکعت اندازن از نماز مغرب بر رکعتی آنرا غنیمت
 از نماز چهار رکعتی آنرا باینکه مکلف بجز است اینها ما به فراموشی است و در وقت
 اربعه و فحما را نیست که اقبال از نماز است که نیست که فراموش شود و
 بافته باز بخیر **د** و **د** که هرگاه کسی در این نماز است پوز و حمد علامه
 و نماز اول است قطع و هم چنین است هرگاه اخلال یا پیدا بکند از آن
 نماید و یا بکند بلکه چنین است حال اگر چه اخلال بجزی از عرف آن ناید
 و اما این چهار است که بحدی عرفی از عرف آن ناید بجزی بگوید که عرف
 منقذ شد بفرقه حنفی و فرقی است و اما حنفی است عرف است هر دو اینها
 و جای نقطه و عین و خا با نقطه فخریه هم در اول حلق است بنا بر کلام
 اولیست از جانب پشته شود و آخر حلق است بنا بر کلام اعتبار اولیست
 از جانب پس شود و فخریه عین و حای و نقطه وسط حلق است و فخریه عین

و حای

و حای با نقطه آخر حلق است و مرا عین را اولیست از سبب اول
 حای است بنا بر اعتبار اولیست از جانب پس اما فی سبب دوم است
 اولیست است و فخریه آن آخر است است آنچه می دانی است که ما لا
 و ویم کافی است و فخریه آن است که در فخریه فای است و سبب
 از جانب سزبان ششم و چهارم و پنجم و ششم و بای و نقطه و سخت
 و فخریه این سه عرف و سبب این است ششم و نقطه است و فخریه
 آن طرف است این سه ششم شود و بعضی از فخریه حرکت فانی یا بعضی از فخریه
 در و فوق خواهد از جانب پس بود و باشد با از جانب سزبان
 است است هفت و لام است و فخریه آن طرف است و سزبان
 بود و باشد آنچه می دانی است است با عین و انبیا از جانب فخریه
 از جانب حبش ششم است و فخریه آن سزبان است با عین و انبیا
 و فوق و عین پس و فخریه عین و حای و نقطه وسط حلق است و فخریه آن سزبان

از مخربه اول است از جانب پائین زبان مجمل مخربه او حرف نیست
 که اگر آید شود پیش بعضی از حركات در جانب بالا و هم در هم
 و در از هم طاق و ال فی نقطه و نای و نقطه و فوق آنچه چنانچه بیجا
 نموده اند آنست که مخربه این سه حرف سر نیست یا پس شایای مخربانی
 که لسان ایستاید و در وقت ای طابوسی حکایت علی در وقت ای
 تا بسوی لب پائین از وقت او ای و ال با پائین این و مخربه کنایا نیست
 که تفرقه شود ما بین تلفظ طاق و ال و در مخربه خصوصاً در وقت یکدیگر
 خبر نموده بود مثل طاق الدین یا بنحو که مخربه طاق پائین تر از سر زبان بود اما
 فریب مخربه شستن آنچه می وی ایست از حركات بالا به هم و چهارم
 و باز هم طاقی با نقطه و نای با نقطه و نای سلسله است و مخربه این سه حرف
 سر نیست یا سر شایای مخربانی پائین هم طاق و نقطه بود شستن
 بیجهت هم نای نقطه ایست با خلاف کرده اند و مخربه این سه حرف
 بعضی

بعضی گفتند مخربه این سه حرف میان زبان است با طرف شایای مخربانی
 و مذکور در جدول است و متواتر و علامت آنست که مخربه این سه حرف
 با سر شایای مخربانی و این حركات مخربه نموده اند که مخربه این سه حرف نیست
 با خود شایای با هم نیست که آنچه پائین از طاق پائین تر از شایای شستن
 میجوید و بکده خوان نیست که مخربه صا و هاین تر از سر نیست و شستن
 این شایای بالا اول کام بود و شستن و ال این حاجب که مخربه این سه حرف
 با و حوش شایا و در نیست که شستن باشد و شستن شستن این سه حرف
 که صا و و شستن فسا بود و شستن و این سه حرف است بجهت یکدیگر و مرکب
 از سه حرف است نای و ال و صا و شستن را این مخربه ای و بکده مراد از شستن
 یعنی مخربه آنچه بعد و ما بین سه حرف است و مخربه این طرف نای و شستن
 شایا نیست بلکه مخربه این سه حرف است که مذکور شد و مخربه شستن شود
 کلام اینجا حسب نحو که راجع شود با آنچه ذکر شد یا بنحو که مراد از طرف پائین

تر از سر زبان بود و باشد و مراد از شنا با نسبت آن بود و باشد که برین
 شنا در حرف گوشت و پوست بود و باشد بر این مراد و قول
 اول اسما است پس هم صاحب شود با آنچه گفته شد اما فخری است
 پس آن اما از فخری هم است یعنی از نسبت برین آن با پس
 و اما همیشگی اما حرف ششوی پس عدد آن چهار است اول با فخری
 آن وسط لب با تین است با حرف ثنایای فخری و بر دو است چهارم
 مای موحد است فخری این حرف میان دو لب است پس از خارج و وارد
 اول و وارد در میان اخل و خارج و ظاهر اینست که رعایت این فخری
 که مذکور شد فوق علیه متحقق فرات نیست نبود و باشد بلکه لازم همان نیست
 که تفاوت شود و بخوبی که ما را بهین حرف متحقق شود و علاوه بر این شنا
 فرات نیست بجز معنی تلفظ حرف آنست که در حقیقت تلفظ هر کاه اهل
 آن مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر چه نیست

محکم

محکم بطلان خواهد بود و اما از آنکه این مطلب شد و بطلان و طلب
 اینست که اخلال بحرینی از حرف فخری کتاب و هم چنین است که
 از کار واجب در نماز شنا که برین اما اعزام و در هر کوه و سم و شکر
 اخلال بحرینی و احراز مسکات که بود و باشد بجز موجب اخلال در است
 خواه ترک آن حرف بود و باشد پس با حرف بحرینی و بر چه آنچه از آن
 میشود پس با اخلال بحرینی را آنچه مذکور شد و تا باطل میشود سبب اخلال
 نباشد و اما تا در تفصل پس رعایت آن لازم خواهد بود و اما در کوه
 مذکور پس رعایت آن نیز لازم است و اما در فوای صورت ظاهر اینست
 که رعایت آن لازم بود و باشد و هم چنین باید و اما در تفصل پس رعایت
 که حکم بعد از روم رعایت آن در نماز و غیره را نشان میدهد و باشد و اما
 عارفی که در این میان میسران شود بلکه ظاهر اینست که لازم نبود و باشد و اما
 اخلال با عراب و حرکات پس از این فاعل غریبه و غیره بود و باشد

حال و ساین صورت نیز ظاهر اینست که کتفا آنچه شروع در آن نمود و شواهد
 نمود بلکه لازم است عدول از آن نمود و ظاهر اینست که جایز است احمد
 از عدول از آنچه شروع نمود همان را نیست باید و آنرا بدل آورد **مجت چهارم**
 شب نیست که بعد از نماز صبح نماز از سوره نماز سوره
 فائحه الکتاب بلکه غیر: جمیع سوره قرآنند باید که سوره را است و هر که
 و آنچه را از آن یک سوره است و همه چنانچه فی الجمله و لایق است که هر که از
 فرقیه قرآن است و سوره باید اعاد بسله را نشانی و نیست بلکه شک است
مجت پنجم در وجوب تعلم فائحه الکتاب است بدانکه هر یک که کسی چنانچه ماند
 فائحه الکتاب را خوب نماید بلسان است واجب است بر او تعلم آن باشد از آن
 و این تعلم که است واجب لغوی است و هر آن که آن را بخواند و این را نمیشد
 که را نبوت میگویند از تعلم است و همه عالم است احمد که از آن بگوید عالمی
 از آن نیست و گاه است که واجب بخیر نیست بلکه کسی که نیست از آنرا است
 و نیست

در وقت معینی و آنچه شک نیست از تعلم و این حالت که نیست که بخیر است
 فائحه الکتاب را این وقت در حق این شخص فوراً مطلوب بود و باید که بخیر
 قایل بود و باید که بدانسان فیما بعد است که اگر این وقت و قبول نمود نیست
 که علم بیک از آن همان ماری جماعت بسیار شک نیست نظریه یا اخلاقی است
 از بعد از آن اداره امریکه مفسد باز بود و باشد را نشانی باز در حق او است
 بشود مثل تفریق حدیث را نشانی باز نگذاشت و شروع باز نماید با غفله و غفلت
 و در آشنایی با نفس و اعتقاد او هر خود اما در ظاهر شود و موانع رخا و
 اتفاق فتنه با و آشنایی با مطلق شود و رفتن با موانع این امور
 که مبطل نماز است در حق خود و مأمور طاری شود و آشنایی باز بود و هر که
 بکلیف نماز در حق او ثابت است علم بیک از هر یک که از هر جهت است
 احتیالات مشکوک شکل است نه برای مفری از مطلق نیست تعلم و آنرا بود
 و گاه نیست که گفته شود که گاه است در صورت اختیار بسیار از راه خود

عادی نماید شود مانند فی امور مذکور بنا بر این غیر خواهد بود و این حدیث
 ما بین لغوی و نحو کتاب و بیان از صحت و اگر شکست از قرائت از حفظ
 قضا نیست که جایز است قرائت از کتب و اگر چه حیاط اجتناب است و اگر
 وقت منقطع بوده باشد بنویسد هرگاه بشنود آنچه شود و بگفتن از آن
 ناز و وقت نخواهد شد ظاهر اینست که اشتغال بعلوم را بوقت در غل و
 جایز نبوده باشد بلکه لازم است که ناز را بعلی آورد و بگوید که مشغول بوده باشد
 لکن ما بین مقاصد تفصیل نیست بیان اینست که این سخن با سببها و تکلیف
 در بعضی وقتها از تعلیم بوده و مع ذلک اخلال با آن نموده و ما بین وقت
 و کسب که گفته شود ناز مطلوب را بوقت در حق چنین سخن ناز باقی
 نحو کتاب است و یا اخلال با آن است و یا بیان ناز با عدم قضا و اخلال
 در حق او نیست و اگر شکست نبوده پس اگر اخصی از فقه معلوم او نیست و همچنین
 بعضی از قرائن غیر از فقه نیز معلوم او نیست و این صورت قضا اینست که اگر کسی

مجهول

بجهان مقصد از معلوم ناز فقه میخواند و اینها و قرائن غیر از فقه
 بمقدار معلوم ناز فقه که معادل را فقه شود و اینست که اینها و قرائن
 و همه چنین بکار مقصد از معلوم ناز فقه مقصد از فقه آن نیز لازم
 و اگر کسی چیزی از فقه معلوم او نیست لکن مقصد از فقه آن غیر از فقه معلوم
 او نیست و مقصد از معلوم معادل را فقه باشد یا نه و این صورت قضا اینست
 که عدا و از قرائن نتواند نمود بلکه لازم است مداومت قدری از قرائن با چنین
 مقصد نیست که امکان یافتن را با قرائن مقصد از فقه کتاب است و اما
 و این است که با امکان عدا و عروف آیات را رعایت و اگر چه
 مختلف بوده باشد با آیات فقه و در حروف چه عدا و عدا و قرائن
 که معادل با کلمات و عروف شش آیه فقه بوده باشد بسیار مشکل است و قضا
 فقه چنین است پس عمل از آن است و اما هرگاه عالم قرائن مختلف نبوده باشد
 لکن عالم دیگر بوده باشد و این صورت اگر چه از اهل علم و اگر چه از دست

و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست مگر احتیاطا و را نباید تکبیر
 و تملک و تسبیح است بمقدار فاتحه **مبحث هشتم** در بیان کیفیت قرائت
 انحراف یعنی کنگ است بما که واجب رقی اعراض در جمیع احوال و
 ایستادن که زبان را حرکت داده باشد و در حین حرکت است با اعتقاد
 نماید بقلب خود که این حرکت بجهت تکبیر الحرام یا بجهت قرائت بجهت
 غیر اینهاست و ظاهرا نیست که همان عقد قلب کافیست میباید حاجت
 اشاره آنست نبوده باشد **مبحث نهم** بدانکه در مملو مندر و بازین
 جفت که مملو است و بیست و بیست قرائت بسوره و را نمی مقبض نیست بخلاف
 مملو منفرد و فقه که بنا بر فتح روشهور و در حال اختیار و ستمه چنانچه لازمست
 قرائت فاتحه کتاب را آن واجب است قرائت سوره پس لازم است
 در هر رکعتی از نماز و رکعتی و در هر رکعتی از رکعت اول و ثانی و سوره رکعتی و چهار رکعتی
 بعد از فراغ از قرائت سوره سهار که حمد بسوره از سوره قرائت
 از قرائت

از قرائت که مذکور خواهد شد و بدو احوال است و بر نیست
 مگر در چند صورت **اول** در آنکه اگر چه شش که نماز است و
 تکبیر است و قرائت سوره و در حق متخلف نبوده باشد
 مستحبی است بخود و شش رکعتی که بعد از نماز و خواندن نماز و وقت چهار
 عارض او شود و اقصا رکعتی که بعد از نماز و بعد از نماز و خواندن
 و نماز کند اگر شد که با توفیق و عذر کرده بود است که بجهت تکبیر
 نماز او رفته باشد و غفلت و در آن وقت شروع و نماز نموده باشد
 موعود که متعطل است یا که شروع و نماز نموده باشد و غفلت و در آن وقت
 فقهی او دارد و در کمال استیصال و نحو اینها و هرگاه وصف استیصال فقهی
 و نماز حاصل بوده باشد پس آن وقت است **دوم** او آنست
 که هرگاه ترک نماز و اوقات نماز بجهت اشتغال یا حاجت نشویند
 قرات مملو و در وقت دارد آنست که چنین نبوده باشد ظاهر نیست

که اقتضای بجز در رک سوره در هر دو صورت ثابت بوده باشد ختم
 در صورت اولی ظاهر آنست که این حکم من باب الترخیص است و این معنی
 قرأت سوره در حق و بشی و در صورت استسجیل نحو یکدیگر مذکور شد جایز بود
 باشد تا یک ترک در حق و مستثنی بوده باشد که قرأت سوره نسبت
 جایز نبوده باشد بلکه قرأت سوره نیز جایز بوده بلکه در نسبت نسبت
 بعضی عبارات اصحاب کسای عا نایب که قرأت سوره اقرب با حیا
 بوده باشد که در صورت نصیری که منظار سقوط تکلیف است **مقد**
 در ضبط وقت است این معنی که وقت و سعت قرأت سوره بود و
 ندارد و در این مقام خدا خصال است **اول** النسک که اگر کسی
 شرایط تکلیف نبوده و اگر در آن وقت و بعد از آن سه رک
 وقت ننموده و اگر مقدار یک رکعت یا تا سه رکعت و سوره نماید
 پس لازم است آنجا که یک رکعت نماید با اقتضای در آن سجده و ترک سوره
 جایز

جایز یک مستثنی است **دو** قدر مشای و است که باید وقت و سعت
 چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را و اگر وقت باشد که نشسته
 شود اقتضای بجز در هر دو باشد **مقد** آنست که در وقت جمیع
 شرایط تکلیف بود و لکن با شکاح **سعه** وقت تا خیر نمود با غفله تا خیر
 اتفاق افتاد و وقتی ملتزم شد ظاهر شد که وقت و سعت قرأت سوره
 و سوره هر دو را ندارد و در نسبت حکم این قسم مشای و قسم مذکوره
 بود باشد که باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون سوره نماید آنجا
 نیاز با اقتضای بجز جایز بلکه مستثنی لکن در رکعت اولی و در رکعت
 ثانیه پس با اقتضای بجز جایز نیست بلکه قرأت سوره بعد از آنکه کتاب
 لازمست و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید و اگر وقت
 ظاهر نیست که اقتضای بجز در ترک سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد
چهارم آنست که مستحب تا خیر در نماز ننموده تا بعد مذکور در این صورت قیاس

که در این آیه اتم و انقضاء و تکلیف و ترک سوره در جایزه و حق باشد
 در سجده اگر رکعتی یکبار و در بعضی صورت نماز است و مدارک
 آن باشد و سوره در رکعتی بعد از نوبت لازم است **ه** **پنجم** خاتمه است
 و اندر این پنج بحث مستعمل ظاهر است و حکم آن مستلماً بیان شد **بحث ششم**
 در بیان عدم نیاز از قرائت بعضی سوره قرائت است و نماز که جایز نیست
 قرائت نمودن سوره که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و پنجم جایز نیست
 قرائت سوره غایم یعنی اتم سوره و سوره و سوره و سوره
 خالق و متعال قرائت سوره مذکور فخر و تعالی است خواه قرائت بود یا
 یا غیر بویده مثلاً از کسوف و خسوف و غیر اینها منع در عمل و مندرج
 ثابت نیست و چنانچه است قرائت این سوره در صله و غیره
 موجب ابطال نماز نیست و فرقی در این باب با بین جاهل و عالم باشد
 در هر دو صورت قاری اتم و نماز او باطلست مگر در مقام تفسیر که در وقت

قرئت

قرائت این سوره جز در نماز مجسم است و پنجم جایز نیست خواندن
 آیه سجده که قرائت آن موجب ابطال نماز است و اما قرائت این آیه
 که غیر آیه سجده بود باشد پس اگر رکعتی قرائت کل سوره سجده بود باشد
 بقصد سوره واجب و نماز و بعد از قرائت بعضی از آن که غیر آیه سجده باشد
 نام شد عدول بسوره دیگر نمود یا به نیت قرائت کل سوره
 شروع و قرائت سوره نمود که بقصد قرائت سوره واجب
 و نماز باشد اینست که هیچکس از این دو صورت جایز نبود باشد که
 صورت اولی ابطال و حرمت موجب ابطال نماز میشود و در اینجا
 مشکاک است احیاناً مقتضای عاده نماز است بعد از تمام و هرگاه قاری
 بعضی سوره غیر آیه سجده بود باشد و قرائت همان لغت نماید بقصد
 قرائت ثانیه و نماز باطل است که هر چه در این فیه نبود باشد در
 هر دو نوع از مواضع نماز که بود باشد اگر چه در محل قرائت سوره بود باشد

و اگر آن بعض را بقصد قرائت در نماز قرائت بعد از هر میت بلکه موجب
 ابطال است و آنچه مذکور شد در صورت عمد یا جاهل بود و اما هرگاه سهوا
 بود باشد پس اگر متذکر شد بقرائت سوره غزیر بعد از دخول
 در رکوع تشکیکی در صحت نماز نیست و اگر متذکر شد بعد از فراغ
 از سوره و قبل از دخول در رکوع ظاهر اینست که اکتفا بسوره غزیر
 که خوانده شد نتواند بلکه لازمست عود نمود بقرائت سوره دیگر نماید
 نماز و در این صورت صحیح خواهد بود و اگر متذکر شد بعد از فراغ
 از آنچه سجده و قبل از تمام سوره لازمست عدول از این سوره نمود بقرائت
 سوره دیگر نموده نماز را تمام نماید و اما حکم سجده و اقامت ثلثه مذکور
 پس میگوئیم کسی را این تمام یا کسی حکمت این معنی که بیست است
 که چهار سوره شکر بر آن است که قرائت آن موجب سجده است لکن این سوره
 فرض میکند که آن سوره تقصیر او نبوده باشد نظر اینکه کسی متعمد حکم

پنج

غایت است و نماز او باطل خواهد بود اگر چه از کسی آنست که غفله و در
 شروع نمود بقرائت این سوره خواه کسی که بجهل یا غفله بود باشد
 یا نه ظاهرا نیست که در هر یک از اقسام ثلثه که بود باشد سجده بر او واجب
 بوده باشد لکن بعد از فعل از نماز و اما هرگاه کسی حکم یا بیغفله باشد
 یعنی میداند که قرائت سوره غزیر را در نماز جایز نیست و این را
 فراموش نموده قرائت نمود بعد از فراغ از آنچه سجده واجب بود
 بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بود یا قبل
 از دخول در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد کسینا و اگر متذکر
 بود پیش از چاشم در حق او نیاید و اما هرگاه قبل از استیذان یا سجده
 ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن استیذان یا سجده بعد از فعل از نماز
 ناید و لازمست عدول از آن سوره بسوره غیره نموده نماز را تمام کند
 و در جمیع این موارد احتیاطا عاده نماز است بعد از تمام نماز که

متذکر شد بحقیقت حال و آشنای قرائت سوره که قبل از بلوغ نبهت سوره
 بلکه قبل از نماز و از نصف و رایب صورت بی اشکال عدول از آن سوره است
 دیگر لازم است نشکین و صحت از نسبت و اگر نشکین بحقیقت حال شد
 بعد از نماز و از نصف قبل از شروع قرائت آیه سجده یا منتکر آیه ای
 قرائت آیه سجده که قبل از فراغ از آیه و رایب صورت نیز ظاهر نیست
 که عدول از آن سجده دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و سجده در صورت
 اخیر لازم نبوده باشد اگر چه بعد از فراغ از نماز بوده باشد و فحتمی باشد
 که چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجب جایز نیست و هم چنین است آیه یا
 سجده در نماز واجب جایز نیست بلکه موجب الطمان نماز است که هرگز
 به در کلمات جماعتی از قضا لازم آید اما است بحکم خود و آشنای از اول نماز
 سجده است بعد از فراغ از نماز بنا بر این حقیقا و مقتضای نیست
 که آن نماز مجتهدین بخون نموده بعد از آن آیه سجده نماز عاده نماید **بعث** **نهم**
 بیا که

بیا که عوام است متفلسف و متفلسف آیه بعد از فراغ از سوره مبارکه که تمام
 و موجب الطمان نماز نیز نیست و قیاسا نیست که هرگز است اختصار نماز
 به بعد از فراغ از سوره تمام بلکه هرگز است آن ثابت است و در بعضی
 نماز که در حقیقت و ظاهر است که هرگز است و در صورتی که در بعضی
 و ظاهر است که در قنوت و تمییز نماز جایز بوده باشد و احتیاطا جایز
بعث **نهم** رعد هم حراز قرآن میماند و سوره است و نماز واجب میماند
 قرآن را در تمام نماز است از جمیع نماز میماند و سوره یا بابت سوره
 و بعضی سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه که تمام است و قرائت
 مطلوبه در نماز است و ظاهر است که جایز نبوده باشد بلکه موجب نماز
 میشود پس هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد و آشنای قرائت
 میشود که کمترین آن سوره فراموش شود و این صورت هرگاه
 و آشنای نماز چاره نتواند نمود که کمی نسبت نماز است و بلا نیست و سوره

جمعه و قرائت در منتهی مذکور و فحش است بر حال و در قرائت ثابت نیست
 پس از آن فحش است ما بین جمعه و اخات که در صورتیکه معلوم او بود باشد
 یا که خبیث صوت او را می شنود و در این صورت در قرائت اخات مستحب است
 و هرگاه که در آن امامت زمان باشد لازم نیست جمعه و قرائت مستحب است
 در قرائت مومنین و خفقان و لرز و در علت اخات و قرائت و بدل در
 مواضعی که مذکور شد فرقی باید جلالت است نباشد و آنچه مذکور شد در جمعه لازم بود
 و اما جمعه مستحب است جمعه و بسند و او قیام و رکوع و در نماز جمعه مستحب است
 که در قرائت این استجاب ثابت نیست بلکه انتهای جمعه و رایت بطریق اولی و آخر
سوره بکده فحش است جمعه است **و سلم الله الرحمن الرحیم**
 در منتهی اخات مستحب است جمعه و بسند و غیر نماز و رکعت اول و بعد از آن
 ملافا و رکعتین و بعد از آن نماز و رکعتین و غیر آن است که بعد از
 آن نماز و رکعت ثانی و بعد از آن نماز و رکعت ثانی و غیر آن است که امام
 بوده

بوده باشد یا در قرائت مستحب است و اما در قرائت مومنین و خفقان و لرز و در
 که جنبین بوده باشد یا مستحب است و در قرائت مستحب است و در قرائت مستحب است
 مستحب است و در قرائت مستحب است و در قرائت مستحب است و در قرائت مستحب است
 اگر عامدا باشد نماز او باطل خواهد بود و قضا اگر خداوند بخواهد و اگر بخواهد
 و اگر باطل خواهد بود و اگر باطل خواهد بود و اگر باطل خواهد بود و اگر باطل خواهد بود
 و زمانه مستحب لازم بود و اگر رعایت اخات و قرائت لازم بود و اگر رعایت
 و ساکن و مجبور و نماز می نمود و اگر عالم بود و اگر عالم بود و اگر عالم بود
 نماز حاجت و اگر عالم بود و اگر عالم بود و اگر عالم بود و اگر عالم بود
 بعد از فراغ از قرائت یا در انتهای قرائت و مستحب است و مستحب است
 خواهد شد که شود بختیشت و اگر عالم بود و اگر عالم بود و اگر عالم بود
 بعد از فراغ از قرائت و قبل از آن نماز و اگر عالم بود و اگر عالم بود
 و ظاهر اینست که جنبین بوده باشد اگر چه عالم شود و اگر عالم شود

آنچه از قرائت نمود و بخار و بعضی است اکتفا به آن میباشد عاده آن
 قمر و نسبت اگر چه بخلاف کیفیت معتبره و آن انبیا آن نموده باشد
 و در آئین عمل در علم با آنکه کیفیت حال لازمست رعایت کیفیت معتبر
 و آن نماید و اما هرگاه علم کیفیت حال با آنکه در آشنای کلمه واحد بوده باشد
 ظاهر نیست که در این صورت عاده آن بعضی کلمه قرائت نموده باشد
 معتبره و آن لازم بوده باشد و هم چنین است حال هرگاه عالم
 با آنکه در آشنای مثل کلمه واحد بوده باشد مثل اینکه با به جبر و مخرج و
 با این مفسران و مضاف الله در این صورت عاده جار با مضاف
 یا رعایت کیفیت معتبره و آن نماید و داخل کجی با اختلاسها
 ظاهر نیست که بجای او سجد و سجد واجب نبوده باشد و هرگاه
 عالم بوجوب جبر و اخفات بوده باشد که نشسته و در محلی آن شود مثل
 اینکه جبر نموده و در نماز اخفات نموده و در جبری ظاهر نیست که مختص

حکم

حکم جایز نبوده باشد پس هرگاه عاقل شد کیفیت حال اگر چه غیر از
 از نماز بوده باشد عاده نماز لازمست بگوید و نیست که جنب بوده باشد
 اگر چه عاقل شود و آشنای نماز که چه نماز و عاقل و رکوع بوده باشد و بداند
 که آنچه مذکور شد لازمست رعایت جبر و قرائت را و اگر طهارت
 که این حکم مختص بغير موم مسوق بوده باشد و اما موم مسوق طهارت
 که جبر و قرائت را بصورت بر او واجب نبوده باشد بلکه در نسبت
 که جبر نماز نبوده باشد که در این صورت که باقی بر وقت نماز بوده باشد
 و الا رعایت جبر لازمست **بجای** **دفع** در میان مولات است
 بدانکه واجب است رعایت مولات را بآیات فائده کتاب آیات سوره
 و هم چنین میان این و سوره یعنی آیات را منوالی بیکدیگر ملاوت با بعضی
 و آشنای قرائت آیات هر یک از فائده و سوره احداث خبری بود که ماحض
 قرائت سوره بوده باشد و هم چنین با این سوره و احداث مختص

بعد از رکعت اول از سوره بسم الله و بگو و نه عدول از فرض
 بنقل و محکات جایز نیست فحقی تا آنکه حکم مذکور که عمارت از حوازی عدول
 از فرض بنقل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است و در نماز شب جمعه
 ثابت نیست و هم چنین در نماز پنجشنبه ثابت و ظاهر اینست که در
 عصر روز جمعه ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز
 محل اشکال است پس حکم مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود با حکم مذکور
 مختص است بر رکعت اول از نماز ظهر یا در رکعت ثانیة ثبوت است
 فی الی از اشکال نیست اگر چه ثبوت در رکعت فیه واجب است **مقدم**
 عدول است از سوره محمد و نوح بعد قیام از رکعت اول از نصف نماز اگر در غیر
 روز جمعه است فی اشکال عدول جایز نیست اگر چه عدول بسوره ممتنعان
 بوده باشد و اگر در روز جمعه است پس اگر سوره ممتنعان یا غیر سوره ممتنعان
 و ممتنعان است پس در عدم جواز عدول نیست و اگر سوره ممتنعان یا غیر
 ممتنعان

پس عدول جایز است اگر چه در غیر صورت باشد یا نه باشد و این حکم
 ثابت است بعد از اتمام نماز و در نماز جمعه بوده باشد یا غیر آن
 بلکه چنانچه ثابت است در نماز پنج روز جمعه هم چنین جایز است و در نماز
 مذکور عدول از غیر سوره محمد و نوح حیدر یا غیر این و سوره بسم الله ثابت
 بلکه قلمی است و باید دانست در صورت عدم نماز از نصف بسوی
 جمعه یا ممتنعان و عدول از سوره ممتنعان و سوره محمد و نوح
 که عدول از نوح حیدر و محمد ثابت است بسوره ممتنعان یا غیر آن
 مذکور و بر وجه خلاف نیست بلکه باید که عدول باید رکعت اول از نوح حیدر
 یا محمد بسوره ممتنعان در رکعت ثانیة یا بساز سوره ممتنعان یا غیر آن
 از یک بسوره ممتنعان در رکعت اول جایز نیست و اما حکم عدول از غیر سوره محمد
 و نوح حیدر بسوره ممتنعان یا غیر آن از رکعت اول یا در روز جمعه است
 یا در غیر روز جمعه که در حوازی عدول است و در آن نیست و در نماز روز جمعه

بسوره جمعه و مناجات و فخری که اندک آنکه مذکور شد از اول تا در این مقام
 در صورتی که اول سوره بعد از آنکه منوی مکلف بود و در وقت شروع و در آن
 آن و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی مکلف نبود بلکه
 غفله و ذوق و لا شروع نمودن هر ایه است که در این وقت این سوره از میان
 کلام بلکه عدول از آن سوره لازمست باین معنی که اگر کسی بفرات چنانچه
 نمیتواند نمود اگر چه منکر شود و بعد از فراغ از سوره که قبلاً از خوان
 در رکوع و اگر بعد از آن در رکوع منکر شد بجهت آن که از جهت
 و اما قبل از آن خواند و بعد از آن از قرائت سوره باشد یا نه
 آن قرائت است که اعتماد باین قرائت نمیتواند نمود پس از مست که خود
 نموده قرائت همان سوره مشروط نماید بعد از قرائت آن قرائت همان سوره
 منسوب باینکه نماید سوره منابر یا هر دو سوره اعاده پس از اول
 و باینکه لازمست و اما و در آن قرائت منوی مکلف باشد یا نه
 آورده

آورده پس مکلف است تفصیل و او شود و باینکه چنانچه منوی مکلف شود
 مشروط باینکه واجب اخذ از احوالات است و در این یکدست است عدول
 از سوره الحالی است در صورتی که او را اعاده بسوره لازم در وقت آخر نیست
 لازم نیست و اما هرگاه سوره منوی مکلف نبود پس قرائت از جهت
 که تعین سوره قرائت از سوره است اگر چه اشکال در آن قیاس نموده
 و در اینک تعیین سوره قرائت از سوره وفق با حاکم و اقرب است باینکه
 قرائت مکلف نیست باینکه عادت مکلف جاری شده باشد باینکه
 در نماز در چنین صورت همان عادت تعیین همان سوره است باینکه
 باینکه نیست که در صورتی که عادت باشد بخلاف معاد و معمران باشد
 و این صورت باینکه تعیین است **نجم** از آنکه در رکوع است و آن
 چند مرتبه است **بعد از اول** در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع
 در قرائت عبارت از آنکه است بعد از قرائت باینکه او قیاساً او اعتقاداً

و حکما که متوجه شود و سبب از رسیدن دست به درازنوف قد البسینه
 یا قاهر البسینه طوی البسینه متوجه میشود و بقدر مستوی الحاقه بکانه
 رکوع واجب است در هر رکعت یک مرتبه بکانه آیات که هر رکعت از آن
 مستحب است بر پنج رکوع و این رکوع چهارم واجب است در هر رکعت
 رکعت پنجم است بسبب اطلاق و زیاده فی آن نماز باطل میشود و عاقل بود و باید
 با سه و دو نماز چهار رکعتی بود و باشد یا غیر آن در رکعت یا غیر آن بود
 یا غیر آن متوجه شود بان در حال سجده یا بعد از آن و نماز هر نیست
 که تذکران نماز دخول در سجده او کی غایت میکنند در حکم طبلان نماز
 اگر چه قبل از اشتغال بکمر واجب بود و باشد و اما هر که باشد بآن
 قبل از دخول در سجده و نماز هر نیست که نماز صحیح بود و باشد و اما یکد جمع
 بکامل سجده رسیده باشد و واجب است که بعد از تذکر بختیست حال باشد
 اولاً بعد از آن متممی شود و بجهت رکوع **مجهت** و نه در تخفیف و نهانی است

کرات

که آن رکوع ششمی متوجه میشود و لا بد است و تحقیق که ششمی در غنای تم
 قضا نمازها یکدست بود و باشد سبب آن از رسیدن بکانه بر اینست
 به و نحو تحقیق میشود و بکانه فی سبب که سبب دست بر آن برسد و بکانه
 که باطل انگشتان بر آن رسیده باشد هر نیست که هر دو کفایت میکنند
 در غنای حالت نماز است پس کانه از آن متممی شود و بعد از آن نماز بر آن
 اینقدر کفایت نماید و تحقیق رکوع واجب یکدست و نیست که گفت شود و نیست
 اقل از آن بکانه یکدست و تحقیق آنست که آنکه یکدست و در رکوع یا قبل از آنکه یکدست
 بود و باشد اگر چه مثل آنکه ای مرتبه کفایت نموده و اول آنکه رکوع
 فاعده و غیره قضا پس کیفیت آن بجهت نیست چنانچه کفایت نماز شود و نیست
 کسی که بگوید رکوع و شریعت حکایت است از آنکه ای یکدست و آنچه در غنای قضا
 مذکور شد مثل ایامی بعد از آنکه رکوع نیست بلکه قضا مقام رکوع است و آیا
 انما بعد از ایامی براس مثل نماز رکوع است و احکام پس کانه کفایت ایامی بر

بود و مثلاً در مقام رکوع اخلاص این اگر تا نماز و دخول در سجده
 یا بعد از فراغ از سجده و متذکر شد و احتیاری بود و باشد یا قائم
 مقام آن مثل ایستادن در صورت عدم تکلیف از سجده و نماز است
 یا غیر مستند محل اشکال است ظاهر اینست که حکم بطلان نماز و این نمود
 پس نماز صحیح خواهد بود و استئناف لازم خواهد بود و لکن احتیاطاً خواهد است
 بعد از انعام و قیام و این مقام است اینست که عود بجهت تدارک
 معنی لازمست یا نه ظاهر تفصیل است باینکه اگر کسی در این بین نماز را
 بود و باطل نماید و در اول حکم میکند عود و عود و بلکه عود و عود و عود
 انقضای اول عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود
 در سجده و خلاف در ثانی عود و عود و عود و عود و عود و عود و عود
 میتوان نمود و اگر آنکه بگویم عود بجهت تدارک کسی که نماز را باقی در نماز میشود
 یا در حال یا با سجودی یا با ایستادن یا در سجده یا در ایستادن یا در سجده

عود



عود و عود بجهت تدارک کسی که نماز را باقی در نماز یا در سجده یا در ایستادن
 بجهت سجده یا ایستادن یا در سجده یا در ایستادن یا در سجده یا در ایستادن
 متبادر اخلاص یا عود یا استئناف یا عود یا استئناف یا عود یا استئناف
 آن و علی التقریرین نماز باطل میشود و اما بنا بر این است که هر چه است ظاهر در
 تقدم رکوع و سجود و اما بنا بر این نظر که بحث میجویم و نماز کافی از جناب
 فخر الدین علی بن ابی حمزه و انحراف تمام مقدمه با قریه که فرموده اند استئناف یا عود یا
 ام بعد مجامع استئناف یا عود یا استئناف یا عود یا استئناف یا عود یا استئناف
 در میان مکتوب نمیست باینکه کسی که کسی نمی بود و باشد خواه در داخل
 خلقت چنین بود و یا با اعتبار عارض مثل من یا بجهت کسی که اگر آنکه
 او که از قدر کوه شریف بود و باشد از دست در حین مکتوب میشود و بعد
 رکوع پس و اما هرگاه آنکه آنکه کوه شریف بود و باشد پس اگر کسی که بود و باشد
 لازم آنکه با این معنی که ممکن است از کرم کردن آنکه بعد از حد رکوع عود یا استئناف

ظاهر نیست اما تعلیل لازم بود و باشد بعد از آنکه پیش و بقیع در رکوع دیگر
 متکلم نبوده باشد اما این که بگویند از آنکه نماز او شروع شده باشد لازم است
 آن آنکه نمازی را با دو رکعتی آورد و بقیع در رکوع نخست و اما مثال ما هرگاه کسی
 بنحوی بود و باشد که تعلیل آنکه در رکوع او ممکن نبوده باشد و هر چند این باونی
 در این صورت ظاهر نیست که با بقیع رکوع در رکوع او متعلق بوده باشد
 پس اگر کسی نماز را بقیع در رکوع قیوم و نمود و بقیع **چهارم** در واجات رکوع
 بلکه واجب متعلق رکوع چند چیز است **اول** آن بود که است
 در حال رکوع بمقتل او که واجب و بعد از آنکه نماز را بقیع شروع و بقیع واجب
 نماید بعد از آنکه رکوع شروع و بقیع رکوع و بقیع رکوع از فراغ آن
 پس هرگاه که شروع نمود و بقیع واجب قبل از بقیع رکوع شروع و بقیع رکوع
 قبل از قیام آن اما نماز را باطل خواهد بود **دوم** طایفه است بقیع در
 ذکر واجب در حال آنکه نماز او را بقیع نماید و این مقام سکون در نماز است
 و بقیع

و استغفار آنست پس هرگاه که بقیع در رکوع بقیع است و بقیع در رکوع
 باطل نیست بقیع در رکوع نیست پس هرگاه که آن نماز را بقیع نماید بقیع واجب
 عدم استغفار بدان نماز را باطل خواهد بود و بقیع در رکوع واجب
 واجب است اگر چه در رکوع او بقیع نبوده باشد اگر چه بقیع واجب
 در رکوع و در حالت اختیار نیست و احدی که بقیع است با بقیع در رکوع
 که بقیع را بقیع است و بقیع در رکوع است و بقیع در رکوع است
 که بقیع در رکوع است و بقیع در رکوع است **چهارم** طایفه است و بقیع
 نماز در رکوع بقیع است و بقیع در رکوع است و بقیع در رکوع است
 بقیع در رکوع است و بقیع در رکوع است و بقیع در رکوع است
 لازم بود که شروع و بقیع واجب بعد از بقیع رکوع و بقیع رکوع
 پس هرگاه که شروع نمود و بقیع واجب قبل از بقیع رکوع و بقیع رکوع
 از رکوع قبل از فراغ آن نماز را بقیع نماید و بقیع در رکوع و بقیع در رکوع

مق مقضی نیست که گفته شود و ذکر یک فعل از بابی که کوع و ران شروع
 نموده با فصحی است و ران نموده و نه قصد واجب باشد و فصحی است و ران
 نموده و نه قصد واجب در جمیع اقوال و بر کافیه و اگر نموده و ران شروع
 باشد بلکه انبان که نام و رکوع نمود و بر همه اقوال و بر کافیه و اگر نموده
 یا عمل پس مستند تصور بر دوازده صورت میشود و در صورتی که فصحی
 در محنت ناز نیست که بشود و طرازی که در صورتی که فصحی و اگر نموده
 بحقیقت حال رکوع و کافیه همان ذکر نموده و بر طرازی که فصحی و اگر نموده
 شش صورت تعدیل و یک یکی بر طرازی که فصحی و اگر نموده و صورت آن نیست این
 در صورتی که کافیه همان ذکر نموده باشد یعنی ذکر یک فعل از بابی که کوع
 شرعی ران نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده
 بسیار از عوامی که اعتقاد نموده اند که انبان با این که میباید بعد از میباید
 نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده

یا فصحی است یا نه قصد واجب نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده
 در صورتی که فصحی است یعنی در صورتی که فصحی است و اگر نموده و اگر نموده
 ذکر نام و در حد کوع شرعی خواه و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده
 که گفته شود این موجب اطلاق آن ذکر میشود و نه اعتقاد آن ذکر فصحی است و اگر نموده
 که انبان که کوع و در محنت شرعی آن نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده
 در حدی که فصحی است و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده
 که فصحی است که گفته شود این موجب اطلاق آن ذکر میشود و نه اعتقاد آن ذکر فصحی است
 مفروض آن نیست که انبان که کوع و در محنت شرعی آن نموده و اگر نموده و اگر نموده
 مفروض آن نیست که فصحی است و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده
 انبان نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده
 شود پس مقضی است و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده
 مفروض در بعضی سوره است و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده و اگر نموده

منتقل و میشود و به صورت پس یافت و در این سه صورت نه قسم می شود
اول آنست که قصد و موجب نموده و در آن ذکر یک شروع و آن نمود
 قبل از بلوغ بخیر کون پس از ذکر یک بیان نماید بآن در حد کون با قصد و موجب
 نماید با قصد مستجاب باشد قصد و موجب نماید و نه قصد مستجاب در حد و نه اول
 لازم میباشد قصد و موجب و چنین کرده باشد و زمان و حال آنکه واجب کون
 و در آن لازم میباشد مستجاب و واجب نظر با اینکه آنچه را قبل از بلوغ
 بخیر کون شروع نموده بخت و موجب مطلوب و زمان نبوده باشد
 پس موجب آن ذکر نیست که تا آن بیان نماید در حد کون شروع نموده نیست
 که قصد مستجاب در آن نموده است و قسم ثالث اگر چه از این محد و درست
 که بیان کرده است در زمان قصد مطلوب نیست چیزی در و حال اگر در آن
 حالت مطلوب نبوده است و آنچه مذکور شد و بر شش قسم باقی و حال
 اینست میشود و کم نیست حکم کرده شود و در کل این قسم مبدء حصول امثال

نعم

فقط و آنکه اخذ کرده است و در حد و رت مطلوب و نه مطلوب و نه مطلوب
 نباید بر این که مستجاب است و او شود و این که تا آن با قصد مطلوب نیست
 در آن حالت و با بعد از قصد مطلوب نیست با بعد از قصد و نه مطلوب
 که نیست و بعد از در حد و رت مطلوب نیست پس بیان نماید با قصد و نه
 مطلوب را و آن حکم شده است و از آنکه فانی بطلان است و بر اینست
 غرض مذکور و از آنکه باطل است که باطل است و از آنکه باطل است
 اعدا و باطل است و باطل است که مذکور شد که شروع مذکور کون بود و بعد از بلوغ بخیر کون
 و اما در حالت رفع راس از کون فانی از آنکه از آنکه باطل است و از آنکه باطل است
 ندارد و باطل است که باطل است و از آنکه باطل است و از آنکه باطل است
 عمل واقع شده و باطل است و از آنکه باطل است و از آنکه باطل است
 بود و است و از آنکه باطل است و از آنکه باطل است و از آنکه باطل است
 مستجاب بر واجب و از آنکه باطل است و از آنکه باطل است و از آنکه باطل است

پنجم

انما مورد واجب متعلقه بر رکوع و طاعتیست بعد از رکعت است و از طاعتیست
 و از مقامیست بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست
 بر آن که بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست
 ساقی باشد حرکت بغض اغما مثل مصالح بلکه حرکت بر غیر نیست و بدانکه امور
 مذکور که عبارت از آنکه بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست
 و طاعتیست بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست
 بغض اغما بلکه نوافل پس اگر استاده عمل آورد ظاهر اینست که لازم باشد رعایت
 کمال امور مذکور و احتیاجی به هیچیک جایز نبوده باشد و اگر رکعت را از رکوع و طاعتیست بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست
 پس اینست انما مورد مذکور و لازم نیست مگر اگر رکعت را از رکوع و طاعتیست بعد از آنکه رکعت را از رکوع و طاعتیست
 تا آنکه بدانکه واجب رکوع و سجود همان که اول است و خواه قصد و حرکت آن
 کند یا نه

ششم

بما که سجود و شریعت عبارت از وضع جمیع است در حالت اختیار با وضع
 است

چنین است که قاعده تمیز مجزئ بود و باشد در حالیکه در رکعت و وضع جمیع
 بنموده باشد بر زمین یا بر چیزی که قاعده تمیز مجزئ بود و باشد در رکعت و وضع جمیع
 مبحث است اول و در وجوب سجده است از هر یک که واجب است
 و در رکعتی از زمانی که چهار رکعت بود واجب شرعی اگر چه شده طاعتیست
 در جمیع صلوات مندرج به بود و باشد یا مفرد و غنچه یا غنچه واجب است و در هر
 و در رکعت از رکعات مکرره منفرده و غنچه یا غنچه واجب است و در هر
 بعد و موجب بطلان نماز است اگر چه در رکعت و باشد و در هر
 زبانی که در وقت نماز این باب نیست و این که نماز و رکعتی بود و باشد در رکعتی
 با چهار رکعتی و در هر یک رکعتی باید آنکه در رکعت اولیه بود و باشد با آن
 پس اینست که در رکعت واحد و در هر یک که واجب است و در هر یک که واجب است
 در صورتیکه نشد از نشو و نما بعد از رکوع رکعت بر و واجب است
 واحد که نشد از نشو و نما بعد از رکوع رکعت و در هر یک که واجب است و در هر یک که واجب است

اینکه بعد از او از خانه بیرون آید و بپوشد و کلاه بگذارد و در حال قیام و غیره ملائحت
 بود و باشد پیشانی بگذارد که حالت سجود و رجب موقوف بود و بر جبهه مشتاک
 قیام بود و این قسم ظاهر نیست که در حال اختیار جایز نبود و **است**
 است که مساوی بود و باشد کل جبهه یا حق و قوف یا بلند تر بود و باشد
 تقدیر بلند پس و این متحقق میشود و نمیشود که مانی یا یا یا یا یا یا یا
 واجب است که باب مقدمه و اگر کسی نمیشود بعد از رکوع بقصد سجود
 تشکیل در محنت آن نیست و اگر کسی شود از برای غیر سجود و قنای از رکوع و غیره
 که لازم نیست از غیره و اما نمیشود بقصد سجود و فرقی نیست از این باب
 مابین اینکه نمیشود بقصد خیر یا به مثل اینکه قنای و در این وقت نیز میگوید
 که لازم نیست بایستد بعد از آن نمیشود و بقصد سجود یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا
 بگذرد که جبهه او بکل سجود و آن باشد بطریق قصد سجود و داشت و این صورت
 باین وضع جبهه برارض بنحو طوالت قیام نموده بلکه لازم است در قیاس
 نمود

نمود و بگذرد بعد از آن موقوف باشد که وضع جبهه بکلیت سجود نمود
 و ظاهر اینست که جایز نیست بایستد بعد از آن بقصد سجود نمیشود
 و قول بعد از آنکه قنای می شود باشد بقصد غیر سجود یا بقصد غیر
 و نه غیر سجود قوی است که در صورت اختیار آن وضع جبهه بکلیت سجود
 و اما هرگاه عود نماید بقیام و بعد از آن نمیشود بقصد سجود و از محنت
 و در عیب خواهد بود که این را در صورتیست که می شود باشد بقصد
 غیر سجود یا قصدی را نخواهد داشت باشد اما که این باشد بقصد
 و غیر سجود و در نسبت کانت آن قنای نموده بلکه عود بقیام و در این صورت
 مشکوک است از حیث طوالت قیام و بعد از آن مابین این حالت است بقصد
 نماز در حال اختیار نیست که محاسبه بلند تر از محاسبه نموده و باشد با آن
 از مقدار آید و آباء و رانین غیر مثلاً مرد و زن یا است و آنچه مذکور شد نیست
 که بگذرد یا رانین غیر نیست اگر چه احتیاط نیست که زیاد تر از بلند باشد

و بعد از آنکه در کمال اعمالی از انظار مظهر باشد از نشان چهار اکتش
منقسمه و مختار و از آنجا که عمارت از عدم چهار نشان مسجله و موقوف با
از مقدار آن بوده باشد اعتبار آنست که در محل جبهه نسبت به موقوف عدم
اعتبار اینست که در محلی از اعضا و احوال و رعایت است و فضا را
که اگر موضوع قدم اخفص بوده باشد مستحق و رفعا از رفعت محاسن و اکثر
از مقدار آنجا نیز نیست و در این محله بوده باشد با علقه فاعدا و اما
عکس این معنی محل جبهه اخفص بوده باشد از محلی موقوف با اینست که
مسجله و موقوف از مظهر منقسمه و اگر چه علاوه از قدر آن بوده باشد
بسیار اگر مظهر آنست که در جبهه موقوف مساوات با مظهر آنست که قدر آنرا از
بوده باشد از جبهه منقسم است و اگر مظهر آنست که در جبهه موقوف بوده باشد
جواز فضا را اینست که میسر است اما آنکه در جبهه موقوف با مظهر محلی
یا باشد جبهه را محلی موقوف با او توبه چهار رفیع و ظاهر اینست که موضع جبهه

اگر چه بر موقوفی که از نشان با اکثر از قدر آن بوده باشد مسجله و موقوف است
و مساوات محل جبهه با موقوف مستداین با جبهه از جبهات مسجله و موقوف است
و اخذ ظاهر اینست که بر مظهر و مسجله و موقوف است که در جبهه موقوف بوده
بر کما جبهه واقع شود بر کما یکساوی با موقوف بوده باشد از نشان
بوده باشد مظهر آنست که در محلی موقوف بوده باشد و حالت جبهه واقع شده باشد
بر جبهه یکساوی بر آنجا نیز نبوده باشد و عام تحقیق آنست که در جبهه موقوف
از ذکر واجب فضا را اینست که میسر است اما آنکه در جبهه موقوف بوده باشد
با مساوی آنست که در جبهه موقوف بوده باشد و در جبهه موقوف بوده باشد
خلیه را یکجمله موقوف است اعتبار آنست که در جبهه موقوف بوده باشد از جبهه موقوف
و کما عام شود تحقیق آنست که در جبهه موقوف بوده باشد و جبهه موقوف بوده
از مسجله بوده باشد با مظهر آنست که در جبهه موقوف بوده باشد و جبهه موقوف
و اینست خصوصاً بر کما عام تحقیق آنست که در جبهه موقوف بوده باشد

هرگاه عالم شود با آن و رستجو بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از انان
 بکر است و در حق او نیست که جبهه را بکشد اما برساند با اینج است و عید
 با اینج است و عید را برساند بجهه و اما آنچه مذکور شد ظاهر می شود و کار اینکه
 هرگاه عالم شود بجهت حل مسئله از آن جهت که در فراغ از آن در این صورت
 ظاهر می باشد که آنچه را بعد از آوردن و جمع است از آنست اما آن ناید بعد
 از رسانیدن تا اینج است و عید را بجهه یا بعکس که این در صورتیست که طولی
 نداشته باشد که موجب اختلاف بنظر آید اگر شود استنفا ان بعد از اتصال
 با اینج است و عید را بجهه یا اتصال حبه را ان لازمست و این در صورتیست که ممکن
 از آنجا که مرین مذکور شده باشد و اما هرگاه مشکلی در میجیک نبوده باشد
 مگر در یکسایق منافی در این صورت اگر این در سعه وقت بوده باشد قطعاً
 لازمست بعد از تحصیل با اینج است و عید استنفا ان را ناید و اگر در وقت
 بوده باشد با اینج که قطعاً از تحصیل با اینج است و عید موجب انقضای وقت
 نه

ناز شود و در این صورت ظاهر می باشد که اینج است و عید
 س قیاس است که تفصیل بکشد و در مباحث با اینج است و عید است و عید
 که آنچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم بجهت حل مسئله با عید و اگر در حق
 ما اینج است و عید است و وضع جبهه بر آن نمود و عبارت از حق و اگر در حق
 به وضع را با اینج است و اعتقاد او مختلف شد و اما هرگاه در این موضع بود که در این
 حکم چنانچه می باشد است آنچه فرستاده شد مثلاً که نیست که سوره برش
 جایز نیست و را نشانی سوره عالم حکم شد پس اگر این در سوره اول بوده باشد
 نماز باطل است و استنفا ان لازمست و اگر در سوره اول بوده باشد حکم
 بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر می باشد که این است که باز نماز اول بوده
 و در نیست که چنانچه بوده باشد اگر چه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد
 و اما هرگاه در سوره اول بوده باشد که قبل از شروع بکر واجب در وقت
 عالم شد که در این صورت هرگاه اتصال با اینج است و عید موجب انقضای اتصال

جبهه نمودن آن عمل از آن زمان بگذرد و در نیست که حکم شود و بخت نماند
 خصوصاً در صورتیکه وقت مقتضی بوده باشد و اینست که در تعلیم و تعلم
 نگردد و باشد و با آنکه کسی را بخواهند از آنجا ببرد و باشد که بگذرد و بگذرد
 پس آن چند قسم است **قسم اول** آنکه مکلف میگوید از آنجا بگذرد
 معهود نیست که بگذرد از آنجا فی الجمله و هم چنین میگوید از آنجا بگذرد
 بر چنین که بگذرد بر آن صحیح است عمل از آنجا میگذرد و با بگذرد و آن جبهه
 بر موقع نیست که بگذرد بر آن صحیح است و باشد با معهود نیست که بگذرد
 با اینست که بگذرد با آنکه بگذرد از آنجا میگذرد و در آن صورت عمل
 از آنجا میگذرد و با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 آنکه مکلف از آن جبهه بر آن جبهه میگذرد و بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 و نه بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 منفرد و لازم نیست بلکه جائز است که بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 اول

اول آنکه مکلف از آن جبهه بر آن جبهه میگذرد و بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 ثانیاً اینست که لازم بوده باشد و فعلی است که بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 مثلاً بر آن جبهه است که بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 نایب موقوف با اینست که بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 شواهد نمودن آن جبهه است که بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 غلبه میسر و آن درستی که بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 صحیح بوده باشد و در نیست که از واجب باشد و فعلی است که بگذرد با بگذرد
 پس لازم است که عمل از آن جبهه بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 و بعد از جاکس با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 واجب بین و بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد
 که بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد با بگذرد

از آنکه بر آن نیست بلکه مثل انرا باقیه است حکم و این و فلسفه است
 که در اول ایما بر آن یکجمله و منع است چنانچه در ثانی ایما یعنی لازم است
 و حکایت و منع اعضا باقیه نیست که مذکور شد لکن در این است که
 در حکم و واجب آن شود **چهارم** از امور مذکور طمانینه است و خود
 بمقتضای واجب و در آن دو صحت است صحت اول در تفسیر طمانینه است
 بلکه طمانینه است که مراد از طمانینه واجب و احوال صمد و در حالت
 نگه داشتن احوال و باطل است حالت سکون و بعد از رفع آن طمانینه
 و حال سکون و بعد از رفع آن سکون نیست که مکلف مستغرق و سکون
 یعنی عرف مکتوب که این سکون را نیز است سکون است و نیست
 صدق این معنی موقوف سکون کمال اعضا مثل احوال بدین طمانینه است
 سه حکمت اصناف و بدین منافی بحق طمانینه است معنی نیست و آنرا سکون
 جمیع اعضا و معتبره و تحقیق طمانینه نیست واجب خواهد بود و این قدر
 - در صحت است

که معنی است مکلف مکلف است عرف و این حالت است مکلف است
 ثانی نیست که طمانینه معنی که مذکور شد از احوال غیر طمانینه است و در
 این مقام و سه چنانچه در مساحت را کوع و احوال او و امور طمانینه
 نماز نیست از امور واجب و در سجده و اگر است قمار و زبرد و اینها تمام
 یعنی نیست و مکلف نیست و اینها سه حکمت است طمانینه است و اینها
 و بجز و نه سه معنی است طمانینه است و اینها سه حکمت است و اینها
 رفع است از سه معنی سه بر اینها سه حکمت است و اینها سه حکمت است
 مانا نیز فرق است بعد از رفع آن از آن چنانچه لازم نیست هر کس
 ظاهر نیست که مانا نیست سکون و رفع آن است و اینها سه حکمت است
 یا سکون یا بدین فرق آن را از امور واجب و در سجده و اینها سه حکمت است
 بلکه هرگاه در بعضی اعضا جبهه لغوی شود وضع نه و دیگر معنی است که
 که بوده باشد و اگر غرض است و عیب باشد باطل از وضع سطوح و اینها سه حکمت است

انصاف و البرکده واجب است یعنی خلایا آن در حق نیست و غیره مسبب محلیست
 ثوب و بدایه نیست و در عدم و موجب استشمال مساوی نیست و
 عورت لازم نیست اما اگر این سوء مظنون نیست که قایل بود موجب ذکر
 در این سوره و در میان علمای شیعه نبود و باشد و آنکه بسیار از عوالم
 در سجد و در حال خول و آن ثابت نیست با اتفاق علمای شیعه و حکما
 معتبره بر نمی آید آنستفیه نیست اما مگر از رفق و کس از آن
 که شایسته در رجحان آن نیست و ظاهر است که استصحاب است و رعایت
 احوط است اما شمس و سلم و احدی از علمای شیعه قایل باینست
 آن شود **بجز** معبر و سبب است آنست که آنست که قایل
 مستحب است که ایضا کلیف باشد یا نباشد قدری معروف از آثار بعض
 بطور زعم و مثل طوطی احتیاط مقتضی عدم اخلاص است و ظاهر آنست
 که هرگاه استماع از زنان غیر محرم خود سجد واجب بود و باشد چند

صوت

صوت زنان را عورت از همه یا یکی در حالت رتبه با سایر را باید
 بود و باشد الا که سبب و موجب سجد و بر سر است و این چندین
 و اول آنست که سجد شایسته باشد یا نه و سبب را به صورت
 من غیر اشکال اینها است سجد و زمانی لازمست که سبب آنی باشد و اول
 بود و باشد یا نه و دوم آنست که سجد متخلل باشد و متعلق فرات
 و زمانی متعلق را اول بود و باشد متعلق استماع زمانی متعلق استماع
 و اول بود و باشد و این صورت و زمیت که اخیر است سجد و در وجه
 در صورتیکه و در بدو و منظور و این بود و وجه مقتضی فرات نمودن آن
 نبود و باشد بعد از آن سجد تا سجد میماند نیست که متخلل آنست که متعلق
 با فزیده بود و باشد حکم تحقق تعدد سبب و این مقام بی اشکال است و تعدد
 سبب متحقق تعدد سبب است مگر این جهالات و مقام اراده اشکال متعذر
 اول آنست که اینها بسبب سبب آنی یا غیره است و این در اول است

نامدار این سجده بجهت قرأت ثانی است یا استماع ثانی است و سجده
 بجهت قرأت با استماع اول بعد از آن که تمام آیه و دو رکعت نسبت
 یعنی سجده اول را منتها بجهت قرأت اولی با استماع اولی و سجده ثانی
 قرأت ثانی با استماع ثانی است که قصد آن داخل یا بعد از آن باشد
 بهمان آیه و قصد نماید که بجهت برود و بوده باشد و این مختار است چهارم
 آنست که متعلق قرأت در ثانی منافی بوده باشد با متعلق قرأت در اول
 هم چنین متعلق استماع خواه متعلق متکلف شده باشد یا پس از آن
 مقام شده باشد اول در نو مثل اینکه اول استماع آیه سجده نموده بعد
 از آن تلاوت آیه سجده نموده یا عکس آن خواه مفرد و مجامعتی استماع مجامعتی
 بوده باشد یا غیر آن این قسم نیز تکلیف حاصل با این مختار است یا با تمام
 تکلیف حاصل است حکام این نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر می شود که داخل
 در تمام این قسم جایز بوده باشد بلکه در بعضی از صورت مفرد و جماعتی از آن پیشتر
 بوده است

بوده باشد و بدانکه انقضای آن ممکن است و اما این سجده و بقا وجهی است
 سجده پس هرگاه کسی در سجده روز باشد و درین سجده موجب سجده
 بجهت او متحقق شود ظاهر بلکه منقطع به غایت و رفع حجب از آن متعین است
 و اگر بنا بر این باشد که بجهت آن اگر چه به موجب احتیاط بوده باشد فیه مانع
 نموده به غیر رفع راس است بقدر مقتضای آنچه که در آن متعین است
 پس هرگاه در حال قرأت بطریق معهود نمی باشد و در آن حال قرأت آیه
 سجده نموده لازم نیست در مقصود بشود و بعد از آن سجده برود و همان
 حالت که هست متعمل و مسجود و رفته تحویل اقبال نماید و آنچه که در قرأت
 در حالت سجده اتفاق افتد اگر بنا بر رفع بر راس می افتد می تواند نمود اگر چه غیر
 در این رعایت انتصاب است در جمیع احوال و بدانکه این سجده منوط است
 فوراً یعنی لازمست بر تکلیف بعد از تحقق سبب مبادرت از بیان سجده
 نماید و تا آخر در حق او و در سجده است و چه پس در صورت تحقق سبب که کسی

مصیبت سلام علیکم را چنین خواهد بود و گویا در صورت اختیار اسلام
 علیها نمرود از نار متحقق میشود و بی اشکال از آسمان بصیغه سلام علیکم
 بمسازان زمین مستجاب است و اما هرگاه اختیار نماید اسلام و علیکم را
 در حکم با استجاب آسمان بصیغه سلام و علیها بعد از آن اشکال است
 نظر بعد از معلومیت کنند که نظر بعد از قوی بان از جماعتی از اعیان
 اصحاب حکم با استجاب ورنه نیست و اما نیست بر کلمات و مصیبت اولی
 ظاهر نیست که واجب بوده باشد آسمان بصیغه سلام و علیها و علی
 عباد اتساق فی الجمله و معنی و این صیغه خصوصاً الفاظ مذکور بحقیقت مذکور
 میباشد و اما بصیغه سلام علیکم ظاهر نیست که گفتا بصیغه سلام علیکم
 توان نمود و سالت نام در حمد الله و برکات و آلی و احوط است که
 لازم نیست از رعایت تهیت مذکور ظاهر نیست که لازم بوده باشد
 پس گاه علیکم را مقدم دارد و با سقاط الف لام نماید و بگوید سلام علیکم صحیح
 منقول

نخواهد بود و وقتی را نیست که تسلیم غیر از این باشد پس حاجت نیست
 بعد از آن نخواهد بود و وقتی را نظر قاطعاً نیست که بعد از این احتیاط این است
 در صورت اقتضای بصریت از و صیغه که بوده باشد همان فخر است
 خواه تعین نماید و اما در صورت آسمان بصر و صیغه فخر سلام علیها
 و تاخیر اسلام علیکم همان صیغه اولی فخر است اگر تعین نماید که آن فخر است
 و به همین صورت حکم بر فخر از نماز هرگاه از و صیغه مذکور
 که اول آسمان آن نموده اگر چه قصه نماید که آن فخر باشد و تعین نمودن
 اینک این صیغه فخر است لازم نیست به هم چنین ظاهر نیست که لازم
 که در حال سلام نیست این نماید زیرا از نماز خارج میشود و اما امور مشتمله
 در نماز است و از جمله آنها قنوت است پس بگوید و بعد از استجاب
 قنوت سه مرتبه در جبین خلعت نموده و نموده باشد یا نموده و بفرانجه بگوید یا
 یا غیر بگوید پس قنوت را هم باز مستحب نخواهد بود و کرد و صلوة غسرت

که طایفه ایست که قنوت در رکعت از نماز عیدین واجب بوده باشد
 در صورت وجوب صلاوة عیدین که در فراغت از آن باشد و در آن پیشتر
 و در سجده و در صلاوة عید و در رکعت و در آنجا و در وقت
 آن پیشتر است و محل قنوت در غیر از رکعت تأیید صلاوة جمیع اوقات
 از قرأت حمد و سوره و قبل از رکوع است خواه در رکعت اول بوده باشد
 مثلاً صلاوة جمیع رکعت تأیید بوده باشد مثلاً فاطمه صلاوة و بعد از آن
 میشود از اخبار که هر دو عاتیکه خواهد بود و در قنوت و در وجه
 مصلحت و غایب این معنی بوده باشد که تا آن میتوان نمود و در آن عدا
 بر آن چه مذکور شد نیست و هم چنین تجدیدی بر آن جانب که نه نیست
 و اما در جانب قلت پس استفاذه آن از اخبار بچند نوع است **اول**
 اللهم اغفر لنا وارحمنا و عافنا و عفو عتقنا في الدنيا و الآخرة أمت طي
 قدیر **دوم** رب اغفر ذنوبنا و رحمتنا و عافنا و عفو عتقنا في الدنيا و الآخرة أمت طي
 ح

سوم منزه سبحان الله **چهارم** منزه سبحان الله **پنجم**
 منزه ... بسبح الله الرحمن الرحيم و منزه ...
 شیخ طایفه و در مسوط و صحاح و صحاح و غیره است که انصاف
 او غیا است در مقام قنوت است کما تشریف است و قنوت است که
 فرج است بهین قنوت است **لا اله الا الله محمد رسول الله**
الا اله الا الله العظيم سبحان الله رب السموات است و رب الارضین سبحان
فیه و ما یستحق رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمین **مقام** اما قنوت
 غیر از لغت عرب پس بر آن و مقام اول آنست که مناجات و حکم
 یا قاضی الحاجات و طلب حاجت و استدعای طلب مبرس است
 که بود باشد و در جمیع احوال نماز جایز است اگر چه غیر حالت قنوت باشد و اگر
 چه قدرت بر عربی باشد و دوم اقتضای بر آن قدر و آخری این قنوت
 موظف در صلاوة پس آن است نیست بلکه ظاهر نیست که مراعات عربی

و ران بجهتین بود و باشد و بدانکه هر ناری قنوت ران در رکعت واحد است
 مگر مملوۃ عین که قنوت و ران در هر رکعت است بلکه در هر یک از رکعت
 منفرد است و همچنین مملوۃ جمعه که قنوت ران است که قنوت و ران منفرد
 در رکعت اولی و قنوت از رکوع در رکعت ثانیة بعد از رکوع است و بدانکه
 اگر اخلال بقیامت نماید عمدتاً در رکعتی است ثابت نیست هرگاه
 اخلال بان نماید سوا پراگرتند کرد بان سیم از میان جهت کوع
 و قبل از بلوغ سجده کوع خواهد قبل از استغفار نکرده بود و شد و اثنای
 ذکر یا بعد از قنوت از ذکر استحب نیست که بعد از رفع رکعت از رکوع
 و قبل از انحنای جهت سجده و قنوت هر اثنای که در زمان حالت استحب
 تدارک ثابت باشد و اگر متذکر شد بعد از انحنای جهت سجده و قبل
 از بلوغ سجده یا بعد از رکوع و سجده یا در سجده ثانیة یا قیامت پسندنا
 یا بعد از رفع رکعت و سجده ثانیة که قبل از بلوغ قیامت رکعت ثانیة قنوت

عدد ثبوت تدارک است و هر چند هر یک منتهی شد بعد از قنوت
 و قیامت یا التالی آخر القنوت و اما هر چه تدارک بعد از قنوت از نماز پس قنوت
 ثبوت رجحان است پس رجحان نیست که بعد از قنوت تدارک نماید همان حالت
 هنوز در رجحان خود بقیات ثابت نیست و اگر متذکر شد بعد از قنوت از قنوت
 قبل از انتقال از مکان یا بعد از انتقال وقت باقی باشد یا نه قیامت همان
 تدارک ثابت باشد پس در حال تذکر اگر مستحب نیست بعد از حالت
 قنوت یا بعد از آوردن الاستحباب نیست که روئیده شود قنوت منتهی شود آورد
و احکام شیک بدانکه شک عین است از تنزه و ذهن میان احوال
 بنحویکه رجحانیکه برای هر طرفه میگیرد و باشد پس اگر رجحان در یک طرف باشد
 طرف ران قنوت و طرف مرجع و هر دو شک را در شرط نماز است
 یا در اثنای نماز یا بعد از قنوت یا از نماز که قبل از شروع است لازمست که بجا آورد
 نماز یا بجز نیست و اگر بعد از قنوت یا از نماز استغفار یا پیش نیست نماز

انرا بکشد و حاصل شرط باشد یا نه از آنکه بکشد یا نه در جمیع احوال
 و اگر در احوالی که نیست ناز را نام نگیرد و احتیاط مستغنی نیست که بعد از طهارت
 اعاده آن ناز را نماید و اما شک در نفس ناز را این معنی که شک دارد که ناز را
 بعمل آورد یا نه است یا نه اگر این در وقت ناز بود و باشد از دست که آن ناز را
 بعمل آورد و اگر بعد از خروج وقت است فضا از دست اگر چه عیب هم
 ندارد و اما شک در انحراف پس آن شک است در عدد و کما نیست غیر عدد و
 رکعات سه یا سه اگر قبل و بعد از فعل و کما نیست غصاری یا آن شک نیست
 یعنی نهار بر عدد و شکوک فیه میگذارد و حکم در اجرای شکی مثل اجرای
 واجب است اتم از آنکه شک بر نذر مستحب نماید بعد از دخول در نذر
 دیگر از آن مستحب است که رواجی از واجبات نماید و اول در شکی
 از استحباب یا عکس این را در جمیع اینها منهای عدد و شکوک فیه میگذارد
 و ظاهر اینست که در احوال و این مقدمات مانع از عود و نه شدن مثل منحل

نمودن

نمودن بجهت است و آن شک در سهواً نشسته و از هر که شک در کون
 نماید بعد از سهواً بود و قبل از وصول به سهواً است و مستغنی نیست
 که عود نماید و ناز را نام نماید و بعد از فراغ اعاده نماید و نذر و انقیاد
 مانع است در رکعت یا نذر که تفاوتی که هست نیست که اگر نذر و نحل
 در نذر دیگر شکوک فیه را بعد از احوال آورد و بعد از شکی شود که در آورد و بعد از
 اگر شکوک فیه در رکعت ناز را طاعت است و استغنیاف آن لازم است و اگر
 نذر که نیست ناز نیست و بلکه فرق است آنچه مذکور شد و این نذر
 و شکی و اما شک در عدد رکعات با آنکه این شک اگر در ناز و کفری است
 رکعتی است ناز را طاعت است و استغنیاف لازم است اگر چه شک در نذر
 نذر و می می باشد فعلی از افعال واجبه ناز شد و بعد از آن مظننه بعد
 ظاهر اینست که بعد از هر چند که طاعت شود و بجهت حال هر چند است
 بر کما تا اقل نمود و ظاهر اینست که نذر نذر شد و اگر نذر شد و تا اقل نمود و بعد

از ناظرین باطلی با احد طرفین همسانند ظاهر نیست که از هیچ جهت ماکر
 در چهار رکعتی باشد پس اگر با این یک رکعت باشد و دو رکعت باشد یا با این یک رکعت
 یا با این یک رکعت و چهار نماز در جمیع ابعان باطل است و استنباط لازم است
 در صورتیکه بعد از ترویج احد خطا این مخطون نشود و حصول ظن
 عمل مقتضای آن لازم است و اگر شک میان دو رکعت باشد یا میان
 دو و چهار ساد و دو و چهار پس اگر قبل از رفع رکعت باشد یا بعد
 نماز صحیح است و اول نماز سه رکعتی میگردد و بعد از آن تمام نماز اگر یک رکعت است یا
 کما فی آوردن و دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده و احتمال یکبار دو رکعت
 بنا بر چهار میگردد و بعد از سلام دو رکعت ایستاده و دو رکعت
 نشسته یا چهار و دو و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و دو رکعت نشسته
 و اگر شک با این و چهار است بنا بر چهار میگردد و بعد از آن تمام
 یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته یا سه رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته
 و اگر

و اگر شک میان دو و پنج است نماز باطل است و اگر میان سه و پنج است
 حال اگر نماز بعد از رفع رکعت از آن نماز باطل است و اگر قبل از آن باشد
 ممکن است که بگوئیم قیام را مقدم ساخته می نشیند و شک در این میشود
 نه و و چهار بعد از آن کمال سجده و قیام این شکست و اگر شک میان
 چهار و پنج است پس اگر در حال رکوع یا بعد از رفع رکعت از سجده ایستاده
 بنا بر چهار میگردد و نماز را تمام نموده بعد از آن دو سجده بنویسد و آورد
 و اگر در حال قیام است قیام از شروع در قرائت تا اتمام قرائت یا بعد از
 فراغ قیام از بلوغ چهار رکوع ظاهر نیست که در این صورت نماز صحیح باشد
 پس آن رکعت را مقدم ساخته بنشیند و یک رکعت و پنج بنویسد و در چهار
 و همان که نشسته احتیاطا دو سجده بجا می آورد و خطا طاعتی نیست
 که بعد از آن تمام نماز و نماز احتیاطا دو سجده بعد از آن تمام نماز را بدو رکعت
 تمام و در جمیع مقامات که مذکور شد در این شک مبتلای بوده باشد

باشد و این نماید بکاف و غیره نماید شاید متذکر امری شود که مستقیم
 باشد از آن جهت که در هر کاه غلظت منقلب باشد
 از دست و مقتضای منقلب در آنکه لازمست که در تمام شکوک مذکور
 عمل شود و آنچه مذکور شد بسیار اگر غیر از این نماید و استسناف از نماز ظاهر است
 که نماز او باطل است و اگر بعد از منافی نماز استسناف از نماز ظاهر نیست که
 نماز بیک استسناف نموده و صحیح است که آن هم است و بدانکه هرگاه یکی از اقسام
 شکوک مذکور خارج شود و در غیبه یکدیگر بکلیف او نماز نشسته باشد بسیار
 هرگاه شک در دو وقت باشد ظاهر اینست که اکتفا بیک نشسته نشود
 نموده و بهر چه در شک میان دو وقت و اگر میان دو و چهار است
 اکتفا بیک یا در سه رکعت نشسته بدو سلام یا بیک و در اکتفا بیک
 سلام و بیک رکعت بیک سلام و احتیاط در جمیع صور احوال و عبادت
 و اگر در حالت نماز متذکر از قیام نبوده و بعد از فراغ از نماز متذکر باشد

۹۷
 ظاهر اینست که حکم اینست در هر حالت و وصف قیام هر چه در نماز
 احتیاط حکم است که متذکر از قیام نبوده باشد و در دو حالت اراده
 نماز احتیاط متذکر از قیام نبوده باشد ظاهر اینست که در دو حالت حکم
 کسی است که متذکر از قیام در هر دو حالت نبوده باشد و اکتفا بیک رکعت
 پس ظاهر اینست که نماز نماز نشسته است و در وقت و در وقت
 و تکیه بر الاعمال و نیست چنین بیناید که نماز یک رکعت نماز است
 مثلا بینا و بجهت شک که از من نماز شده است در میان سه و چهار
 مثلا واجب فرموده الی الله بعد از آن یک رکعت الحرام میگوید بعد از آن
 شروع نماید بقرآن سوره ثابت نیست و ظاهر اینست که مقتضی
 بود باشد و عدد و از غیر بسجده است و از غیر باشد بدانکه لازمست
 مبادرت بنماز بعد از فراغ از تمام نماز و در نماز خوانده آن بود
 باقتضای بکند باید قیام از تکیه بر نماز تسلیم بود باشد که نمیتوان ادا

نمود که بعضی وقتها و از کار و قرآن که در آشنای کار خواندن است اما خبر بود
 و این مقام یعنی عمل تسلیم و قبول از نماز احتیاط و هرگاه اتفاق افتاد
 حدیثی از مکلف صادر شد موقوعی عدم اطمینان از درست بودن آنست بلکه اگر
 عاقل آوردن طهارت که نماز احتیاطی را آورد و احتیاطی را عاقل حاصل داشت
 بعد از فراغ از نماز احتیاط بلکه چنین است حال اگر چه حدیثی در این باب
 پس موجب اصل نماز میشود اگر چه در این صورت آنست که بجهت اطمینان
 و همه چنین است حال در عین منافات نماز بلکه حکم برست حکم فی الجمله
 که منافاتی ندارد و در نماز احتیاطی طهارت باشد میتوان نمود و ممکن است
 تفصیل این تفصیل در مصلحه و عدم آن را اولی شود و بطلان نماز مناصحت
 و استسما در خلاف ثانی بدانکه هرگاه نماز احتیاطی را فراموش نمود و
 بعد از شروع بصلوة لاحق مضیق است بر قطع آن جایز نیست و عدل
 بنماز احتیاطی هم جایز نیست و بعد از تمام آن نماز احتیاطی را عمل آورد
 حاکم

و اگر وقت آن موسع است ظاهر اینست که اقامه نماز آن جایز بود
 آنکه نماز را از دست و بعد از آنکه نماز احتیاطی را آورده و اگر احتیاط
 نماید عاقل و نماز او را بگذرد و شاید واقف بشود که نماز او را از سر من و در نماز
 احتیاطی پیش از وقت نماز و در ضمن وقت نماز است که اگر نماز احتیاطی
 را نمود پیش از نماز و در وقت نماز و اگر بقیه نماز احتیاطی را پیش از وقت
 که مکلف بخیر است در وقت این چهار حالت و نماز احتیاطی است و اگر چه
 اقتضا در نماز احتیاطی در آن چند صورت است **اول** آنست که اگر
 و ماموم بود و شک نموده اند در نماز طهارت یا بهیشت و بهیشت و احتیاط
 و در رکعت نشسته باشد و ماموم اختیار بیک رکعت است یا چهار رکعت
 که اقتضا جایز نیست **دویم** آنست که اگر نماز احتیاطی را پیش از وقت
 آنست که هر دو اختیار و در رکعت نشسته باشند **چهارم** آنست که هر دو
 اختیار بیک رکعت است یا چهار رکعت و این صورت ظاهر اینست که اقتضا

چیزی بود و باشد **پنجم** آنست که دو ممکن است گفتند و نه از یکدیگر یکی
 در میان دو و چهار و دیگر میان سه و چهار و اینست در تمام اینها
 که اگر دو را اختیار بگریم استاده نماید چنانکه پیش از این نمودن با و آن
 که تکلیف او در دو رکعت استاده است و به هم چنین یا یکی یا با
 هرگاه احتمال در دو رکعت شده نماید قسای صاحب دو رکعت استاده
 با آن جایز نیست و عکس آن محال است **ششم** آنست که اگر
 بهمانست و نماز فایده کرده و دیگر نماز فایده نگذاشته است که حکم این
 مثل صورت سابقه است در حوازی عدم و اقامت **هفتم** آنست
 که نماز احتیاط را اقتضا بدینکه از نماز احتیاط **هشتم**
 عکس نیست اقتضا بدینکه در صورت ثبوت نیست بدانکه اگر
 قضا از شروع بنماز احتیاط معلوم شد که آنچه نماز بر آن ابرار و اقامت
 واقع بود و نلی هر اینست که حاجت بنماز احتیاط نیست و اگر قبل از شروع
 نیز

بنماز شروع خلاف آنچه را نماز بر آن اقامت و شامل اینها را بر چهار رکعت دارد
 ششم آنست که اگر دو رکعت است و نماز احتیاط را چهار رکعت است
 بلکه بر پنج رکعت و بدون نیست و کدیت الاعراض بگریم نماز را بی چهار رکعت
 زاده و بی سلام و سجده و اگر احتیاط در دو رکعت است و در صورت
 بود و باشد نلی هر اینست که لازم است اقامه نماز بعد از اقامت
 و جنبه حال در بر منافی است و او را موجه بطلان است شامل است و
 و اگر در ثانی نماز ششم که آنچه نماز کرده و نلی هر اینست که اگر
 که تمام نماز احتیاطا تکمیل می کنند خواه اختیار موافق نمودن شامل اینکه
 مشتمل بر نماز سه رکعت بوده و این صحیح بگریم استاده و را اختیار نمود
 با اختیار نلی هر اینست که موافق را نموده باشد مقول اینکه اختیار دو رکعت
 نمود و هرگاه آنچه اختیار نمود و نلی هر اینست که اگر
 مفروض یعنی در شک مساوی است و چهار نماز بگریم استاده را نمود

و قبل از فراغ از آن یک رکعت ششم که نماز او در رکعت او در ظاهر است
 که در این صورت باید رکعت دیگر را علاوه نماید بر این یک رکعت که شروع نمود
 بود و بعد از آن نماز نماید و در وقتیکه و تکبیر را بخوابد بود و مثل اینکه
 در شک و و چهار بار برابر چهار کند و بعد از تسبیح شروع نمود
 بعد از رکعت نماز ایستاده و در شامی نماز ششم که نماز او در رکعت بود
 پس قبل از قیام از دو رکعت نماید است و در نیست که آن زمان
 رکعت کفایت کند و حکم بخت نماز یکد از ماست که چنانچه مجموع باشد
 حال اگر چه در قیام رکعت نماید عاشر و تحقیق حال اگر چه بعد از فراغ
 تمام بوده باشد و اما بعد از رکعت ثانی و اخلاص باشد و بعد از آن
 در این حال قیام را منتهی نمود و بنشیند و نماز نماید و اما بعد از تسبیح
 بجای نماند و فی الحقیقه طایفه ای که در صورتی است که منافی از منافات
 نماز که بعد از تسبیح و او عمل بعد از تسبیح و قبل از شروع به نماز احتیاطا

از تسبیح

از تکلیف نماز باشد و اگر چه منافی در این وقت از تکلیف
 نماز باشد و فی الحقیقه که نماز او در این است و این است و این است
 یعنی تحقیق حال بعد از دو رکعت در رکعت یک رکعت نماید بود و باشد
 پس حکم این است که اگر چه تحقیق باشد بعد از فراغ از دو رکعت
 آن زمان که رکعت خواهد شد و اگر بعد از فراغ از نماز احتیاط باشد
 که آنچه نماز آن ندارد و طایفه ای که نماز او صحیح و نماز احتیاط نماید خواهد
 بود و اگر چه حال ششم که آنچه نماز ندارد و فی الحقیقه بود و در اس
 مقام نیز بهمان تقصیر است و این است باینکه بعد از ظهر تحقیق
 حال در علم تحقیق نقصان در نماز و فی الحقیقه ثانی از نماز احتیاط اگر چه
 ناقص شده و در نماز اگر است از آنچه نماز نمود و از نماز احتیاط کامل
 این یک شک است و چهار بود و چهار برابر چهار کند و و احتیاط یک رکعت
 است و بعد از تسبیح نمود و بعد از رکعت ششم بعد از فراغ از نماز

احتمالاً میسر شد که در رکعت انداختن نماز که شنود و این صورت
 ممکن است که فرق گذارد شود میان آنکه علی بن حنفیه حال قبل از تحلل
 فعل منافی که به طاعت مخلوق بوده باشد سهوا و عمدا یا عمد اگر قبل بوده باشد
 میگویدیم لازم است که برخیزد و دیگر رکعت نماز را بنیان نهد و بعد از تسبیح
 استماع تسبیح سهوا نماید احتیاطا و اگر عمد از تحلل چنین فعلی بوده باشد
 حکم شود به بطمان نماز و لزوم اعاده آن اگر چه احتیاطا و متقصد فعلی عاده نماز
 در آن نیز نیست مگر اگر ناقص شده و نماز را زبرد بوده باشد از آنجا که بنیان
 نموده از نماز احتیاطا و مثل شک در دو و چهار رکعت از بنیان
 بدو رکعت نماز احتیاطا میسر شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس بی شک است
 که نماز باطل و اعاده آن لازم باشد لکن بایقنای وقت و اما اگر وقت
 باقی نبوده باشد و تقصیری در اعاده نماز بعد از وقت علی بن حنفیه
 حال نموده باشد حکم به وجوب قضا نمیتواند نمود اگر چه احتیاطا و متقصد

عم

عدم اخلال با نیست و اما مشکوک پس علی بن حنفیه میسر شد که اگر
 و اگر مرد و شود میان شک و ظن حکم ظن این چهار شک خواهد بود
 و اما **کثیر الشک** بدانکه مراد از کثیر الشک چنانچه تا قبل از تحلل
 فرموده اند آنست که در یک نماز سه رکعت شک کند در سه نماز و اول
 شک نماید و این مختلف شود و با اختلاف احوال انسان اعتبار مع
 هر یک و تقریب آن که است کسب اعتبار تفریق اسیر مکرر شک کند
 که این کیفیت نمیتواند در محقق این معنی بکند مرجع در این باب
 اینست که ملاحظه کرده شود حال اینست و نسبت بنیالک فرموده
 در اعتدال احوال پس اگر بعد از ملاحظه ظن استخفاف در اعتدال
 احوال شکی که شک این سه است انوقت این سه را نیز شک
 میگویند و اما **حکم کثیر الشک** بدانکه کثیر الشک در جمیع موارد
 بنابر اینست که در بعضی مشکوک فیما بین در صورتی که تخلف آن موجب اطمینان

نماز شود و این صورت بنابر عدد میگذارد و هرگاه که بیش از
 نه همیشه که بیش از شد و زمانی که اگر اعتقاد التماسی نیست
 در همه موارد بنابر بر صحت میگذارد و هرگز که بیش از نه
 نه و شش اطمینان با حکم آن در شک و در شش اطمینان حکم است
 بانه حکم آن مستند خالی از اشکال نیست اگر چه ظاهر اینست که حکم
 در شش اطمینان صورت حکم که شک نبوده باشد و بداند اگر
 که بیش از نه و متعلق شود و تحقیق میبطل حکم ظن او حکم شکست و نه
 بر عدد میگذارد و همیشه یا اگر مظنون عدم چیزیست که انتهای آن
 مبطل است بنابر و هر میگذارد و بداند حکم که بیش از نه برانسان شکوک
 قسمه نماید و واضح خواهد بود **مبحث اول** در حکم مظنه است بداند که مظنون
 بنسب صلو است یا بشر و طایفه صلو و اگر متعلق بنسب مع صلو است
 پس اگر وقت باقی است و مظنون او آنست که نماز را بجا آورد است
 پس اگر

پس اگر این ظن مستند بهیچ سبب است یا سبب غیر غیب است مثلاً آنکه بنظر
 عاقلان چهار نموده یا یک نماز را بجا آورد و آن مظنه میبماند نموده
 و همه جنب است هرگاه عاقلان خدا اختیار نماید و نماز و اگر
 مستند بهیچ سببی نبوده باشد عاقلان آن مظنه نموده نموده بلکه
 لازم است که نماز را بجا آورد و اگر بعد از آن فضای وقت نیست پس اگر
 ظن متعلق بعد و نماز است ظن هر آنست که حکم موجب قضا باشد
 نمود و اگر متعلق بعد و نماز است پس اگر مستند بهیچ سبب نیست
 مثل چهار و فقر عاقلان آن نماز لازمست بلکه و غیب است یا
 و اگر مستند به چهار عاقلان واحد بوده باشد و اگر مستند بهیچ سبب نبوده
 حکم موجب قضا شک نیست که احتیاط عدم احوال نقص است اگر چه
 نماز و وقت مظنون بوده باشد که در صورتی که ظن مستند بهیچ سبب نیست
 نبوده باشد و این ظن متعلق با بشر و نه انسان است پس اگر متعلق با غیر انسانی است

و همان اثر شروع در زمان آنست که محال آن شد و لازم است و اما عدم آن
 اشتغال آن را در حایز نیست بلکه در صورت شکست چنانچه نسبت چنانچه
 سبب مذکور شد و هرگاه که ظن بختی نیست و البته باشد که منظر ظن
 باشد یا طبعی طبعی ثوب یا بدن است پس اگر این ظن نیست سبب نیست
 مثلا اخبار و عاقل که یک عاقل باشد از این عالم بود و بجهت ثوب
 یا بدن حال یا عاقل عاقل شد که منظر بختی است حاصل است اجتناب
 لازم است و اگر ظن بختی بود و باشد مثلا اینکه چنانکه اگر گرفت
 منظور نیست که این سخن احتساب از بختی نیست و در حایز
 غرض بود و ظن بود و این بسبب مصلحتی با ثوب آن حاصل شد و احتساب
 لازم نیست و به چندین است ظن بختی در صورتیکه سبق بود و باشد
 قطع و طبعی است و هرگاه که ظن بعد از فراغ از باز بود و باشد مثلا اغشاء
 با آن نیست و حاکم در این مقام حکم است که بعد از فراغ فعل است مگر

در صورتیکه این منظر نسبت بختی حدث بود و باشد و منظر نیستند باشد
 بسبب شمع عی مثل اخبار عدلین مثل امک بعد از فراغ از باز و منظرها
 نمود که باز تو با حدث بود و در این صورت ظن با نیست که عاقله باز
 بعد از این بان بود و لازم بود و باشد و به چندین است حال در قیاس
 در صورتیکه عدلین اخبار را میسر که باز و خلف قیاس شده و بجهت
 مغرب باشد و این قیاس شده که در شهر طایفی وقت باز در این صورت
 نیز تلافی مار یکله با آورده است و در این صورت عاقله و آن
 لازم نیست مثلا یک منظر انوش که در حال باز و بجهت از حمله
 که است و در آن باز و در آن صحیح بود و با منظر بجهت یکله بجهت بران
 نمود و بجهت بران بجهت بود و است و در حال باز بدن او ثوب او خمس
 بود و در جمیع این امور اعتنائی با این منظر نیست اگر چه هستند بود و باشد
 اخبار عدلین بلکه حال چنانچه است اگر چه علم حاصل شود و اما ظن

باشنای شمر طاهر اگر دیشنای ناسانت است اگر مقلد باشنای
 طهارت ثوب یا بدن بود باشد مطلقا اتفاق یا مقلد در صورت
 مستند بسبب شمر نمی بود باشد و اگر مستند بسبب نمی بود باشد
 مثالی که در فقره اول آنها زمره و نه نیست ثوب پس اگر نزع
 آن لباس مکن بود باشد نمی که مستند فعل کشیده بود باشد لازم
 نزع آن ثوب بحسب نمود و اما نماز نماید و عا و نماز و نسبت اگر
 چه ششم شود که حین شروع در نماز این نجاست بود باشد بشرط آنکه
 بعد از آن چهار عدد این نجاست ثوب سکوت نمود و نماز فعل از
 افعال نماز نشود و نزع آن ثوب نماید و الا نماز باطل خواهد بود و استنباط
 لازم است و اگر اخبار نجاست در اشنای نماز نسبت به بدن محلی بود باشد
 پس اگر از طریق این در اشنای آن مکن نبود باشد نجاست مستند فعل منافی
 نبود باشد لازم است که طهارت نماید و نماز صحیح خواهد بود و لکن شمر می که

مکروه

مکروه شد و الا نماز باطل و استغفار آن لازم نیست و اگر هیچکس
 از نزع ثوب و طهارت نبود باشد مکروه است و اگر نجاست فعل منافی در
 این صورت قطع نماز لازم است و استنباط این مقتضی است و اگر
 مقلد باشنای طهارت از حدش بود باشد پس اگر این مقلد مستند
 بسبب نمی بود باشد مقتضی است قطع نماز و استنباط آن بعد از
 طهارت و اگر مستند بسبب شمر نمی بود باشد پس اگر این مقلد
 موقوف به طهارت بود باشد حکم بطلان نماز مکن نیست بلکه
 طهارت نیست که این ششم تمام طهارت است پس از کلام نجاست
 و اما سار شمر و طهارت اینک در اشنای نماز است که که حاکم او
 از جمله لباس است که نماز در آن صحیح است بانه و مقلدون عدم نجاست
 یا مقلدون شد که امکان نجاست است و این صورت ظن مستند بسبب
 شمر نمی بود باشد جناب لازم خواهد بود و مال لازم نیست و اما

بر کما و چنین فرقی در محل سجد و متخلف نشود و غرض مطلقا این باشد که
 سجود بر این جهت و یا بر جهت دیگر یا بر جهت ثالثی اگر شد
 محروم بجهت است و در لایحه ظاهر نیست که اجتناب لازم بوده تا
 پس و منع جبهه نماید غیر آن با عدم امکان قطع نماز باید و یا
 قطع قبل از شروع و یا در نماز است و مستند به این است که
 متین است مطلقا و اگر مستند به سبب غرض است پس اگر یک از حد
 و خبیث در حالت سابقه موقوف به بود و هر ایست که اتفاق
 بچنین منظره شود و هر کما تحقق هر یک از حد و خبیث
 در سابق مستحق بود و باشد بلکه قاطع بر خلاف آن بود و شاید
 آسمان بود و عمل نموده بود و حال آن طهارت مطلقا و انکشاف
 یا غلبه آن جهت نموده باشد و بقای آن منظره است و نظر او درین
 صورت میسر است که آن منظره می تواند نمود بلکه چنین است اگر چه غلبه
 نیست

شک شود بلکه و نیست که چنین بود و باشد اگر چه منتهی
 بود و هر چه باشد و اگر غلبه حاصل شد تحقیق بر این است و اما غلبه
 بود و باشد یعنی در حد شروع و یا در قطع تحقیق بر این است و اما غلبه
 نماز قطع آن مبطل غلبه شد ظاهر است که عمل مقتضای آن غلبه می تواند
 نمود اگر چه مستند به این است که سبب غرض است و باشد و اگر غلبه تحقیق
 شرعی است بعد از فراغ از نماز باشد معلوم شد بر این است
 بعد از آن تا عتباتی با نیست پس حال آن معلوم است و اما اگر غلبه
 متعلق به غیر معلوم است پس اگر غلبه دارد و یا میان چیزی از آن چیزی که
 مثل لکیر و الحرام با قرابت بعضی با چیزی آن با شروع یا سجود
 و بعد از عمل مقتضای آن بنماید خواه قبل از دخول در رکعت باشد
 یا بعد از آن پس لازم نیست عود به آن نماز بلکه جایز نیست عتبات
 خواه آن غیر رکعتی بود و باشد یا غیر رکعتی و اگر غلبه دارد با خلاصه

پس اگر این منقعه قبل از رکعت اول در رکعت است عود همان خبر لازمست
 خواه داخل در خبر دیگر شده باشد یا نه و اگر داخل این منقعه بعد
 از رکعت اول در رکعت دوم باشد پس اگر این منقعه اول از داخل خبر رکعت دوم
 نماز صحیح است و عود همان جائز نیست و اگر رکعت دوم باشد ظاهر اینست
 که نماز باطل و استسما فان لازمست و اما هرگاه طاعت مستعمل بوده باشد
 بعد از رکعت ظاهر اینست که در این جانب نماز را بر منقعه اول بگذارد
 بر جمیع صلوة خواه نماز در رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهر و عصر
 و غایت در نماز رکعتی بوده باشد یا چهار رکعتی و در نماز چهار رکعتی
 خواه متعلق بر رکعت اول یا دوم بوده باشد یا رکعتین آخرین و اما اگر طاعت
 حاصل شود بعد از فراغ نماز که بعضی ارکان یا احوال نموده یا نماز
 نموده یا منقعه اول و این شک یک رکعت زیاد نموده یا کم نموده پس اگر
 بعد از فراغ از نماز بدون فاعله این منقعه بگذرد اگر رکعت است نماز صحیح

و اگر رکعت دوم باشد نماز باطلست مگر در نماز رکعتی منقعه اول داخل
 در رکعت دوم باشد و این صورت اعاده نماز لازم نیست
 بلکه دو سجده را بجا آورد و بعد از آن تشهد و سلام را بجا
 بیاورد و اگر طاعت بعد از تحقق فسخ حاصل شود ظاهر اینست که نماز
 صحیح بوده باشد و اعاده نماز ضرر نبوده باشد **فما رد و م**
 در احکام سجده **بدانکه** بر آنکه سجده یا در رکعت نماز است
 یا بعد از آن و علی القدر نماز است که می شود و را شامی نماز بعد
 از فراغ از نماز است و این مقام چند محبت است **بعضی** اول
 در نماز این نماز است که متذکر این باشد و را شامی نماز
 و این چند قسم است **اول** سجده در طهارت از حد
 مثل اینکه شروع در نماز نمود و اعتقاد اینکه با وضو است و در این
 نماز متذکر شد که وضو نداشته است نماز باطلست و همچنین اگر

حال غسل و تیمم **در وقت سجد است** از طهارت از حیث باطن
 معنی که غایب بود و نجاست و رثوب یا بدن خود غایب شد از طهارت
 قبل از شروع در نماز و در نماز و در اشکائی از متذکر شد که ثوب
 یا بدن او نجس بود یا عدم آن را از نجاست شروع در نماز نمود
 و این صورت نیز ظاهر است که نماز باطل باشد **سوم** سجد
 در قصد است بر آشنائی با شمس که آنچه از نماز او نمود
 پشت بقبله بود یا بسوی آسمان یا بسوی یسار بود ظاهر نیست
 که نماز باطل بود است و اگر متذکر شد که قیام بنیاز و یسار بود
 ظاهر نیست که نماز صحیح بود باشد و لکن لازم است بعد از اطلاق
 بلا فصل متوجه سمت قبله شود در این نوع اشغال بافعال واجبه
 نماز نماید بلکه افعال تنبیه حین است **چهارم** سجد است
 در جنبه سجد بر آن نمود یعنی آشنائی با شمس که آنچه سجد
 بر آن

بر آن نمود سجد بر آن نماز نبود پس اگر سجد بختیفت
 بعد از رفع سجد از سجده نماز صحیح است آنچه از سجده نماز باقی
 ماند سجد بر آن نماز نیست بلکه اگر بعد از اطلاق متذکر سجد
 بر آن نماز باطل خواهد بود و اگر در سجده بختیفت حال شد
 پس اگر بعد از فراغ از ذکر واجب است نماز و سجد و اگر
 قیام آشنائی با ذکر واجب متذکر فرغ شود که این واقعه در ضیق وقت
 بود و سجد بدو اگر قطع نماز یا بختیفت یا بختیفت و اگر نماز را
 در وقت شغله نمود و این صورت همان سجد را بجهان حالت که است
 تمام نمود و در بقیه سجد و سجد بر ثوب معمول از قضا و لکن
 و با عدم سجد از جنبه ثوب سجد معمول از پیشاید و با عدم
 لکن سجد بر ثوب سجد بر کف باید **پنجم** سجد است در مکان
 آشنائی که باعث شادمانی مکان شروع در نماز نمود و در آشنائی نماز

مطلب شد که معضوب بود پس فایده از متن است و استنباط
 ناز در مکان مناسب لازم است کرد و در صورتیکه وقت مقتضی باشد
 پس آنچه از ناز بعمل آورده است صحیح است و بقید ناز را در حالت
 خروج از آن مکان معضوب بعمل میآورد **ششم** سحر
 در لباس است پس اگر در آسای ناز شش که لباس و
 لباسی است که ناز در آن جایز نیست و جاهل بود پس اگر ناز
 آن ممکن است بگوید که موجب عمل منافعی نشود نزع نموده و آن نام
 ناز نماید و الا قطع ناز بدو استنباط ناز را با لباس
 بی عیب نماید **مبحث دهم** در حکم سحر و شراب و ناز است
 که متذکران مقدم واجب است پس اگر ممکن است از رسانیدن
 چیزی بچیزی که سحر و شراب بر آن صحیح بود باشد یا رسانیدن آنچه را بچیزی
 یا ناز کردن بود باشد چنانچه باید بعد از آن ذکر را بعمل آورد

اولی

اولی آنست که با گذر از رسانیدن آنچه را بچیزی که سحر و شراب بر آن
 جیب آن چیز را مقدم چهار و بر رسانیدن موضوعی که سحر بر آن
 بوده باشد بلند تر بود باشد از آن موضوعی که جیب بر آن است
 در این صورت اولی آنست که آنچه را بر رسانیدن بچیزی که سحر بر آن
 ذکر را بعمل آورد و اگر ممکن است این بود باشد پس اگر این امر
 در سحر و شراب ناز شش لازم است ذکر را عمل آورد و ناز را
 نماید و اگر در غیر سحر و شراب ناز ناز خالی از این نیست
 که بعد از رفع سحر و شراب ناز نماید و اگر تحصیل باطل سحر و شراب
 با عدم ارتکاب فعل منافعی یا ناز کردن بود باشد لازم است که ذکر را
 بعمل آورد و بهمان حالت و بعد از رفع سحر و شراب تحصیل باطل سحر و شراب
 غلبه نموده و وضع جیب بر آن نماید و سحر و شراب ناز نماید و اگر ممکن
 نبود باشد قطع ناز لازم است در هر حالتی که سحر و شراب ناز نکرده

علیستنیاف نماز نماید کرد و صورتیکه شده باشد بعد از فراغ
 از نماز و آن چنین قسم است **اول** سبوع از طهارت از خبیثات
 لایق معنی که مطلق برنجاست و رثوب لابد آن خود بود و در حین شروع
 در نماز غافل شد از نماز آن و بعد از فراغ از نماز متذکر شد
دوم سبوع از طهارت از حدث است باین معنی که اعتقاد و نجس
 داشتن داخل در نماز شد و بعد از فراغ اختلاف آن ظاهر
 در این صورت نماز باطل است اگر چه بعد از انقضای وقت
 متذکر شد و هم چنین است حال غسل و تیمم **سوم** سبوع
 در قهقهه است باین معنی که اعتقاد اینکه این است مستقیم است
 نماز را بعد از آوردن و بعد از فراغ از نماز متذکر شد که استنسا
 نمود پس اگر نماز را به بین و سبوع و یا قهقهه شده نماز و بیجهت است و اگر
 بسوی بین و سبوع یا نجاف عجب قهقهه شده است پس اگر در وقت

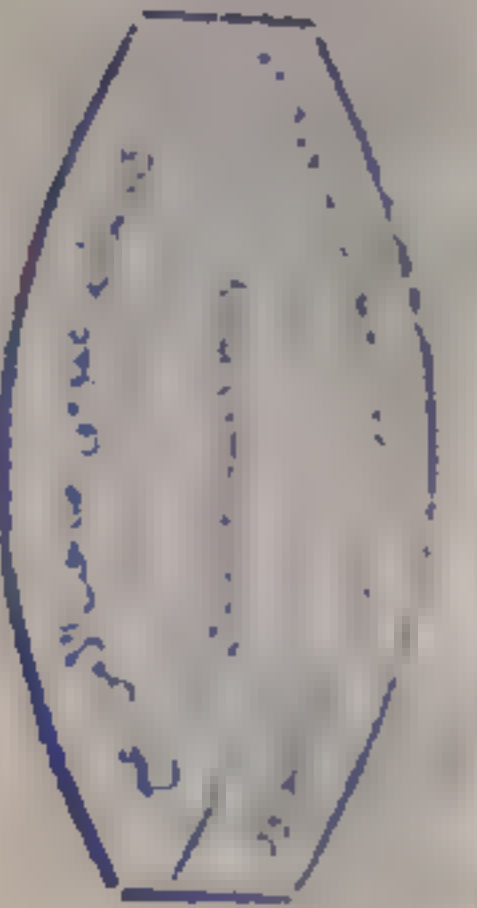
عالم

حال بیخفتن حال شما عاده نماز لازم است و اگر بعد از انقضای
 وقت شد لازم نیست که اینها و استغفار عدم اخلال نیست
چهارم سبوع از مایع التجر و عینه است باین معنی که اعتقاد آن
 چنین است مطلقا اگر چه عالم بیخفتن حال باین وقت بوده باشد **پنجم**
 سبوع از لباس است **ششم** سبوع و مکان باین معنی که در
 حال نماز متذکر این بود که این لباس لباسی است که نماز در آن بیجهت است
هفتم و بسم چنین است حال در مکان و بعد از فراغ از نماز متذکر
 خلاف آن در هر دو صورت نماز بیجهت است اگر چه متذکر آن عاده آن
 در وقت بوده باشد **هشتم** سبوع و نماز برای صلوئه است یا در یک
 متذکر باین برای صلوئه بوده باشد و متذکر آن شده و راثنای نماز
 و این بر دو قسم است **اول** آنست که عودها را جان نیست اگر چه
 متذکر شود و آن قبل از دخول در رکعت و اخلال بجان نیست و این برای

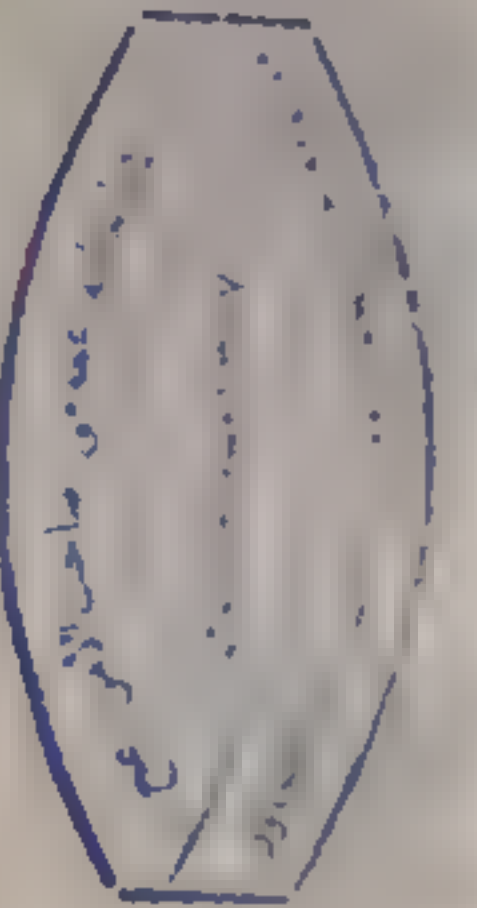
مملوۃ مشاجج انکبوت الا انما هم با حال قرائت تم و سوره یا در حال
 ایستادن بکر رکوع و سجود پس اگر کسی خلل یا نیت در یکی از اینها
 که مذکور شد نماید سحوا و متذکر شد بر این مطلب عود و بجهت
 نذارت آن لازم بلکه جایز نیست اگر چه متذکر شود و آن قبل از احوال
 و فعل دیگر و همه چیز چنانکه احوال نماید سحوا بیک نیت معتبر و قرائت
 مثل اینکه خلل بخیر نمود و در مملوۃ قهریه یا خفای نماید و موافق
 احتیاط بعد از آن متذکر باشد عود و بجهت نذارت آن لازم بلکه
 جایز نیست مگر چه قبل از اشغال فعل دیگر بوده باشد و همه چیز پس است
 حال در ذکر رکوع و سجود پس اگر کسی خلل نماید بکر رکوع و سجود
 و متذکر شود و آن بعد از رفع رکع از رکوع و سجود و بجهت
 نذارت ذکر جایز نیست بلکه موجب ابطال آن است **در نذر**
 آنست که عود و بجهت تلافی آن لازم است هرگاه متذکر شود با خلل
 فعل

قبل از رکوع و رکعتی بعد از آنست و این مشاجج انکبوت است
 کلاما و بعضا بهرگاه متذکر شد با آنکه قبل از رکوع و سجود
 سجود بود و بایک نشاء کلاما و بعضا پس هرگاه قبل از رکوع و سجود
 رکعت ثانیة متذکر شد که دو سجده بایک سجده را در رکعت اولی
 نماز پیش نموده لازم است عود نماید سجده نشاء بعد از آوردن بعد
 از ایستادن سجده ایستادن قرائت نموده نماز را تمام نماید و همه چیز چنان
 هرگاه قبل از رکوع و رکعتی متذکر شد که خلل بعضی از آیات تم
 با بعضی از کلمات حمد نموده بلکه خلل کبریا یا سکون نیز چنین است
 و این صورت لازم است عود نماید تلافی نمی نموده اعادة و
 بعد از آن نماید و اما هرگاه بعد از رکوع و سجود یا رکوع دیگر متذکر
 شود بان پس این قیاس قیاس میشود و باینست که موجب ابطال
 نماز است استغفار آن لازم است و این در صورتیست که منسی رکن

انرا رکمان نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرات الاحرام را فراموش نموده
 بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده
 بعد از دخول در سجود متذکر شد اگر چه دخول در سجده اول بوده باشد
مسئله در وقتهاست که موجب بطلان میشود لکن ملا فی آن بعد از فراغ
 از نماز لازم است یا سجده سهو و آن مثل تکبیر بعد از فراموش نمودن
 یا تشهد فراموش نمودن و متذکر شد مگر بعد از دخول در رکوع
 در این صورت از صحیح است اما نماز نموده بعد از فراغ از نماز بطلان
 لازم است که انهمان نمیشود و ظاهر اینست که امر در این غرضی تشهد
 و صلوٰه در تشهد نیز چنین بوده باشد پس گاه در نماز چهار رکعتی
 چهار سجده فراموش نماید در هر رکعتی یک سجده را متذکر نشود مگر
 بعد از دخول در رکعت یکم و در رکعت اخیر بعد از فراغ
 انهمان چهار سجده نمیشود باشد و اما هرگاه بعد از سجده را
 فراموش



فراموش کرده باشد گن میماند و سجده از رکعت است
 یا از دو رکعت نماز یا طاعت است یا فای آن نماز لازم است **مسئله**
 بیان ما عدا می آنچه در این دو قسم مذکور شد پس گاه
 کسی در نماز چهار رکعتی بطلان نماید و آن پس از نماز رکمان نماز نبوده باشد
 و هم چنین تشهد و سجده سهو باشد و انهمانی تشهد و صلوٰه
 نهم نبوده باشد و متذکر آن نشود مگر بعد از نماز از محل
 در این صورت از صحیح و مدارک نیست بعد از فراغ از نماز
 جب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نمود و کلمات و لغتها
 یا تسبیحات اربعه را فراموش نمود و یا طاعتی را در هر حال
 انرا حال نماز کرده باشد فراموش نمود یا رقیع را پس
 از رکوع را فراموش نمود و متذکر شد مگر از بعد از دخول
 در سجده یا ذکر در سجده را فراموش نمود و متذکر شد مگر بعد از رقیع



انرا رکمان نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرات الاحرام را فراموش نموده
بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده
بعد از دخول در سجود متذکر شد اگر چه دخول در سجده اول بوده باشد
قسم دوم آنهاست که موجب اطلاق میشود و گنای آن بعد از فراغ
از نماز لازم است یا سجده و سو و آن مثل یک سجده فراموش نموده
باشند فراموش نموده و متذکر شد مگر بعد از دخول در رکوع
در این صورت از هیچ نام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل
لازم است که اتیان نمایی نموده ظاهر اینست که امر را بخیرانی ششم
و مصلو در ششم نیز چنین بوده باشد پس گاه در نماز چهار رکعتی
بهار سجده فراموش نماید و بر رکعتی که سجده را متذکر نشود مگر
بعد از دخول در رکعت دیگر و در رکعت اخیر بعد از فراغ
اتیان چهار سجده نمایی نموده باشد و اما هرگاه بعد از سجده را
فراموش

فراموش کرده باشد گنای میسراند و سجده از رکعت است
یا از دو رکعت نماز یا طاعت است یا فای آن نماز لازم است **قسم سوم**
نمایی با عدمی آنچه در این دو قسم مذکور شد پس گاه
کسی در نماز چهار رکعتی نماید و آن شخصی را رکمان نماز نبوده باشد
و هم چنین ششم و سجده نموده باشد و انفرادی ششم و مصلو
نمیز نبوده باشد و متذکر آن نشود مگر بعد از نماز از محل
در این صورت از هیچ و مدارک نمی بعد از فراغ از نماز و ا
جب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نموده کلاماً و لغتاً
یا بسبب است از سجده فراموش نموده یا طاعتی را در هر حالتی
انرا حال نماز کرده باشد فراموش نموده یا رقیع را پس
از رکوع را فراموش نموده و متذکر شد مگر از بعد از دخول
در سجده یا ذکر در سجده را فراموش نموده و متذکر شد مگر بعد از رقیع

راس از آن سجده و در جمیع این محو زمان چنانچه بعد از قرائت
از نماز است ای بنی لازم نیست تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است
در سه مهیئت لازم است **اول** در اغرای مهیئت که تلاقی
آن بعد از قرائت از نماز است که آنچه را که لازم بود در حال نماز
از طهارت از حدث و خبث و توجه قسده و سرعورت و ایاقه
مکان و لباس و غیر ذلک لازم است مهیئت و در آن جایز نیست
که مرکب شود قبل از استسنان بنجبر منسی بنجبر یکبار استسنان
در استسنان نماز جایز نبوده **دو** آنست که هرگاه منسی
یکسجده باشد و متذکر شود بان قبل از رکوع و عود بجهت
ندارک سجده منسیه فیما بین پس اگر علم دارد که جلوس را
بعمل آورده بوده است اگر چه بقصد جهل استراحت بوده باشد
واجب نیست که بعد از عود و قبل از دخول در سجده بنشیند
و اگر

و اگر علم دارد که اخلال بان جایز نبوده است واجب است
که بنشیند و بعد از آن سجده بعمل آورد و اگر شک
داشت باشد پس این شک اگر در حال قیام بوده یا در حال
ندارک جلوس لازم نیست و اگر بعد از جهتی سجده
بهمر سجد لازم است که بعمل آورد **سوم**
آنست که هرگاه کسی رقیق راس از رکوع را فراموش نموده
یا او بلکه وجه را بسجده نگذارد و متذکر شد ظاهرا نیست
که لازم است عود نماید بعد از قیام و اشتصاب و طمانینه
انوقت سجده درود و اما هرگاه اخلال بطمانینه بعد از رفع
راس نموده باشد سهوا و متذکر بان شود و بعد
از جلوس بجهت سجده ظاهرا نیست که عود بجهت ندارک
طمانینه لازم بلکه جایز نبوده باشد **چهارم**

هرگاه منت گذارند سجده و نیت در رکعت اخیر و قبل
 از انبیا بصلوات سلام فخر از نماز ظاهر امنیت که عود
 بجهت عمل آوردن سجده و نیت لازم است و هرگاه
 منت گذارند بعد از انبیا بصلوات سلام بیکه فخر
 از نماز است نماز صحیح است و انبیا بسجده و نیت فقط لازم
 خواهد بود و هم چنین است حال در تشهد و رکعت اخیر
 در اسعد او ان و اتم احیاء این یک مجلد کتاب مستطاب
منت الرساله بدست خاتمه فاطمه زهرا سیده النساء

ولده امیر محمد علی المومنی مستحضر

یافت منت الرساله بعون

ملک الوهاب اعظم

۱۲۴۰

